دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۵۰

پاییز

۱۳۷۶

ویژه

پاکستان

و

اقبال
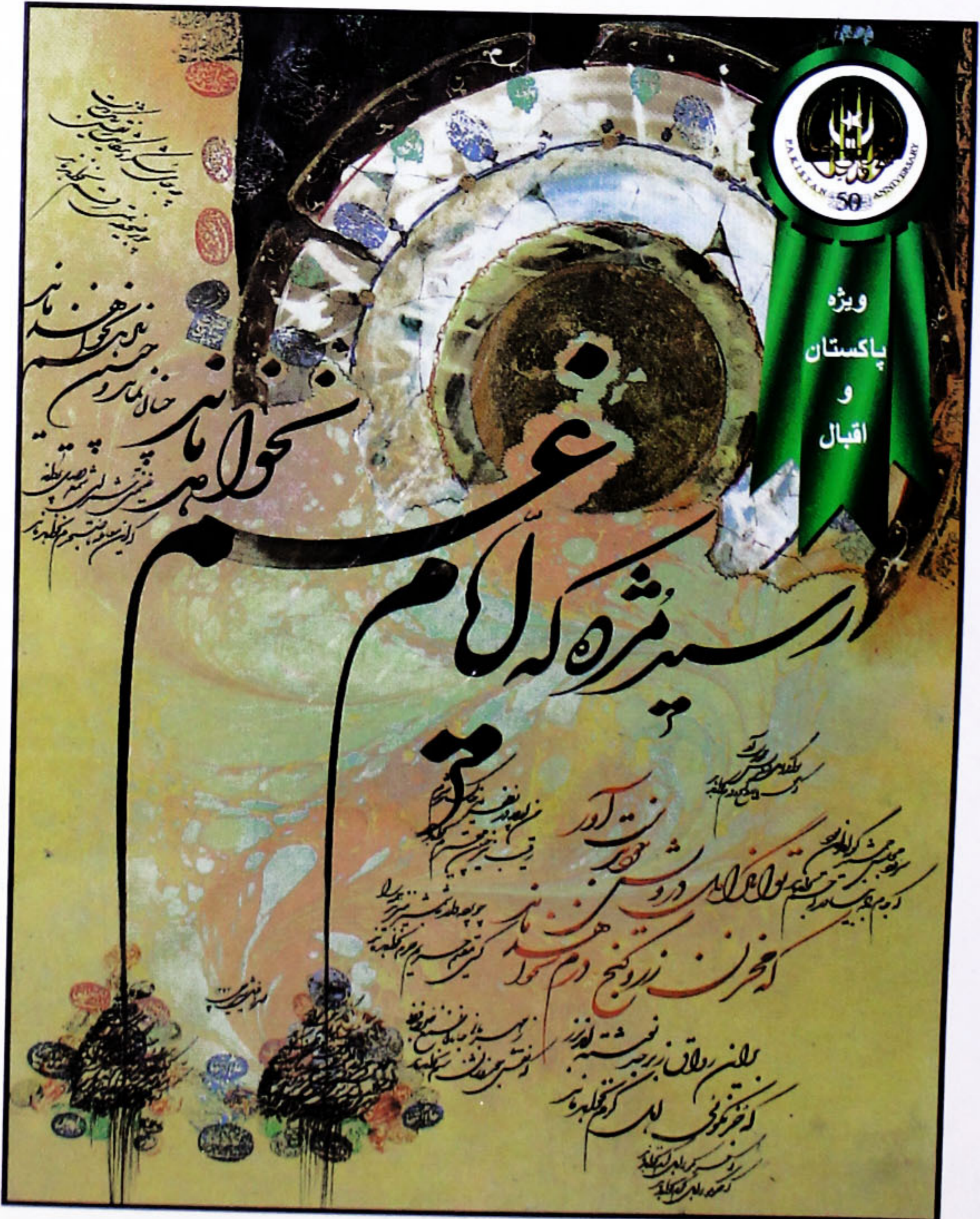
گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۲

شمارهٔ ۱

۱ - قرآن مجید ، شماره ۳۲۰ کتابخانهٔ گنج بخش باتفسیر و اختلاف قرآت ، خط بهار به طرز کوفی
خط ثلث تحریری (حاشیه و اختلاف قرآت)
خط ثلث جلی (کلمات شواهد و امثال)
جدول ۳ خطی در ۳ بخش . سر جزو و سر سوره ها و سرحزبها نقاشی لاجوردی و زرین و گل و بوته نگاری هفت رنگ لفظ جلاله «الله» در همه جا زرین .
هنر حاشیه نگاری به حد کمال است.
کتابت حدود قرن ۹ ه‍ق.

۲ - شاهنامه فردوسی
شماره ۱۳۸۱۰
کتابخانه گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
کتابت قرن ۹ ه‍ق.

دانش

۵۰
پاییز
۱۳۷۶

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ———— دکتر سید سبط حسن رضوی
حروف چین : ———— محمد عباس بلتستانی
نمونه خوان و ناظر چاپ : ——— بشارت محمود میرزا
چاپخانه : ———— منزا پریس (اسلام آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد : رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
حافظ

پدید آورنده : اسرافیل شیرچی

یـــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
 ــ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 ــ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شـده در مقـالات، بـر عـهدهٔ نویسندگـان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ــ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تـلـفـن : ۲۶۳۱۹۴

فهرست مطالب

سخن دانش ۵

متن منتشره نشده

- میکده محبّت — به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی ۹

اندیشه و اندیشه مندان

- شمه ای از احوال و آثار امیر حسینی هروی — دکتر محمد اختر چیمه ۳۹
- خانواده قراخانیان و شرح حال بغراخان — دکتر محمد منیر عالم ۵۵
- خیام هدایت — مهندس رضا جواهردشتی ۸۱

□ اقبال و پاکستان .... ۸۹ - ۱۳۶

- وحدت از دیدگاه فیلسوف و ادیب فرزانه اقبال — استاد محمدتقی جعفری ۹۱
- اقبال شناسان نامدار ایرانی — دکتر محموده هاشمی ۱۰۱
- همبستگی مسلمانان در اندیشه جهان وطنی اقبال — محمد تقی جمشیدی ۱۱۹
- نظری به اندیشه های اقبال ، حافظ و گوته — دکتر سید اکرم شاه ۱۳۱

ادب امروز ایران

- دیدار — علی موسوی گرمارودی ۱۳۹
- رساتر از فریاد — روح الله مهدی پور عمرانی ۱۴۷
- شیب بهشت است این یا گل احمد — ابوالفضل فیروزی ۱۵۵

فارسی امروز شبه قاره

- زبان فارسی و شرکت هند شرقی — دکتر عبدالله — ۱۶۱
- فارسی سرایان هندو در کشمیر — دکتر آصفه زمانی — ۱۷۷
□ شعر فارسی امروز شبه قاره .... ۱۸۵ - ۱۸۶
رئیس نعمانی ، میر عبدالعزیز، حسین انجم
سرور انبالوی ، مقصود جعفری

گزارش و پژوهش

- معرفی موزه تاریخی مراته و مجموعهٔ نسخ خطی فارسی آن — دکتر محمد مهدی توسلی — ۱۸۹
- معرفی یک نسخه خطی فارسی در پاکستان — دکتر حاج سید جوادی — ۲۰۱
- اردو در دانشگاه تهران — دکتر مهر نور محمد خان — ۲۱۱
- معرفی سه پایان نامه فارسی — سید افسر علیشاه — ۲۱۵
- فهرست مجله ها و مقاله های رسیده — دفتر دانش — ۲۲۳
□ کتابها و نشریات تازه .... ۲۲۹ - ۲۴۰
۱.فهرست ذخیره کتب حکیم محمد موسی امرتسری ۲.دیوان غلام حیدری و گلزار صفدری۳. حضرت ایشان ۴. مولانا جلال الدین ۵.فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرعشی نجفی ۶.جهان اقبال ۷.کتاب موسیقی کبیر ۸.کشکول ۹. آفاق الحضارة الاسلامیه ۱۰. مجله بررسی و تحقیقات اسلامی ، ...

تجلیل و یاد

- جلال آل احمد — ۲۴۳
- بشیر احمد نذیر — ۲۴۹

نامه ها

دفتر دانش — ۲۵۳

بخش اردو

- فلسفه خودی کے بعض عمرانی پهلو — دکتر وحید قریشی — ۲۵۷

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue — Dr.S.A.R. Naqvi — 1

سخن دانش

شرقی حق را دید و عالم را نـدید غرب در عالم خزید از حق رمـید
چشم برحق باز کردن بندگی است خویش را بی پرده دیدن زندگی است
«علامه اقبال»

پنجاهمین شماره **فصلنامه دانش** ، به حول و قوه الهی ، همزمان با پنجاهمین سالگرد تأسیس کشور برادر و مسلمان پاکستان ، انتشار می‌یابد. این شماره ویژه «پاکستان و اقبال» است ؛ بهمین خاطر بخشی از «اندیشه و اندیشه مندان» مزین به بررسی اندیشه های اقبال، این ستارهٔ همیشه درخشان شرق، شده است. گرچه مقالات رسیده با عنایت به فراخوان مقـاله، فـراوان بوده و بسیاری از محققان و دانشوران گرامی و « دبیرخانه همایش بین المللی افکار اقبال - لاهور » مقالات ارزشمندی ارسال داشتند ، به دلیل محدودیت جا ، متأسفانه امکان درج همهٔ آن مقالات دراین شماره میسر نبود و ناگزیر به گزیده‌ای ناچیز بسنده شد.**دانش** رهین منت همهٔ صاحبان آن قلم و اندیشه است و امید آن دارد که همچنان مورد حمایت آنان باشد.

متن منتشر نشده ، که در واقع معرفی ادبیات دینی و عرفـانی است ، بی‌تردید محملی برای تاکید مجدد روابط دیرین فرهنگی و انس و الفت قدیم و حضور دایمی و گستردهٔ عظیم زبان و ادب و فرهنگ فارسی در پهندشت سرزمین های همجوار شرق ایران است.

همچنانکه در شماره های پیشین وعده دادیم ، نگاهی به «ادبیات معاصر ایران » زینت بخش هر شماره شده است. متأسفانه درمیان آثاری که در پاکستان به چاپ می رسند، و حتی درمیان منابع دانشگاهی و مراکز علمی ، جای ادبیات معاصر ایران ، بخصوص ادبیات بعد از انقلاب اسلامی بشدت خالی است. از طرفی تقاضای مراجعین کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای استفاده از چنین منابعی هرروز بیشتر می شود ، **دانش** می کوشد تا در هر شماره – باتوجه به محدودیت صفحات – تاکیدی به این مقوله داشته باشد.

«فارسی امروز شبه قاره »، سنتی است که **دانش** خود را ملزم به رعایت آن می داند . در این شماره به ارائه دو نمونه نثر و چند قطعه شعر از دانشوران و شاعران این خطه اکتفا شده است.

معرفی نسخ خطی کتابخانه های شبه قاره ، وظیفه دیگری است که جزء رسالت فصلنامه است. **دانش** تلاش می کند هر ازگاهی ، در این راستا ، مقاله یا مقالاتی تقدیم نماید.

دغدغه یی که هنوز **دانش** را نگران می کند ، به فراموشی سپردن سنت دیرپای نقادی است. **دانش** امیدوار بود که پس از هر شماره ، نقاط ضعف – و نه قوت آن – توسط خوانندگان گرامی گوشزد می شد. متأسفانه از این حیث، همچنان اندر خم یک کوچه ایم ؛ بی شک بررسی و نقد منطقی از جهات مختلف سودمند است و می تواند پدید آورندگان **دانش** را از خطا و لغزش های احتمالی برحذر دارد.

سردبیر

متن

منتشر نشده

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

بعد از زمزمهٔ توحید و نعت سلطان الانبیا سؤال میکنند که
آنچه حضرت سلطان العارفین و کبراء المحققین قافله
سالار اهل دید و یقین خواجه بزرگ نقشبند قدس سره
فرموده اند خلوت در انجمن سفر در وطن هوش در دم
نظر بر قدم ازین چه مراد خواسته اند جواب مراد
و درک این عزیزان رسیدن دشوار است و بسیار دقیق
بیت ایشان همه اصل پاک و ارزنده اند نسبت نه بآب و
خاک بو ارزنده اند لیکن مدد و استعانت هم از ایشان جسته
موافق استطاعت کلمهٔ چند بزبان رسید و اللّٰه اعلم بالصواب

دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

میکدهٔ محبت

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

بعد از زمزمهٔ توحید و نعت سلطان الانبیاء ، سؤال می کند آن چه حضرت سلطان العارفین و کبراء المحققین و قافله سالار اهل دید و یقین خواجهٔ بزرگ نقشبند [1] قُدِّسَ سرُّه - فرموده اند :

[سؤال]: خلوت در انجمن ، سفر در وطن ، هوش دردم ، نظر برقدم ؛ از این چه مراد خواسته اند ؟

جواب : به مراد و تردّد این عزیزان رسیدن دشوار است و بسیار دقیق . بیت :

ایشان همه اصل پاک دارند   نسبت نه به آب و خاک دارند

لیکن مدد استعانت ، هم از ایشان جسته ، موافق استطاعت، کلمه یی چند بر زبان رسید . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بالصّواب (ن ۲)

هم درکلام ایشان است ، بیت :

دایم همه جا با همه کس در همه کار   می دارنهفته چشم دل جانب یار

---

۱. خواجهٔ محمّد بن بهاء الدّین البخاری (۷۱۷ - ۷۹۱ ه ق / ۱۳۱۷ - ۱۳۸۹م) بنیان گذار سلسلهٔ نقشبندیّه ملقّب به نقشبند عارف و صوفی بزرگ ، ولادت او در قصر عارفان در یک فرسنگی بخارا بود. مشهورترین مریدان او: خواجه علاء الدّین عطا و خواجه محمّد پارسا بوده‌اند . مزارش در قصر عارفان است. طریقهٔ وی به صوفی و عارف مشهور بایزید بسطامی می رسد لغت نامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی معین ج ۶).

یعنی ورزش این نسبت را مقیّد به خلوت نسازد ، بلکه در انجمن و خلوت و خانه و بازار ، چه در نشستن و چه در خفتن و گفتن و رفتن متوجّه باشد که اَذْکار فوت نشود . بیت :

از برون درمیان بازارم وز درون خلوتی است بایارم

بیت :

از درون شو آشنا و وز برون بیگانه باش کاین چنین زیبا روش کم می بُوَد اندر جهان

یعنی وطن اصلی که اشارت از حُبّ الوطن است ، در او سفر نماید .

مثنوی :

وین وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهری است کآنرا نام نیست

ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر آورد رو سوی آن بی نام شهر

یعنی در شهر تن ، جمعیت نگیرد ، و به غفلت ننشیند ، و متوجّه سَفَرِ باطن ، که عبارت از دار الملک روح است ، شود . مثنوی :

تو در این اوطان غریبی ای پسر خو به غربت کرده ای خاکت به سر

آن قدر در شهر تن ماندی اسیر کآن وطن یکباره رفتت از ضمیر(ن ۳)

رو بتاب از جسم و ، جان را شادکن موطن اصلی خود را یادکن

تا به چندای شاه باز پُر فُتُوح بازمانی دور از اقلیم رُوح

حیف باشد از توای صاحب هنر کاندرین ویرانه ریزی بال و پر

جهدکن این بندا ز پابازکن برفراز لامکان پروازکن

تابه کِی درچاه طبعی سرنگون یوسفی ، یوسف برآ از چه برُوْن

تا عزیز مصر ربّانی شوی وارهی از جسم و روحانی شوی

پس سالک را این سفر از جملهٔ واجبات است که سفر در وطن بماند ، بیت :

با خلق ، ولی ز راه صورت با خویش و لیکن از ضرورت

مثنوی :

کودکی، زین سفر تو مرد شوی رنجه از راه گرم و سرد شوی

بارتو شیشه ، ره پر از سنگ است منزلت دور و هم خرت لنگ است

به تمنا تو مرد ره نشوی پاس خود دار تا تبه نشوی

یعنی توجه در دم دارد. و توجه ادراکات قلبی را گویند و هیچ دمی و قدمی بی توجّه، به کار نمی آید، و مردان که به جایی رسیده اند از اِمداد تَوَجُّه رسیده اند. اصل در این کار توجّه است، زماناً به زماناً و آناً فَآناً[1] متوجه باشد (ن ۴) که هیچ دمی و هیچ اندیشه یی بی یاد دوست نگذرد و نفس به نفس و ثیقه ترگردد، و هیچ شغلی را سرمایه نسازد وروندهٔ این راه نشسته باید، و گویندهٔ این راز خاموش، بیت:

راه رو دیر عشق برتو شمارم که کیست؟ — گام به فرسخ زدن، پاس قدم داشتن

این سفر سالک را از جمله فرایض است، یعنی همیشه قدم در عبودیت دارد و از ربوبیت بیرون آید، و دعوی فرعونی و منی و ترک اختیار و کفر و قطع علایق و نومیدی از خلایق، و دخول حقایق کند، و معاینه داند که برو نخواهد رسید الاّ آن که حق تعالی برو قسمت کرده است، چنان که صاحب لولاک فرمود: "ثَبِّتْ قَدَمِی عَلیٰ دِینِکَ".

ونگاه داشتن زبان و چشم و گوش و حفظ شکم و فرج و ترک آلایش حیوة دنیوی و یادکردن گورستان و دوست داشتن مرگ در وقت راحت و آتش گرفتن به ذکر خدای، و درطرب آمدن به وقت تفکر این است اشارت نظر بر قدم. بیت:

آن را که دم و قدم بلند است (ن ۵) — داند که به راه او چه بند است

بیت:

همچو نابینا مبر هر سوی دست — با تو در زیر گلیم است هر چه هست

سرگشته چنین مباش زنهار — درزیرگلیم تست هشدار

عزیز الوجودا! دم و قدم، و وجود و عدم، و کعبه و صنم، بیش و کم، راحت والم، هرچه هست نشئهٔ تفرقهٔ باطن است وصور متعدّده و متکثّره دراو ظاهر، نمی گذارد که شهود ذاتی در نظر آید، اگر خواهد شهود روی آرد، باید که از علایق ما سوی خود را پاک دارد، هر که چنین است، هر چند در عالم

---

۱. ن: آن مآن.

باشد ، با اهل آن نیامیزد و مرگ و حیوة در چشم او یک رنگ گردد و هیچ کدام تغییر و تبدیل حال او نتوانند کرد .

ای خلاصه افرنیش ! اگر به کمال بصیرت نظر کنی ، خود عین عشق ، و عشق را عین خود یابی ، و الا در حین موت ، خود را ظرفی خواهی دید خالی و مستعمل.هر که از کم فکری خود،خود را جدا دانست،و حق را از خودبعید، به عذاب ابد گرفتار شد ، و نفس او قوی گشت ، و آن را که سعادت ازلی دریافت ، خود را در حقّ نفی کرد ، در این مرتبه حجاب هر دو عالم رفع شد و به شاهٔ عشق رسید ، رباعی :

عشق است نگارندهٔ هر حسن‌عروس | از عشق بود بنای ارواح و نفوس
عشق است که در جمله صور می گردد | گه شمع و گهی مشعله گاهی فانوس

هر گاه سبع صفات حق تعالی در انسان ظهور یافت : حیوة و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام . اینها همه صفات قدیم شدند و مضاعف به ذات، دیگرچه ماند که ما آن را نفس و روح و قالب نام نهیم،مثنوی:

ما هیچ کسان به هیچ کاریم | وز هیچ کمیم و در شمایم
چون هیچ نه ایم پس بدین هیچ | این واقعه چیست پیچ در پیچ

حق تعالی می فرماید که : ای بنده های من ! دوری را بهانه مسازید و چون و بیچون را درمیان میارید که بهانه جویان دوری من بیارند و هر دم از این دورترند . شما نزدیکی مرا بهانه جویید تا هردم به من نزدیک تر باشید و از دولت قرب جمال من محروم نمانید و از خلعت نواخت من خود را بی بهره مسازید و نالایق ندانید که قرب من و مَعِیَّت من ، به اقرار و انکار شما، و به دیدن و نادیدن ، و دوستی و غفلت زایل نگردد که من به ذات خود با شما قریبم ، اگر خواهید و اگر نخواهید من با شماام ، اگر بینید یا نبینید ، از اقرار و انکار شما مرا زیانی و نقصانی نه ، مقصود فتوح و راحت شما است . ابیات :

در چهره دلبران به شوخی | از خلق همیشه دل ربایم
تا چشم نبسته ام ز اغیار | در خوبی خویش مبتلایم

هر که به هوای نفس کاری کند ، و خود را نامی نهد ، و وجودی برخود

اضافت کند،خدابینی و خداپرستی ازوی نیاید،و او را خداپرست نتوان گفت.

رباعی:

قومی به تشکک اند و قومی به یقین — قومی دگر اوفتاده اندر غم دین
ناگاه منادیی برآید زکمین — کای بی خبران راه نه آن است نه این

ای خلاصهٔ آفرینش ! همت بلند را کار فرما و سکّهٔ طلب را در توبهٔ عشق و محبّت به آتش «اَلْعِشْقُ نَارٌ یُحْرِقُ مَاسِوَاللّٰهُ» بگداز، و خالص کن تا شایستهٔ مهر «یُحِبُّهُم ویُحِبُّونَهُ» گردد، و در بازار «اِنَّ اللّٰهَ اشتَرٰی مِنَ الْمُوْءمِنِینَ»[1] که حق تعالی خریدار باشد، او را ارزشی وقیمتی به هم رسد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص که«اَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الخٰالِصُ»[2] را شایسته شوی، شاید که (ن ۵) رمزی از اسرار عاشقان و عارفان و سوختگان و جان باختگان و شیران و مبارزان راه محبت که «وَالمُخلِصُونَ عَلٰی خَطَرٍ عَظِیم» طغرای ایشان است برتو بگشایند و از لوامع «اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرضِ».[3] وَیَتَجَلّٰی رَبُّنٰا ضاحِکاً. «و نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِید»[4]. «وَ اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ المُحْسِنِینَ»[5] وَ عَیْنًا یَشْرَبُ بِهِ المُقَرَّبُونَ[6]. «فَاذکُرُونی اَذْکُرْکُمْ»[7]. «وَاللّٰهُ یَدْعُو إِلٰی دَارالسلاٰم»[8]. «اَللّٰهُ لَطیفٌ بِعباده»[9]. «وَ اَنَّ اللّٰهَ لَغَنِّیٌ عَنِ العٰالَمینَ»[10]. «وَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»[11]. «وَاللّٰهُ یُحِبُّ التّوابین»[12]. «و تُعِزُّ مَن تَشاءُ»[13]. «فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ»[14]. «وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحیطٌ»[15]. «اِنَّ اللّٰه خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُورَتِهِ». «اَلاِنْسانُ بُنْیٰانُ رَبِّهُ». «وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلاٰتُبْصِرُون»[16]. «فَأَینَمٰا تَوَلّوُا فَثَمَّ وَجهُ اللّٰه»[17]. «وَ هُوَ مَعَکُم». «اَینَمٰا کُنتُم»[18] «قُل اِنْ کُنتُم تُحِبُّون اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِکُم الله»[19]. «لَقَد جاءَ الحَقُّ و زَهَقَ البٰاطِل»[20]. «وَلَقَد کرّمنٰابنی آدَمَ»[21] که اشارت در حق انسان است

۱. سورة التوبه (۹) آیهٔ ۱۱۱ (م).
۲. سورة الزمر (۲۹) آیهٔ ۳ (ک)
۳. سورة النور (۲۴) آیهٔ ۳۵ (م).
۴. سورة ق (۵۰) آیهٔ ۱۶ (ک).
۵. سورة الاعراف (۷) آیهٔ ۵۶ (ک).
۶. سورة المطففین (۸۳) آیهٔ ۲۸ (ک).
۷. سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۵۲ (م).
۸. سورة یونس (۱۰) آیهٔ ۱۲ (ک).
۹. سورة الشوری (۴۲) آیهٔ ۱۹ (ک).
۱۰. سورة العنکبوت (۲۹) آیهٔ ۶ (م).
۱۱. سورة المائدة (۵) آیهٔ ۹۸ (م).
۱۲. سورة البقرة (۲) آیهٔ ۲۲۲ (م).
۱۳. سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۲۶ (م).
۱۴. سورة ق (۵۰) آیهٔ ۲۲ (ک).
۱۵. سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۵۴ (ک)
۱۶. سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۱ (ک)
۱۷. سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۱۵ (م).
۱۸. سورة الحدید (۵۷) آیهٔ ۴ (م).
۱۹. سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۳۱ (م).
۲۰. سورة الاسراء (۱۷) آیهٔ ۸۱ (ک).

بهره مندگردی و جمال اینها بینی ، بیت :

چو آدم رافرستادیم بیرون | جمال خویش برصحرا نهادیم
نه مسجود ملا یک آدم آمد | که نور پاک دروی بود مذغم

باش تا نسیم محبت در وزیدن آید ، و ریاض عشق در بوستان جان به شکفتن در آید، و عندلیب هزار دستان گلستان توحید برشاخسار ارواح و نفوس نغمه سرایی کند به این ترانه ، مثنوی :

ای گرامی گوهر عالی نسب | دانش آموز و شناسای طلب
رهنمایانی که بینا بوده اند | هم به دانش راه حق پیموده اند
خندهٔ دیواست بی دانش عمل | سُخْرهٔ شیطان بود مرد جدل
قیل و قالت ره ندارد هیچ سوی | معرفت حاصل کن ،ای [22] بسیار گوی
علم صورت پیشهٔ آب و گل است | علم معنی رهبر جان و دل است
آن چه نگذارد ترا او سوی دوست | مغز دانش این بود بگذر ز پوست
در ره معنی اگر دانا شوی | چون صدف در قعر این دریا شوی
جهد می کن تا ز خودیابی اثر | واجب این علم است اگر داری خبر
گر به جهد اینجا رسانی منزلت | آن چه مقصود است گردد حاصلت
کار دل باشد همه کشف و عیان | شرح این معنی نگنجد درمیان
حالتی از غیب غیب آید پدید | جز به ذوق این حرف را نتوان شنید
(ن ۶) گنج پنهان است و علم معنوی | در تو آید چون ز خودبیرون شوی
گر عمل با علم تو پیوند نیست | جُبّه و دستار دانشمند نیست
علم تو معلوم را در برکشد | دفتر معقول را خط در کشد
اول از علم شریعت بهره گیر | طفل را نبود غذایی به ز شیر
زبدهٔ علمت حصول دین بود | «اُطْلُبُوالعِلْمَ » ای برادر این بود
نفی کن اثبات هر موجود را | تا بدانی هستی معبود را
ره روان کز مُلک معنی آگهند | کشتگان خنجر اِلاَّ اللّهند
از دوکون آزاد و از خودبی نشان | وزفنای کل شده دامن کشان

۲۱. سورة الاسراء (۱۷) آیهٔ ۷۰ (ک).

۲۲. ن : کنی .

چون ز وحدت برگذشتی از دویی — عارف توحید اسرارش تویی
ای یگانه چند از این نقش دویی — طالب خود شو که این جمله تویی
نفس را گردن زن و فارغ نشین — من بیان کردم سلوک راه دین

یعنی نفسی که از اضافات خود و قید دویی خلاص نیافته است گردنش را به تیغ مخالفت قطع باید ساخت که امّاره است ، بیت :

از مقام سرکشی بیرون برش — مارِ اماره است می زن برسرش

هرگاه به لزوم مجاهده و مشاهده و سیر آفاقی و انفسی ، توسنی دل قبول کند ، بارگیر سلیمان شود ، قلب صورت و تبدیل اخلاق به هم رسانَد، و ازکش مکش گمان و یقین برآید ، مثنوی :

زین مقام اریک قدم بالا رود — «مُطمَئِنّه» گردد و زیبا شود
چون شد آزاد از هوای خاک و آب — هر زمانش «ارْجِعی» آید خطاب

پاسبانی این قسم نفس واجب و لازم است ، مثنوی :

نفس توسن مرکب جان و دل است — راه بی مرکب بریدن مشکل است
پاسبان مرکب خود باش و خیز — تا سوار آیی به روز رستخیز

مثنوی :

اگر خواهی که این معنی بدانی — تراهم هست مرگ و زندگانی
هر آن چه در جهان از زیر و بالاست — مثالش در تن و جان تو پیداست
جهان چون تست یک شخص معین — تو او را گشته چون جان او ترا تن

عزیز الوجودا ! تاتوانی ذرّهٔ درد عشق امروز حاصل کن که فرصت عزیز است و قبلهٔ عشق از آن جهت «فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ»[1] گفت ، او را جهتی معین نیست ، «لاٰ شَرقِیَّةَ وَ لاٰ غَرْبِیّة»[2] آینه عشق را زنگار نیست و به صورت مرد و زن کار نیست ، بیت :

عاشق حسن خود است آن بی نظیر(ن ۷) — حسن خود را خود تماشا می کند

آینه برای طلعت یا راست ، نه برای اثبات اغیار. عشق را نسبتی نیست با نیکی و بدی و با حُسن تعلّقی است اَزَلی و اَبَدی ، رباعی :

---

۱. سورة البقرة (۲) آیة ۱۱۵(م).
۲.سورة النور (۲۴) آیة ۳۵ (م).

چـــو آدم ســر بــر آرد از وجــودت لب ودنـــدان نشـــاید هـــمدمی را
ز صـــورت جـــز خیـــالی نیست حاصل تـــو در مـــعنی نگـــر هـــر آدمـــی را

صـــورت از بـــی صـــورتی آمـــد بـــرون بـــاز شـــد «اِنّـــا اِلَـــیْهِ رٰاجِـــعُونَ»[1]

هر قدرت و فعلی که از مظاهر صادر می شود فی الحقیقة از حق ظاهر است نه از مظاهر ، شعر :

دل[2] یک قـــطره را گـــر برشکـــافی بـــرون آیـــد ازو صـــد بـــحرِ صـــافی

عزیز الوجود ! عشق و فقر ، پیرایهٔ انبیا و تاج اولیاست ، هر که[3] را بدین دولت نواختند ، و بدین تاج سرافراز ساختند ، و اورا از همه برگزیدند و ندای «اِذٰاتَمَّ الفَقْر فَهُوَ اللّهِ» در دادند ، «وَیَکُونُ عَیشُهُ کَعَیشِ اللّهِ» وَ «یَهدِی اللّهِ لِنُورِهِ مَن یَشٰاءُ»[4] و «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یشاءُ»[5]. «رَبِّ اَنزِلْنی منزلاً مُبٰارکاً وَ اَنتَ خَیرُ المُنزِلِینَ»[6]. «فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِرٍ»[7]. « و سَقٰیهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً»[8]. « ثُمَّ رَأَیتُ نَعیماً و مُلکاً». «قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم»[9]. « و عَلَّمنٰاهُ مِن لَدُنّٰا عِلماً»[10]. «اَلمَرء عَلٰی دِینِ خَلیلِه». «ذٰلِکَ فَضلُ اللّٰهِ»[11] «أَن لاتَخٰافُوا وَلاٰ تَحزَنُوا»[12]. «اُولٰئِکَ المُقَرَّبُونَ فی جَنّٰاتِ النَّعیم»[13]. « سَنُرِیهِمْ آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم»[14]. « ولا تجعلو مع اللّه اِلٰهاً»[15]. « کَتَبَ فی قُلُوبِهِم الایمان»[16]. « و من یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّه فَهُوَ حَسبُهُ»[17]. « اَفَوِّضُ اَمری اِلَی اللّه اِنَّ اللّه بَصیرٌ بالعِبادِ»[18]. « اِنَّ اللّهَ لا خَوفَ عَلَیهِم وَلاٰهُم یَحزَنُونَ»[19]. « سلامٌ قولاً مِن ربِّ رحیم»[20]. « إنَّ هذا کاٰنَ لَکُم جزاءً وَکاٰنَ

۱.سورة البقره(۲) آیهٔ ۱۵۶(م).
۲. دلی .
۳. کهر را.
۴. سورة النّور (۲۵) آیهٔ ۳۵ (م).
۵.سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۷۴(م)
۶.سورة المؤمنون (۲۳) آیهٔ ۲۹(ک).
۷.سورة القمر (۵۴) آیهٔ ۵۵ (ک).
۸.سورة الانسان (۷۶)آیهٔ ۲۰ و ۲۱(م)
۹.سورة الانعام(۶)آیهٔ ۹۱ (م)
۱۰.سورة الکهف (۱۸)آیهٔ ۶۵(ک)
۱۱.سورة المائدة(۵) آیهٔ ۵۴ (م)
۱۲.سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۳۰(م)
۱۳.سورة الواقعة(۵۶) آیهٔ ۱۱ و ۱۲ (ک).
۱۴.سورة فصلت (۴۱)آیهٔ ۵۳ (ک)
۱۵.سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۵۱(ک)
۱۶.سورة المجادلة(۵۸) آیهٔ ۲۲(م)
۱۷.سورة الطلاق (۶۵) آیهٔ ۳ (م)
۱۸.سورة الغافر(۴۰) آیهٔ ۴۴(ک)
۱۹.سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۱۲(م)
۲۰.سورة یٰس (۳۶) آیهٔ ۵۸ (ک)

سَعیکُم مشکوراً»[1]. «اِنَّا فَتَحنالَکَ فَتحاً مُبیناً»[2]. «وَجوهٌ یَومَئِذٍ ناظِرَةٌ اِلیٰ رَبِّها ناظِرَةٌ»[3]. «فَلَمَّا تَجَلّی رَبَّهُ لِلجَبَلِ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسَی تکلیماً وَ خَرَّ مُوسٰی صَعِقًا»[4]. «وَ إِنَّ جُندَ نٰالَهُمُ الغٰالِبُونَ»[5].

از این قسم صد هزار آیات بینات، طغرای منشور ایشان است، «وَ اِنَّ جُندَ نٰا لَهمُ الغٰالِبُونَ» ای بر لشکر طبیعت و کثرت این طایفه غالب آمده‌اند و کثرت را در وحدت نفی کرده‌اند، قدیم و مُحدَث در وجود تنها دهاند و می‌گویند، مثنوی:

یکی گردد شمار نقطه ناچار	نگردد واحد از اعداد بسیار
حدیث ما سوی اللّه را رها کن (ن ۸)	به فعل خویشتن این را جدا کن

تا در اینجا کثرت عالم و آدم یک رنگ گردد، مثنوی:

بود پا و سر و چشم تو چون دل	شود صافی ز ظلمت صورت گل
چو عریان گردی از پیراهن تن	شود عیب و هنر یکباره روشن
تنت باشد و لیکن بی کدورت	که بنماید در و چون آب صورت
تن تو چون زمین، سر آسمان است	حواست انجم و خورشید جان است

عزیز الوجودا! حقیقت می گوید، انسان نمود بی بود دارد، مثنوی:

هر آن کس را که در دل خود شکی نیست	یقین داند که هستی جز یکی نیست
عنانیّت بود حق را سزاوار	که هو حق است باقیٔ رسم و پندار
تعین بود کز هستی جدا شد	نه حق بنده به بنده باخدا شد

عزیز الوجودا! حقیقت می گوید که: افعال انسان کامل و اقوال و احوال او از من است، و من در آن حاضرم و ناظر، و قادرم و مقدور، عالمم و معلوم، عاشقم و معشوق، طالبم و مطلوب، قاصدم و مقصود، عابدم و معبود، ساجدم و مسجود. قوام او به من است، شنیدن او منم. «فإذا أحبَبنی عَبدی فَأحبَبتُهُ کُنتُ لَهُ سَمعاً وَ بَصَراً وَ لِساناً وَ یَداً بی یَسمَعُ وَ یَبصُرُ وَ بی یَنطِقُ و بی

۱. سورة الانسان (۷۶) آیهٔ ۲۲ (م)
۲. سورة الفتح (۴۸) آیهٔ ۱ (م)
۳. سورة القیامة (۷۵) آیه ۲۳ (ک)
۴. سورة الاعراف (۷) آیهٔ ۱۴۳ (ک)
۵. سورة الصافات (۳۷) آیهٔ ۱۷۳ (ک)
۶. ن: غایب.

یَبطِشُ » پس این شخص به مرتبهٔ اَتمّ عبودیت رسیده و همهٔ مراتب طیّ کرده و قطره به دریا پیوسته ، و نور مطلق گشته اگر محبوب را جوید ، محب را یابد و اگر محب را جوید ، محبوب را یابد . پس این انسان سالک اکمل اسرار حقیقت شده که :« اَلانسانُ سِرّی و صِفَتی » و گنجور حسن الهی شده که عبارت از : « کُنتُ کَنزاً مخفیّاً فَاَحْبَبتُ أَن أعرِفَ » است و همدم و هم نفس گشته ، بدین معنی که : «اَلانسان أَنِیس اَلرَّحمنِ » بمعنی در ازل تو در باطن من بودی که انسان کاملی ، و درابد من باطن توام یعنی تو منی و من توام . این منی و تویی وَهْم است . یعنی انسان نام ظهور من است . منم که به ذات و صفات ظاهرم . ای بی خبر !« هُوَ الظّاهر هُوَالبَاطِنُ » را نگر ،

عزیز الوجودا ! انسان اگرچه مقید به جسم است ، امّا سری از روح مطلق در وی پیدا است ، گاهی متلذّذ به عبادات است و گاهی به شهوات ، گاهی به کفر [۱] و گاهی به اسلام . بریک قرارنیست ، جوش دریاست که امواج می زند ، هر دم به رنگی برآید و هر لحظه به صفتی نماید ، مثنوی :

ترا گردیدهٔ [۱] احول نبودی — حدیث اول و آخر نبودی

ترا از صحبت (ن ۹) خود کار خام است — وگرنه ظاهر و باطن کدام است

عامّ این سخن نداند ، روستایی قدر عید چه داند ؟!اگر با صد عبارت گویی ، چه سود ؟ در گوش عامّ بادی است سموم آمیز ، در دل خاص آتشی است عشق انگیز ، مثنوی :

ظلومی و جهولی ضد نورند — و لیکن مظهر عین ظهورند

چو پشت آینه باشد مکدر — نماید روی شخص از عکس دیگر

تو مغز عالمی گرد میانی — بدان خود را که تو جان جهانی

ظهور قدرت و علم ارادت — به تست ای بندهٔ صاحب سعادت

سمیعی و بصیری حی و گویا — بقا داری نه از خود لیک از آنجا

عزیز الوجودا ! انسان را به چشم اعتراض و انکار دیدن نشانهٔ شقاوت است خصوص اهل دل را ، مثنوی :

---

۱ . دراصل «گاهی به کفر گاهی به کفر»

به نزد آن که جانش در تجلی است — همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون حروف است — مراتب همچوآیات وقوف است
از او هر عالمی چون سورهٔ خاص — یکی شد فاتحه و ان دیگر اخلاص

این همه دویدن از بهر دو دیدن [1]، و این همه انکار کردن از راه نا چشیدن است، و این همه تعرضات از راه نافهمیدن است. مثنوی:

چه سان گویم حدیث عالم دل — ترا ای سر نشیب و پای در گل
نشستی چون زنان در کنج دیوار [2] — نمی گیری ز جهل خویشتن عار
اگر مردی درون آی و طلب کن — شبی را روز و روزی را به شب کن
خلیل آسا در ملک یقین زن — نوای «لا أحبُّ الآفلین» زن
حقیقت گهر با ذات توکاه است — جوارح چون رعیت دل چوشاه است
جهان را سر به سر آیینه‌یی دان — به هر ذره در و صد مهر تابان

چنان چه صدر ایوان محبت، و شمع انجمن معرفت، شیفتهٔ جهان ناکامی مولوی عبدالرحمن جامی شاهد این حال است و می گوید که:
«استغناء مطلق از مقید به اعتبار ذات است و الاّ ظهور اسماء الوهیت و تحقیق نسبت ربوبیت بی مقید از محالات است. رباعی:

ای باعث شوق طلبم خوبی تو — فرع طلب من است مطلوبی تو
گر آینهٔ محبی من نبود — پیدا نشود جمال محبوبی تو

محب و مطلوب است در مقام جمع احدیت، و طالب و محب است در مرتبهٔ تفصیل و کثرت، حقیقت هر شی تعین وجود است در حضرت علم» [3] رباعی:

همسایه و هم نشین و همره همه اوست — دردلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهان خانه جمع — باالله همه اوست ثم باالله همه اوست

رباعی:

ای غیر تو را به سوی تو سیری نه — خالی زتو مسجدی و هم دیری نه
دیدم همه طالبان و مطلوبان را — فی الجمله تویی و درمیان غیری نه

---

۱. دراصل: «دود دیدن» ۲. دراصل: «دیو بار»
۳. جامی، لوایح، چاپ وینفیلد،م.ح.تسبیحی، ص ۳۰

مثنوی :

علم تو محیط هرکم و بیش — بی هیچ تفاوت از پس و پیش
هم در طلب تو خرقه پوشان — هم در هوس تو باده نوشان
از گوش یقین شنیدم آسان — توحید تو از جماد و حیوان
ای از تو دلیل ره قدم خوار — وی از تو حدیث سر به دیوار

ای جهان بان نهان بین ، و ای نگارنده آسمان و زمین ، ای مالک ملک و ملکوت، ای صاحب جبروت و لاهوت . ای نگارندهٔ صورت خوب و زشت ، ای دلهای ابرار و جان‌های اخیار بانالهٔ زار و دیدهٔ خونبار در عشق تو بستر از خاک وخشت . بیت :

ای برتر از آن که عقل گوید — بالاتر از آن که روح جوید

ای توانای هر توانا ، ای دانای نهان و آشکارا . ای خاک آستان عبودیت رخسارهٔ هزار اسکندر و دارا ، وشیفتهٔ عشق و محبت تو مسلمان و نصاری ، مثنوی :

خطبه برنام تو خوانند این همه — از تو جز نامی ندانند این همه
حکم تو این کیش و این ملت نهد — آدم و ابلیس را علت نهد
ای مبرا از خیالات و گمان — وی منزه از اشارات و نشان
آدمی را کی رسد اثبات تو — ای به خود معروف و عارف ذات تو
گرد می لطف توام تلقین کند — جبرئیلم از فلک تحسین کند

بامفلسان بی لسان این عقده درچه محل حل کنیم ؟ ما خود در این دایره به کدام قدم سفر کنیم ؟ مثنوی :

عز و صفش که روی بنماید — عقل را جان و عقل برباید
عقل را خود کسی نهد تمکین — در مقام که جبرئیل امین
کنم ز گنجشکی آمد از هیبت — جبرئیلی بدان همه صولت
عقل کل یک سخن ز دفتر او — نفس کل یک پیاده بر در او
به تقاضای نفس و عقل و حواس — کی توان بود کردگار شناس

عاقلا ! علم و عمل ، اسم و رسم را اساس است و هر دو نتیجهٔ وهم و قیاس

است . این همه علم ها قاعدهٔ متکلمان است ، علمی که مردان را به سوی دل بردن است ، چندین هزار اهل علم و عمل ، وسوسهٔ شیطان و خطرات نفس غارت کردن ، (ن ۱۱) که یکی از آنها به حقیقت نرسیدند ؛ و مقصود ، تحصیل جاه دانستند ، و مشغول قیل وقال گشتند ، و از سر الهی محروم ماندند ، و به عمارت بدن و خرابی جان پرداختند ، وجدل و انکار ایشان ، عقاب روح و بند جسم ایشان شد. قومی دیگر که محبت الهی دامن گیر ایشان شد ، حجاب نفس و دنیا را از پیش برداشتند ، و از دنیا و عقبی سرمایه نساختند ، و همه به زبان حال گفتند ، رباعی :

ما روی ترا قبله جان ساخته ایم — برنطع غمت کون و مکان ساخته ایم
دراصل سمند ما چنان دور دو است — کز کون و مکان پیشترک تاخته ایم

همه از حقیقت خود آگاه گشتند ، چون در نشیب و فراز ، یعنی نفی و اثبات نسبت خود درست کردند ، بیت :

چو خود را در رکاب عشق بستند — زجام بی خودی تا حشر مستند

« مَن تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبراً تَقَربتُ اِلَیهِ ذِراعاً » بیان ایشان است ، « وَیُحبهم » اشارت بدان است ، مثنوی :

جنبش نور سوی نور بود — نور کی از آفتاب دور بود
نور خود ز آفتاب نبریده است — عیب در آینه است و در دیده است

طایفهٔ دیگر که درحجاب گفتار اند ، به حجاب عشق و رویت گرفتار ، حکیم سنایی[1] بیان آنها می کند ، مثنوی :

علما جمله هرزه می لافند — دین نه برقد هر کسی بافند
علم بی عشق شمع بی نور است — هر دو باهم چو شهد و زنبور است
هرکه سر را بر من ستانه نهد — پای بر تارک زمانه نهد
زهر درکام او شکر گردد — سنگ در دست او گهر گردد

جوانمردا! هر چه جز عشق است ، حجاب تست ، جهد کن تا این حجاب ها از پیش برداری ، هرکه عارف عشق نیست ، واصل نیست ، زیراکه از ظهر اشیا

۱. دراصل : «ثنائی»

جز این حاصل نیست ، رباعی :

تا بی خبر از وجود اصلی ای خام طمع چه مرد وصلی
ز ان حرف نشان مپرس تا تو آشفتهٔ این چهار فصلی

عزیزالوجودا ! بندگی آن است که اخلاق مبدل کنی نه آن که خودی و خودنمایی ، و پارسایی و بحث و جدل کنی ، رباعی :

مارا به جز این جهان جهانی دگراست جز دوزخ و فردوس مکانی دگراست
قلاشی ورندی است سرمایهٔ عشق قرایی و ز اهدی جهانی دگر است

و آزادی آن است که قبله بدل نکنی،یعنی روی دل به سوی غیر نکنی،مصراع :

در رهش خوانده عاشقان برجان (۵۵،۲۶) آیت « كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ »

چندین هزار جگر عاشقان ، در سودای او سوخته ، و صد هزار دل محبان در آرزوی آتش او افروخته ، شیرین شکری که دلهای طالبان ازو درتاب ، و عجایب گنجی که جان های بی دلان بر امید او خراب ، مثنوی :

مذهب مردان بود جان باختن با بلای هر دو عالم ساختن
گر بدین دریا رسیدی هر خسی خود نبودی قدر این گوهر بسی
شرح این معنی مپرس از بوالهوس موج این دریا همه خون است و بس
بوالعجب دریای بی ساحل نگر کشتی و ملاح نه ، مشکل نگر
قطره ها با ابرچون بارند درو صد نهنگ آدمی خوار اندرو

دریای محیط ، ذات ، و کشتی او ، عشق ، و ملاح عنایت حق ؛ و جان‌باز درو نه ، هر خسی و مخنثی[1] و ناشنسته رویی و نفس پرستی و دنیا دوستی ، مثنوی :

خواجه ! در بازار پنداری هنوز مبتلای ریش و دستاری هنوز
ای سلیم القلب دشوار است کار تا نه پنداری که پنداراست کار
برمزاج عشق خوش کن خوی را بهتر از خود دان سگان کوی را
تاترا نفس گران جان پیشواست آرزوهای سبکروحان خطاست
علتی بس مشکل آمد بود تو ورنه چند است از تو تا مقصود تو

۱.در اصل : مخنسی

این طریق کار مردان خدا است | نه محل زرق مشتی بی صفاست
مرد معنی را طلب کن زینهار | اهل صورت را نباشد اعتبار
ای طبیعت را معلم ساخته | رفت عمر و کار نا پرداخته
تو به نقش تخته درکاری هنوز | همچو حیوان زیر هر باری هنوز
ای بلند آوازه پست افتاده ای | در ره حق خود پرست افتاده ای
گر گذاری حرف ،در معنی رسی | آنگهی دانی که بحری یا خسی
تا تو از علم حقیقت غافلی | از چنین دارالادب بی حاصلی
چون نه ای فارغ زاندوه جهان | کی شوی دانای این رازنهان
حرف خود گو ای اسیرخودفروش | عالم دیوانگان است این، خموش
سالکان را در طریقت هر زمان | هستیی[1] بخشد خداوند جهان
مرد حق از نور حق است بهره مند | نه قبول و رد خلقش پای بند

این همه که می شنوی محض عشق است و کیفیت آوای بی خبران ،با خبر شویده از معیت او ، بیت :

هر عاشقی که کشتهٔ شمشیر عشق اوست[2] | گوغم مخور که ملک ابد خون بهای اوست

(ن ۱۳) ظاهر را به وطن آراست ، آوازهٔ عاشقی برخاست ، و باطن را به ظاهر سفر افتاد ، نام به معشوقی نهاد . بیت :

ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطن است | مطلوب را که دید طلبکار آمده

ندای «یَفعَلُ اللّٰهُ مٰایَشٰاء»[3] درداد ، رباعی :

تا مرد به تیغ عشق بی سرنشود | در مذهب عاشقان مطهر نشود
هم عشق طلب کنی و هم سرخواهی | آری خواهی ، ولی میسر نشود

نهایت طلب طالب و عشق عاشق ، به منصب پروانه رسیدن است که برشمع باقی جان فشاند ، بیت :

کمال عاشقی پروانه دارد | که غیر از سوختن پروانه دارد

---

۱. ن : هیتی
۲. ن :هر عاشقی که کشته شد از تیغ عشق دوست (حا.)
۳. سورهٔ ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۱۲۷ (ک)

مثنوی :

ای مسافر تا ز هر سو راه تو است — یوسف تو همچنان در چاه تو است
در نگنجی با خود اندر کوی او — گم شو از خود تا بیابی بوی او
آن که در بحر حقیقت راه یافت — گوهر حق الیقین ناگاه یافت
از دوکون آزاد گشت از خود برست — مرغ او برشاخ «او ادنی» نشست
آن چه علم عین ازو دارد نشان — بی نشان شد اندرو دامن کشان
گنج حق را جان پاک اوامین — این بود دیباچهٔ حق الیقین

عزیزالوجودا! این خودی افتاده بر تو بلا است که هرگز از این ظلمت بیرون آمدن نمی توانی که به زنجیر شک و شرک و به قفل بشریت و تختهٔ و هم ترا بسته‌اند و نمی گذارند که سیر تو در صحرای دل افتد،و از قیل و قال برآیی ، مگر به کلید موهبت عشق و محبت ، ترا از این گرفتاری خلاصی بخشند ، آنگاه از قرآن آیهٔ : « قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرهُم[1] » به تو رونماید . یعنی بگو بگیرِ «اللّٰه» را و بگذر از همه ، و به قول حکیم سنائی[2] : «قرآن جمال خویش به تو نماید »

مثنوی :

عاشقان را حلاوتی در جان — غافلان را تلاوتی به زبان
پاک شو تا معانیی ز درون — آید از پردهٔ حروف برون
کی چشی طعم و لذت قرآن — چون زبان بردی و نبردی جان
باش تا روز عرض بایزدان — کلهٔ جانِ تو کند قرآن
از در تن به منزل جان آی — به تماشای باغ قرآن آی
تا ببینی به دیدهٔ اخلاص — روی پوشیدگان عالم خاص
مرد دانا به جان سماع کند — حرف و صوتش همه وداع کند
تو کنون تا حفاظ و غمازی — نه سزاوار پردهٔ رازی
باش کآن که صبح دین بدمد — شب وهم و خیال و خس برمد
چون ببینند مرترا بی عیب — چهره پوشیدگان عالم غیب
مر ترا در سرای غیب آرند — پرده از پیش روی بردارند

---

۱. سورة الانعام (۶) آیهٔ ۹۱ (م).

۲. دراصل :« ثنائی »

(ن ۱۴) سِـرِ قـرآن تـراچونمـایند | پـرده هـای حـروف بگشـایند
خـاکـی اجـزاءِ خـاک را بـیند | پـاک بـاید کـه پـاک را بـیند
در دمـاغی کـه دیـو کـبر دمـید | فـهم قـرآن از آن دمـاغ رمـید
قـبول بـاری شـنوهم از بـاری | کـه حجـاب است صـنعت قـاری
مـرد عـارف سـخن ز حـق شـنود | لا جـرم ز اشتیـاق کـم غـنود
طـبع قـوال را زبـون بـاشد | عشـق را مـطرب از درون بـاشد
مـعنی از دل [۱] کـلب ز حـرف مـجوی | کـه بیـابی ز عشـق عـنبر بـوی

عزیزالوجودا ! در کارخانهٔ هوا و هـوس دنیـا کـه متـاع او قـلیل اسـت ، و سرمایه‌اش « اَلْمالُ وَالبَنُونُ زینَةَ الحیوة الدنیا » [۲] است ، دست غـفلت در از مکن، و از شغلهای او که نتیجه‌اش «أَفَرَأَیتَ مَنِ اتَّخذَ آلِهَةً» [۳] هواست.بیز ارشو، و از هم صحبتان که «اُولئک هُمُ الغافِلُونَ » [۴] اند پای همت بکش و با طایفه‌یی که «وَالسّابِقُونَ اُولئک المُقَرَّبُون » [۵] نعت ایشان است ، انبساط گیر تـا مگـر بـه استعانت ایشان که « سیماهُم فی وُجُوهِهِم مِن اَثَرِ السُّجود » [۶] در شان ایشان است ، رخت هستی را به کارخانهٔ « لَهُم جَنّاتُ الفِردَوسِ نُزُلاً » [۷] تو انی رسانید .

پس لایق آن که چون به رموز عشق و محبت اطلاع یافتی ، در حال از سر شوق، از سر، قدم سازی ، و بار دنیا و آخرت را از دوش براندازی کـه در کارخانهٔ حقیقت وجود تو مجازی است ، و وهم و خیال تو انبازی است و عزیمت بر پیشگاه « فَهُم دَرَجاتٌ عِند رَبِهِم و مَغفِرةٌ و رِزقٌ کریم » [۸] نمایی تا شاهد « وَالنَّهارِ إذا تَجلّیٰ » [۹] را معاینه بینی و به زبان حال گویی ، ابیات :

مـنم کـه روی تـرا بی نقاب مـی بینم | مـنم کـه بی شب و روز آفتاب مـی بینم
تویی که پرده ز رخسـار خـود برانکـندی | کـه تـا جمـال تـرا بـی حجـاب مـی بینم
مـنم کـه بـرسر دریـای بـی نهایت تـو | مثال هر دوجهـان چـون حبـاب مـی بینم

---

۱. دراصل : دل از معنی طلب
۲. سورة الکهف (۱۸ آیهٔ ۴۶ (ک)
۳. سورة الجاثیة (۲۳) آیهٔ ۴۵ (ک)
۴. سورة النحل (۱۶) آیهٔ ۱۰۸ (ک)
۵. سورة فصلت (۴۱) آیهٔ ۳۰ (۴)
۶. سورة الفتح (۴۸) آیهٔ ۲۹ (م)
۷. سورة الکهف (۱۸) آیهٔ ۱۰۷ (ک)
۸. سورة الانفال (۸) آیهٔ ۴ (م)
۹. سورة اللیل (۹۲) آیهٔ ۲ (ک)

خیال هر دو[1] جهان را به نور چشم یقین — به جنب بحر حقیقت سراب می بینم
مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر — که من حقیقت خود را کتاب می بینم

شموس معرفت بر آسمان قلب طلوع کند « لاَ الشَّمسُ یَنبَغی لها اَن تُدرِکَ القَمَر وَلاَ اللَّیلُ سابِق النَّهار »[2] به ظهور انجامد و بدر منیر عشق و محبت به بروج کمال « لَقَد جاءَ الحَقُّ مِن رَبِّکَ »[3] به عین الیقین عروج کند و برخزایف و جواهر اسرار « لِلَّهِ خَزَاینُ (ن ۱۵) السَّمواتِ والأرض »[4] ترا اطلاع بخشند ، و بردقایق مشکلات « و فی أَنفُسِکُم »[5] مشاهده افتد ، آن گاه باب « اَللَّه نُورُالسَّمواتِ وَالأَرض »[6] مفتوح شود ، وبساط « ذَلکَ فَضلَ اللَّهِ یُؤتیهِ مَن یَشاءُ »[7] بگسترانند ، و مایدهٔ « رَضِیَ اللَّهُ عَنهُم »[8] در پیش آرند « وَاللَّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَنْ یَشاءُ »[9]

/

کلمه‌یی بر چند روش دیگر:

تفسیر کلام آن آفتاب فلک معرفت وآن قطب مرکز محبت ، و آن معدن عشق و حکمت ربانی و آن محرم حرم کعبهٔ سبحانی ، آن شهسوار میدان توحید ،آن مسند آرای ممالک تفرید ، آن ولی قبهٔ نواخت ، انجمن آرای قبلهٔ شناخت ، آن غواص بحریقین ، آن سرافراز اهل تمکین ، آن محرم حریم جلال و جمال ، آن همدم نسیم وصال ، آن صدر طریقت ، آن قافله سالار حقیقت ، آن منظور نظر خداوند ، **خواجهٔ نقشبند**[10] - قدّس اللّه سرّه - در باب سفر در وطن ، خلوت در انجمن، هوش دردم، نظر برقدم ، شاید که آن حضرت از سفر در وطن ، این مراد خواسته باشند که سالک را باید که همیشه به پای اندیشه در بساط« فَفِرُّوا اِلیَ اللَّهِ»[11] بی قرار و بی آرام باشد ، و کمر بند« فَاستَقِم کَما اُمِرتَ»

---

۱. ن : جمله
۲. سورهٔ یٓس (۳۶) (آیهٔ ۴۰ (ک)
۳. سورهٔ التوبه (۹) آیهٔ ۴۸ (م)
۴. سورهٔ المنافقون (۶۳) آیهٔ ۷ (م)
۵. سورهٔ البقرة (۲) آیهٔ ۲۳۵ (م)
۶. سورهٔ النور (۲۴) آیهٔ ۳۵ (م).
۷. سورهٔ المائدة(۵) آیهٔ ۵۴ (م)
۸. سورهٔ التوبة (۹) آیهٔ ۱۰۰ (م)
۹. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۷۴ (م)
۱۰. محمد بن محمد بهاء الدین البخاری (۷۱۷ - ۷۹۱ هـ ق)
۱۱. سورهٔ الذاریات (۵۱) آیهٔ ۵۰ (ک)

در کمر بندد و بر مرکب « وَ ما تَوفیقِی اِلاّ باللّٰهِ» [1] سوار شود ، و به شاهراه شریعت در آید . باکس شماری نه ، در سینه بازاری نه ، با هیچ مخلوقی کاری نه ؛ و همتش از ذروهٔ عرش بر گذشته ، و از کونین رمیده ، و با دوست رسیده ، به زبان حال گویان باشد ، بیت :

گر هر دو جهان دهی تو ما را   چون وصل تو نیست بی نواییم

این چنین کس اگرچه در شهر یا در خانه باشد ، مسافر باشد از خویش بی خویش ، و از آشنا و از زن و فرزند بیگانه ، مثنوی :

با خلق همیشه در تک و پوی   بیگانه مزاج و آشنا روی
در صحبت هر خسی نشیند   ره پیش برد و پس نبیند

بعد آن خلوت در انجمن : حضرت خواجه خلوت فرموده اند ، نه عُزلَت. خلوت آن است که از خلق گوشه گیرد ، خودی خود اضافات دویی و وهم و اعتبار و هستی منافی شود . و عزلت آن است که از خلق گوشه گیرد . شخصی که از خود کناره گیرد ، جمال توحید را در آینهٔ کثرت ناظر باشد ، و کثرت عالم،حجاب او نشود.کثرت را در وحدت ، و وحدت را در کثرت بیند . ابیات :

خورشید رخش چو گشت پیدا   ذرات دو کون شد هویدا
(ن ۱۶)مهر رخ او چو سایه انداخت   ز ان سایه پدیدگشت اشیا
هر جزو که هست عین کل است   بس کل شده خود سراسر اجزا
هم مهر به ذره گشت موجود   هم ذره به مهر گشت پیدا

کثرت و وحدت اضافات است « وَ اِلاّ الْآن کَماکَانَ وَحدَهٗ لا شَریکَ لَهٗ » به وحدت وجود دلیل قوی است ، بیت :

این کثرتیست لیک ز وحدت عیان شود   وین وحدتیست لیک در اطوار آمده

هوش دردم،به دو معنی است. به اعتبار اول متوجه نفی و اثبات باشد،در شبانروزی ، بیست و چهار هزار دم با ملاحظه و مفهوم تکرار نماید که یک دم فوت نشود که اکثر در یاد خدا بودن نشانهٔ غفلت است ، بیت :

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آیه ۸۸ (ک)

تـــابه جـــاروب لا نـــروبی راه نـــرسی در ســـرای «الاّ اللّـــهُ»
ای صـــدف جـــوی جـــوهر اِلاّ جـــام جـــان را فکـــن بـــه ســـاحل لا

هوش دردم به عبارت دیگر : مراد از اندیشه است ، که متوجه اندیشه باشد، و اندیشهٔ « ماسِوَی اللّهُ » را در دار الملک بدن راه ندهد ، مثنوی :

پـــاسبانُ دل شـــوانـــدر کـــل حـــال تـــانیابد هـــیچ دزد آنجـــا مجـــال
هـــر خیـــالی غـــیر حـــق را دزد دان ایـــن عبـــارت مؤمنـــان را فـــرض دان

به روش اخص الخاص ، یک نوعی دیگر است ، سوای این دو وجه می باید که اندیشهٔ نفی را هم به خاطر راه ندهد ، عبث است چیزی که وجود ندارد ، نفی آن ضروری نیست ، به نسبت « اِلاّ اللّه » دم را پاس دار ، و بعد از آن به مقامی رسد که اضافات اثبات هم منافی شود ، و تأمّل کند که چیزی به ذات خود ثابت است ، چه لازم که ثابت کنیم ؟ این مرتبه مشاهده است به موجب آیت کریمه« فَاذْکُرْ اِذانسیت »ذکرو ذاکر هر دو محو شوند،مذکور رخ نماید، بیت:

بـــنده جـــایی رســـد کـــه مـــحو شـــود بـــعد از آن کـــار جـــز خـــدایـــی نـــیست

اینجا ظاهر به رنگ باطن و عندلیب جان به صد هزار بیان «اِذاَ اَتَّمَ الفَقرَ فهوالله» سر آید ، « اَلفَقر هُوَاللّهُ » اشارت از این مقام است . اینجا، نه گفت وگو ، نـه جست وجو ، نه تردد ، نه توجه ، نه اندیشه ، نه تفکر ، هرذره از ذرات وجود ســـالک «اللّـــه» و « هُـــوَ اللّـــه » گویـــان بـــاشد ، مـــثنوی :

اینجـــا بـــه حـــقیقتی رســـد مـــرد درمـــحنت کـــفر و دیـــن شـــود فـــرد
دیگـــر نـــه زیـــان نـــه ســـود بـــاشد خـــود قـــبله و خـــود ســـجود بـــاشد

«کُلُّ شَیءٍ هٰالِکٌ وَیَبقٰی وَجهُ رَبک ذُوالجَلاٰلِ وَالاکرام » [۱]

هرگاه وجه حقیقی جلوه گر شد ، نه طالب ماند ، نه مطلوب ، نه عاشق ماند ، نه معشوق ، نه علم ماند نه عالم ، اضافات رفع گردد ، حضرت الوهیت را معیتی با جمع اشیاست . تأمّل و بحث در آن منافی است ، نزول سلطـان عشق است که در تخت دل سالک بنشیند ، و جنود طبیعت ، و هوای بشریت و

[۱] سورة الرحمن (۵۵) آیه ۲۷(م)

نفس و شیطان و کفر و ایمان گوشه گیرند ، بیت :

به جایی که سلطان درون آورند | خس و خار از آنجا برون آورند

بعضی از این طایفه که نهنگان قلزم وحدت اند ، به حکم آیهٔ کریمهٔ « وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیَکَ الیَقِینَ »[1] و به قول شیخ اکبر[2] « طَلَبُ العِبادَةِ بَعدَ الوُصُولِ شِرکٌ » از قانون عبودیت ظاهر فارغ اند ، و محو در محواند و به زبان حال می گویند ، بیت :

هر که باسلطان نشینند در وصال | گر کند خدمت بود عین وبال

اینجا ذات از صفات است ، منفک نیست ، خود را در مرآت مظاهر بی رنگ و بی صفت مشاهده می کند . در این مرتبه سالک را از ذات و فعل و صفت هیچ تفرقه نیست که اگر باشد ، فنای مطلق نباشد ، مصراع :

معراج مقربان همین است .

مثنوی:

این است نهایت طریقت | این است خلاصهٔ حقیقت
منصور که بود عاشق حق | اینجا رسید گفت :«أنَا اَلحقّ!»

و این است معنی آن که عزیزی گفته است ، مصراع :

قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود ؟

یعنی تا قطره گوهر است ، تردد باقی است ، یعنی احکام عبودیت و هستی برجای ای به مقام احدیّت نرسیده است ، بیت :

تا سر مویی ز تو باشد به جای | کفر باشد گر نهی در عشق پای

نظر بر قدم ، دو معنی دارد ، به کسر[3] و به فتح . وجه اول آن که نظر همیشه برقدمیت دارد ، و قدیم را حاضر و ناظر داند ، و کل ممکنات را هالک داند ، وجه دویم ، بعضی از این شهسواران جنود محبت و جذبه ، که بر مرکب « وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی» سوارند و در مقام صحوند[4] ، و باوجود آن مرتبه ها خود

---

۱. سورة الحجر (۱۵) آیهٔ ۹۹ (ک)

۲. شیخ اکبر: لقب ابن عربی ابو بکر محیی الدین محمد بن علی حاتمی طائی اندلسی (۵۶۰ - ۶۳۸) مدفون در دامنهٔ جبل قاسیون (دمشق) ۳. ن : کثر

۴. ن : صهوند

را در مقام عبودیت داشته ، نظر برقدم دارند، یعنی برجادهٔ شریعت و متابعت شاهد « وَ مَا اَرسلناک اِلاَّ رَحمَةً لِلعَالَمِینَ »[1] این است معنی « النِّهایَةُ هُوَ الرّجُوعِ اِلَی البِدایَةِ » اینها را مفردان خوانند. چون شمّه یی از احوال اینها، انبیای بنی اسرائیل را نمودند ، هم در مقام مناجات آمدند و گفتند : « اَللّٰهُمَّ اجعَلنَا مِن اُمَّةِ (ن ۱۸) مُحَمدٍ وَاللّٰهُمَّ ارزقنَا مِن شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ » .

و عین القضاة همدانی [2]شمّه‌یی ذکر اینها کرده که مرسلان در زیر سایهٔ عرش باشند ، و گدایان امت محمد در سایهٔ « فی مَقعدِ صِدق » و سلطان شریعت نعت اینها با اصحاب چنین کرده است که « سِیرُوا سَبَقَ الْمفردونَ» یعنی گران مخسبیدای یاران که سبقت گرفته اند سبکبا ران . التماس نمودند که ای شمع شبستان انجمن ! « اَبِیتُ عِندَ رَبِی » وای سبک روح « وَلاَ یَنامُ قَلبِی » مفردان پیش قدم کیانند ؟. فرمود : آنان که در این محیط غرقه اند، فارغ از زنبیل و خرقه اند . پروانه یی چند که در انوار شمع توحید پرنوراند، بلکه سوخته یی چند که در مستهلک مذکورند ، بندگان آزاد و مسافران بی زاد ، مثنوی :

رهروانی که بی خرو بارند | کشتهٔ تیغ عشق صد بارند
بی قرارند همچوابر بهار | لیک برخار و گل نسمی بارند
پرغم روز دست بی برگی | آن که از اصل و فرع پسر بارند
همه در صحن بارگاه خدای | حاجب خاصّ و شحنهٔ بارند

خواجه اویس قرنی [3]و ابوالحسن خرقانی [4] و سید الطایفه جنید بغدادی[5] و تبع تابعین و قومی از متأخرین مثل خواجهٔ بزرگ – قدس اللّٰه – و سلطان الاولیاء ابو محمد عبدالقادر جیلانی [6] وغیره ، و سلطان العارفین و

---

۱. سورة الانبیاء (۲۱) آیهٔ ۱۰۷ (ک)

۲.ابو المعالی عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (ولادت ۴۹۲ ه‍ ق / ۱۰۹۸ – مقتول در همدان ۵۲۵ ه‍ ق).

۳.اویس ابن عامر بن جزء بن مالک یمنی (شهید در جنگ صفین در رکاب حضرت علی(ع) ۳۷ ه‍ ق. / ۶۵۷م).

۴.ابو الحسن علی بن جعفر (یا احمد) خرقانی (۳۴۸ – ۴۲۵ ه‍ ق)

۵.ابو القاسم ابن محمد بن جنید بغدادی (م ۲۹۷ ه‍ ق)

۶.شیخ محیی الدین عبد القادر مکنی به ابو محمد گیلانی عارف بزرگ (۴۷۱ – ۵۶۱ ه‍ ق / ۱۰۷۸ – ۱۱۶۶ ه‍ ق)

قطب المحققین بایزیدبسطامی[1] نیز در این مرتبه اند ، و نظر برقدم دارند . اوراق « سُبْحانِي مٰا اَعظَمَ شأني » و « لَيسَ فِي جُبَّتِي مٰا سِوَى اللّٰه » را در بحر عبودیت انداختند و گفتند : « ان قلتَ يَوماً سُبحٰانِي مٰا اعظَمَ شَأني فَأنَا اَليَومَ مَحوُ شَيءٌ اَقطَعُ زُنّاری وَ اَقُول اَشهَدُ أن لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ وأشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسوُلُ اللّٰهِ » پرظاهر است که هر طالبی به قدر استطاعت در فضای توحید سیر می‌کند، اما سیر متابعت و موافقت و مناسبت اقوال و افعال و احوال نبی صلی‌الله علیه‌وآله وسلم ، اکمل احوالات است که به هرکس نمی دهند ، و آن بعد از توحید است. تا وادی « لاٰ اِلٰهَ » را قطع نمی کند به وادی « اِلاّٰ اللّٰهُ » نمی رسد ، و تا وادی « اِلاّٰ اللّٰهُ » را قطع نمی کند ، به وادی « مُحَمدٌ رَّسُولُ اللّٰه » نمی رسد که اکمل مقامات است و ذوق بیشتر دارد ، چراکه سرای خدمت است و قربت ثمرهٔ خدمت است . عزیزی از این مقام خبر می دهد ، بیت :

ورای کنگرهٔ کبریاش یارانند | فرشته صیدو پیمبر شکار و سبحان گیر

یعنی به مقام ملکوتی ، تفاخر نکرده اند (ن ١٩) ، و به دولت پیمبری ننازیده‌اند و به کلام « سُبحٰانِي » و « أنَا الحقُّ » فریفته نشده اند ، و غاشیهٔ عبودیت را از دوش ننهاده اند « وَمٰا عَبَد نٰاکَ حقَّ مَعرِفَتِکَ[2] » بر زبان راندند ، در شب معراج اشارت به سلام حق که « عَلٰی عِبادِاللّٰهِ الصّٰالِحینَ » بود ، به این طایفه است .

این است اشارهٔ نظر بر قدم در طریقهٔ کبرای محققین و صاحب دیدو یقین ، خواجهٔ بزرگوار که باوجود این دولت و مرتبت مقام ، اعلی علیین شریعت را از دست نمی دهند ، هر چند ساقی میخانهٔ ازل ، شراب محبت درکام جان اینها می ریزد ، دریا ها را فرو می برند و نعرهٔ « اَللّٰهُمَّ زِدني عِلماً » بر می‌آورند ، بیت :

جان باز که وصل او به دستان ندهند | شیر از قدح شرع به مستان ندهند

---

١. بایزید بسطامی (طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان) ملقب به سلطان العارفین معروف به بایزید اکبر (متوفی ٢۶١ یا ٢۶٢ ه‍ ق) مدفون در بسطام (ایران)

٢. ن :عِبٰادِتک .

این است متابعت سنت نبی که مناسبت به ذات نبی به هم رساند ، نه آن که اوقات را در « یَجُوزُ » « لاَ یَجُوزُ» صرف نماید ، و در مقام جدل و انکار و گفتار باشد ، و به اقرار لسان بسنده کند ، وخود را اهل شریعت نامد ، بیت :

چشم خفاش راچه از خورشید!　　مرغ محبوس را چه از گلزار !

تابه اسرار شریعت نرسد ، مقلد است و گرفتار اهل پندار ، جواب او این است ، بیت :

توچه دانی زبان مرغان را　　چون ندیدی گهی سلیمان را

آن بیچاره را از شریعت و اسرار او چه خبر ؟! به دست هوا گرفتار ، و کارش زار ، این مرتبه را نشاید ، مثنوی :

گفتن به زبان دروغ زشت است　　گوینده به دل ، سوی بهشت است

تاکی به زبان خدا پرستی　　این نیست،مگر هوا پرستی

ز تو این شکل و شیوه کی پذیرند　　چوپا برسرنهی دست تو گیرند

نه کس را آرزوی مستی تواست　　حجاب اعظم اینجا هستی تواست

عزیزالوجودا! آیینهٔ دل را از زنگار بشریت و هوای نفسانی مصفّاساز تا جمال حقیقت جلوه گر آید ، مثنوی :

هر آینه کو مقابل افتاد　　نوری که بتافت قابل افتاد

هر آینه یی که پشت و روشد　　معلوم خیال این و او شد

ایمان دو قسم است : اقرار لسان و تصدیق قلب . اقرار لسان به موجب « یُؤمِنُونَ بالغَیبِ » است که واجب را به علم و دانش و حکمت و براهین و دلایل بداند،که واجب الوجود یک وجود است.قسم دیگرکه تصدیق دل است، آن است که محض عنایت و موهبت باری است که از صلب قدرت (ن ۲۰) و بطن‌ام اصلی در جهان نفی و اثبات تولد می یابد، و صورت شهادت می‌گردد ، در دارالملک طبیعت جلوه گر می شود ، و به شرط طلب و نُزُول «جَذبَةٌ مِن جَذباتِ الحَقِ یُوازی مِن عَمِلِ الثَّقَلَین » ، مثنوی :

طالب چو در یقین بگیرد　　صدرش همه درد دین پذیرد

از ظلمت نفی و نور اثبات | برقی بجهد به حکم اوقات
این برق از آن دو مختلف نام | چون حامله شد بزاید اسلام
در مهد یقین به مهربانی | می‌خور غم او چنان که دانی
تسلیم کنش به دایهٔ شرع | بیرون مبرش ز سایهٔ شرع

ای چنان که از مرشد خود تلقین شده و یافته، این است تصدیق قلب، و این است ایمان عارفان حق، بیت:

هرگز آن کی پاک بازان را دهند | طعمه یی کآن بی نیازان را دهند

لایق آن که طایفه یی که به احکام ظاهر برخلاف باطن مقیّداند، هرچه از ارباب عشق و محبت شنیده از حرکات و سکنات آن را به میزان طبیعت سنجند و قصهٔ کلیم اللّٰه و خضر – علیه‌السلام – یاد آرند، اگر توفیق یابند، خود را در خدمت مردی رسانند و در مدرسهٔ طلب به تحصیل «اَلْعِلمُ فَرِیضَةٌ عَلٰی کُلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمةٍ» مشغول شوند و ملازم حجرهٔ «نَحنُ اَقرَبُ مِن حَبلِ الوَرید»[1] باشند، و چراغ «اَللّٰهُ نُوْر السَّمٰواتِ وَالأرضِ»[2] پیش نهند و در مطالعه و مشاهده «وَ فِي اَنفُسِکم اَفَلا تُبصِروُنَ»[3] مستغرق شوند تا به مطلوب «اِلاّ اللّٰهُ» رسند، رباعی:

تاکی سوزی عبث به اندیشه دماغ | حق راز دل و دیدهٔ خود گیر سراغ
چون دیده و دل گشت یکی شبهه نماند | کی سایه برد راه میان دو چراغ

اما خود را معطل گذاشتن و بی عشق و با بهایم در اکل و شرب هم‌کاسه بودن، نه کار عاقل است، چنان چه به ظاهر نماز و روزه فریضه است، در باطن، عشق و محبت خدا فریضه است و سرمایهٔ آن طلب، بیت:

هر دلی را کاین طلب حاصل بود | تا قیامت مست ولایعقل بود

و هر که راغم زن و فرزند، و خوردن و آشا میدن و خود بینی و خودنمایی بود، این کار از او نیاید، و از این کلام ذوق فرانگیرد، و قال اللّٰه تعالی:

۱.سورهٔ ق (۵۰) آیهٔ ۱۶ (ک). ۲.سورهٔ النور (۲۴) آیهٔ ۳۵ (م).
۳.سورهٔ الذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۱ (ک).

«مَن اَعرَضَ عَن (ن ۲۱) ذِکری فَاِنَّ لَهُ مَعیشةً ضَنکاً» یعنی هر که اعراض از ذکر من و محبت من یعنی عبودیت من کند، به درستی و راستی که عیش او را تنگ گردانم، و عیش تنگ آن است که دایم دل او به قیل و قال واندوه های دنیا مشغول باشد، چون دل جای قیل و قال شد، خانهٔ دیوگشت، پس دل نماند، بیت:

دل یکی منظری است ربانی خانهٔ دیو را چه دل خوانی!؟

و این ظاهر مقرر است که انسان را محض برای خوردن و آشامیدن و لذت گرفتن و شهوت راندن نیا فریده اند بلکه برای «وَ مٰا خَلَقتُ الجِنَّ وَالاِنسَ اِلاَّ لِیَعبُدُونَ»[1] آفریده‌اند، بیت:

خسروان در رهش کله بازان سروران بردرش سر اندازان

تا کدام سعادتمند به دولت عبودیت برسد، مثنوی:

ملک طلبش به هر سلیمان ندهند منشورغمش به هر دل وجان ندهند

رباعی:

اسرار خرابات به دستان نبری تاسجده به پیش حق پرستان نبری

پاکیزه نگردی تو ز آلایش خود تا برسر خود سبوی مستان نبری

اینجا به زهد خشک و ورع و پارسایی و خودنمایی قناعت نکنند، که راه مردان دیگر است، بیت:

پندار بقا و دید طاعت کفر است به نزد این جماعت

علم و عمل اندرین ورق نیست این شیوهٔ عاشقان حق نیست

این طایفه منظور نظر الهی اند، نظم:

جان فروشان بارگاه عدم خرقه پوشان خانقاه قدم

«مٰا عَبَدنٰاکَ» اجتهاد همه «مٰا عَرَفنٰاکَ» اعتقاد همه

«یَفعَلُ اللّٰهُ مٰا یَشٰاء» از هوش ساخته بنده وار حلقه به گوش

خورده یک باده بر رخ ساقی هرچه باقی است کرده در باقی

معتکف در سرای راز همه بی نیاز از پی نیاز همه

[1] سورة الذاريات (۵۱) آیهٔ ۵۶ (ک)

حق تعالی این عاصی را گرد کفش و خاک نعلین این طایفه گرداناد !
عزیز الوجودا ! چنان که عبودیت الهی عزیز و لطیف است، صحبت و خدمت این طایفه نیز عزیز و دقیق است، و رعایت آن از واجبات است، بیت :

ظاهر کار تو ویران می کنند — لیک خارت را گلستان می کنند

اهل معارف می گویند، بیت :

هرچه جز حق، بسوز وغارت کن — هرچه جز دین، از و طهارت کن

فردا صورت را اعتبار نیست، هرچه در عالم سباع و وحوش است، از هر یک صفتی در آدمی است (ن ۲۲) و انسان فهرست مجموعهٔ اشیاست، هر صفت که امروز غالب بود، حشر جسم نیز در آن صورت خواهد بود. قرآن مجید خبر می دهد «یُحشَرُ النَّاسُ عَلٰی نِیاتِهِم» اَی صِفَتِهِم[1]، بیت :

ای دریغا جان و دل درباختم — قیمت جان ذره یی نشناختم

انسان را بهتر از این نیست که به قدر وسع بکوشد و لباس نومیدی نپوشد، و الا در وقت مرگ «کَمٰا تَعیشُونَ ثُمَّ تَمُوتُونَ» را ساخته باشد و در حشر «کَمٰا تَمُوتُونَ تُبعَثُونَ» مهیا شود، «نعوذبالله منها»، بیت :

هرچه در دنیا خیالت آن بود — تا ابد راه وصالت آن بود

عزیزی می گوید، بیت :

آنان که دل به زلف نگاری نبسته اند — یا رب چه کرده اند به عمر دراز خویش!

تا تواند از این اندیشه خالی نباشد، که قدر و قیمت بشر از این درد است و الا حیوان مجرد است نه انسان. هر درویشی و مسافری را که این اندیشه دروی ببینند، صحبت وی غنیمت شمرد و کمر خدمت او درمیان جان بندد، بیت :

دست از فتراک او یک دم مدار — گر قبولت کرد هرگز غم مدار

تا مگر ایمان از دنیا به سلامت برد، مثنوی :

هر که او را یوسفی گم کرده نیست — گرچه ایمان آورد،آورده نیست

گر همه عالم شود زیر و زبر — تومکن از سایهٔ یوسف گذر

طالبان نعمت و جویندگان کرامت بسیارند،اما طالبان عشق و محبت کبریت

۱.ماخذ از آیهٔ (۵۹) سورهٔ طه (۲۰)

احمرند، بیت :

تـــاتوانـــی بـــا خـــرد بیگـــانه بـنـاش   عـــقل را غـــارت کـــن و دیـــوانه بـاش

عقل جزوی شیطان طریقت است . مرکب عشق ، مرکبی است که به یک تک از دو عالم بیرون رود ، و جولان در لامکان کند و طالب این مرتبه گردد ، رباعی :

در عـــالم او اگـــر بـــه کـــار آیـــی تـــو   در دفـــتر عشـــق در شمـــار آیـــی تـــو

جـــبریل امـــین رکـــاب دار تـــو شـــود   بـــر مـــرکب عشـــق اگـــر سوار آیـــی تـــو

حقیقت از تو دور نیست « وَ هُوَ مَعَکُم اینَما کُنتُم ». تو در پندار هستی به خود محجوبی ، اگر توحید لسانی و ایمان زبانی فردا به کار آید ، پس همه منافقان رستند و جستند و با وجودی که « الْمنافِقُ فِی دَرَکِ الأَسفَل » ، رباعی :

در مـــذهب عشـــق خـــود پـرستی نـخرند   هشیـــار روان متـــاع مســـتی نـــخرند

در عـــالم مـــعرفت اگـــر داد دهـــی   بـی نـام و نشـان روکـه هسـتی نـخرند

(ن ۲۳) رباعی :

عشق از ازل است تـا ابـد خـواهـد بـود   جـــویندهٔ عشـــق بـی عـدد خـواهـد بـود

فـــردا چـــو قیـــامت آشکـــارا گـــردد   ای هر که نه عاشق است رد خواهد بود

*****

(ادامه دارد)

اندیشہ
و
اندیشہ مندان

دکتر محمد اختر چیمه
رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد (پاکستان)
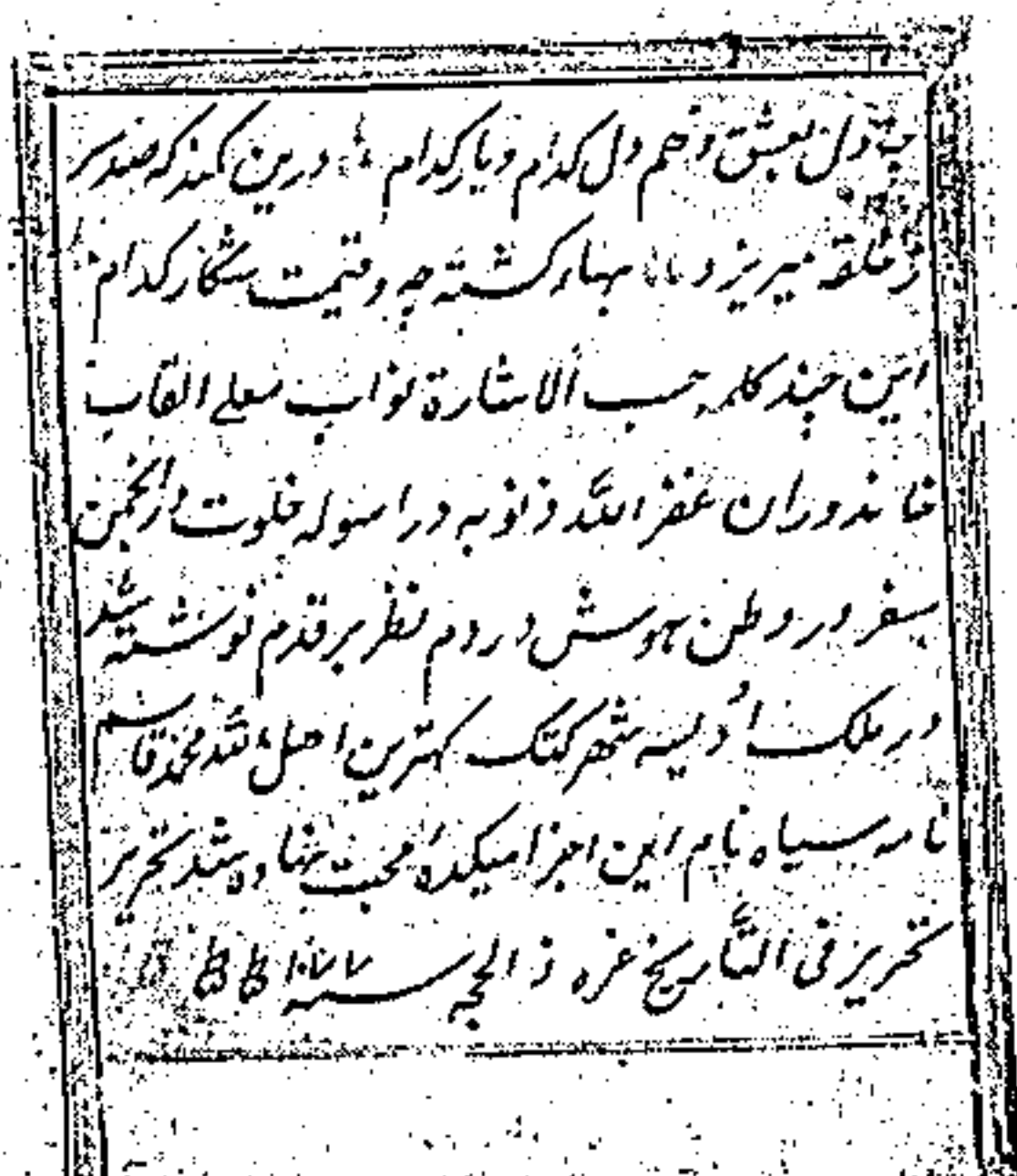
شمّه ای از
احوال و آثار امیر حسینی هروی

عارف بزرگی که گلشن راز شبستری پاسخ پرسشهای اوست

مهر سپهر شریعت، آفتاب عالمتاب حقیقت، سیّد تارک کونین، ناظر جمال عین به عین، قدوة السادات حضرت شیخ امیر سید رکن الدین حسین[1] بن سید عالم بن ابوالحسن (یا: الحسن، یا ابوالحسین) غوری هروی غزنوی متخلص به «حسینی»، ملقب به «فخرالسادات» و معروف به «امیر حسینی». «سید حسینی»، «حسینی سادات»، «امیرسادات» و «میرحسینی سادات» از بزرگان عرفای سهروردی خراسان و از جمله نویسندگان و شاعران نامدار پارسی گوی ایران است. وی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می‌زیسته است. مولد وی قریه «غزیو» یا «گزیو» از کوهستان غور بود[2]، ولی بیشتر ایام زندگی خود را در شهر هرات به سر برد، بدین سبب به آن شهر نسبت یافته و به «هروی» معروف شده است. محلّه ای از هرات که امیر حسینی در آن سکونت داشته است، هنوز منسوب به نام وی به «محلهٔ میر حسینی سادات» شهرت دارد[3].

---

۱. جمالی، سیرالعارفین، ترجمه اردو از محمد ایوب قادری، لاهور، ۱۹۷۶م، ص۱۵۳؛ چشتی، عبدالرحمن: مرآة الاسرار، ترجمه اردو از واحد بخش سیال، لاهور، ۱۹۸۲م، ۲۶۴/۲ و اسمش را «صدرالدین احمد» به جای «رکن الدین حسین» نوشته اند.

۲. یمنی، نظم الدین غرب: لطایف اشرفی، دهلی، ۱۲۹۸ هـ ۳۶۶/۲.

۳. صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ش، ج ۳، ۷۵۳/۲.

سال ولادت امیر حسینی به طور دقیق معلوم نیست . بعضی از تذکره نگاران و مورخان آن را ۶۷۱ هـ ق / ۱۲۷۲ م نگاشته اند ، اما به روایت مایل هروی او در سال ۶۴۱ یا۱۲۴۳/۶۴۶ یا ۱۲۴۸ به دنیـا آمـده است [1] . امیر حسینی اوایل عمر خود را در تحصیل علوم وآداب،و بـعد از آن در سیر و سلوک درطریق تصوف و عرفان گذرانـید،و بـه‌همین سـبب مولانـاجامی و حاجی شیروانی گفته‌اند:

جامع علوم صوری و معنوی و حاوی فضایل ظاهری و باطنی بود و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا می نمود [2] .

دولت شاه سمر قندی ، امیر حسینی را از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهر وردی و از ارادتمندان شیخ اوحدالدین کرمانی دانسته [3] که از لحاظ تاریخی درست نیست . جامی به دلیل اشعار کنز الرموز اثر امیر حسینی و به قول برخی از نویسندگان ، حضرت امیر حسینیؒ را مرید بـی واسـطه شـیخ بهاءالدین زکریا مولتانی به شمار آورده و سپس چنین نوشته است :

اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شـیخ رکـن الدیـن ابوالفتح است و وی مریدپدر خود شیخ بهاءالدین زکریامولتانی قدس‌الله‌تعالی‌ارواحهم [4] .

بنا به تحقیق مایل هروی نیز امیرحسینی « مرید شیخ بهاءالدین زکریا و صدرالدین فرزند او بوده .» [5] امیر حسینی در کتاب کنزالرموز در مدح آن دو گفته است :

شـیخ هـفت اقـلیم ، قـطب اولیـا	واصـل حـضرت نـدیم کـبریا
مـفخر مـلت بهـاء شـرع و دیـن	جـان پـاکش مـنبع صـدق و یـقین

۱. شرح حال و آثار امیر حسینی غولی هروی ، افغانستان ، ص ۲۴ ، مستفاد از پایان نامه دکتری خانم دکتر فروغ حکمت،دانشکده ادبیات دانشگاه تهران،۱۳۲۷ هـ ش .

۲. نفحات الانس ، به تصحیح مهدی توحیدی پور، کتابفروشی محمودی ، تهران ، ص ۶۰۵ ، ریاض السیاحه ، کتابفروشی سعدی ، تهران ، ۱۳۳۶ش ، ص ۴۷۳ .

۳. تذکره الشعرا،به‌تصحیح محمد عباسی،تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۲۴۶ ، آذربیگدلی ، آتشکده، چاپ علمی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۱۱۹.

۴. نفحات الانس ، ص ۶۰۵ : شیروانی ، ریاض السیاحة ، ص ۴۷۴.

۵. شرح حال و آثار امیر حسینی غوزی هروی ، ص ۱۱ .

از وجـود او بـه نـزد دوستـان جـنت المـاوی شـده هندوستـان
مـن کـه رو از نـیک و از بـد تـافتم ایـن سعـادت از قـبولش یـافتم
آن بـلند آوازهٔ عـالم پنـاه سـرور عـصر ، افتخـار صدرگـاه
صـدر دیـن و دولت آن مـقبول حـق نه فـلک بـر خـوان جـودش یک طـبق[1]

در لطایف اشرفی منقول است :

از بعض مردم مولتان چنان استماع افتاد که حضرت میر حسینی را نیز حضرت شیخ [زکریا] یک دختر خود را به عقد نکاح در آورده اند[2].

در مورد سفر امیر حسینی سوی مولتان و تربیت یافتن او به خانقاه حضرت زکریا در سیر العارفین ضبط تحریر است که وی اولین بار همراه پدر بزرگوار خود سید نجم الدین برای تجارت به مولتان رفت و به خدمت شیخ الاسلام زکریا حضور یافت ، ولی بدون بیعت به وطن خویش بازگشت . پس از درگذشت والد هر چه داشت ، به فقرا و مساکین بخشید و به مولتان رفت و مرید حضرت شد . سه سال آنجا مشغول ریاضات شاقه ماند و از برکت صحبت ایشان صاحب کرامت گردید[3]. البته در نفحات الانس و حبیب السیّر و بعضی کتب دیگر وجه توبه سید حسینی و رفتن او به مولتان طوری دیگر و چنین مذکور افتاده است که روزی به شکار بیرون رفته بود ، آهویی پیش وی رسید ، خواست که تیری به او زند ، آهو به سخن در آمد و گفت : ای حسینی ! تیر بر ما می افکنی ، حضرت کردگار ترا برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه جهت شکار ، و برفور از نظرش غایب گردید . بنا بر این آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده باجماعتی از جوالقیان به‌مولتان رفت . شیخ رکن الدین عالم آن جماعت را ضیافت کرد و همان شب حضرت رسالت مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به خواب دید که فرمودند : «فرزند مرا از میان این جمعیت بیرون آر و به کارآخرت مشغول کن» . روز دیگر شیخ به ایشان گفت که درمیان

۱. نفحات الانس ، ص ۵۰۶ ، تاریخ فرشته ، بمبئی ، ۱۸۳۱ م ، ۲/ ۷۶۲-۷۶۳ .
۲. یمنی ، نظام الدین غریب ، پیشگفته ، ۲/ ۳۶۶ ، و نیز رجوع کنید به : فریدی ، نور احمد خان : تذکره بهاءالدین زکریا، مولتان ۱۹۵۴م، ص ۳۱۹؛ همان، علما اکادمی اوقاف ، لاهور، ۱۹۸۰م، ص ۳۰۶.
۳. جمالی ، پیشگفته ، ص ۱۵۴ ، محمد قاسم فرشته ، تاریخ فرشته ، بمبئی ، ۱۸۳۱ م ، ۲/ ۷۶۲ .

شما فرزند رسول کیست ؟ اشارت به امیر حسینی کردند . شیخ وی را از آنها جدا ساخته تربیت فرمود تا به مقامات عالیه نایل گشت[۱].

صاحب خزینة الاصفیا عقیده دارد که امیر حسینی در بدو امر به طریق سپاهیگری در خدمت پادشاهی بوده و به شکار رفته بود [۲]، اما هدایت در ریاض العارفین می گوید : « پس از ترک سلطنت به مولتان رفت و روی به ریاضت و مجاهدت آورد .»[۳]

بنا به گفتار مایل هروی ، حضرت سید حسینی حکومت و سلطنت نداشته و طبعاً صاحب رسوخ بوده است [۴]. چنانکه امیر حسینی در خانقاه حضرت زکریا مولتانی تربیت باطنی یافت ، مراحل سلوک را پیمود و بعد از عطای خرقه خلافت در سلسله طریقت سهروردیه به حکم پیر روشن ضمیر به جانب وطن مالوف هرات روان گردید و در آنجا بساط ارشاد گسترد . همه اهل هرات معتقد و مرید وی شدند و وی طالبان حق را به حق رسانید .

سلسلۀ طریقت و رشته تصوف و شجره انتساب خرقۀ امیر حسینی به ترتیب ذیل است : امیر حسینی مرید شیخ رکن الدین عالم مولتانی ، و او مرید پدر خود شیخ صدرالدین عارف مولتانی ، و او مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا ، و او مرید شیخ شهاب الدین عمر سهروردی [۵]، و او مرید عموی خود شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی ، و او مرید عموی خود قاضی وجیه‌الدین سهروردی ، و او مرید پدر خود ابو محمد عمویه سهروردی ، و او مرید احمد اسود دینوری ، و او مرید ممشاد علو دینوری ، و او مرید سید الطایفه جنید بغدادی [۶]، و او مرید خال خود شیخ سری سقطی ، و او مرید

---

۱. جامی ، ص ۶۰۵-۶۰۶ ، خواند میر، خیام، تهران ، ۱۳۶۲ ش ، ۳۷۹/۲ ، نوایی ، عبدالحسین، رجال کتاب حبیب السیر، تهران ، ۱۳۲۴ش ص ۵۵، شیروانی ، ریاض السیاحة، ص ۴۷۳ ، گوپاموی، نتائج الافکار ، بمبئی ، ۱۳۳۶ ش ، ص ۱۶۵ .

۲. لاهوری ، مفتی غلام سرور ، مطبع ثمر هند ، لکهنو ، ۱۸۷۳ م ، ۴۴/۲ .

۳. هدایت ، رضاقلی ، کتابفروشی محمودی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش .

۴. شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، افغانستان ، ص ۸ .

۵. شیروانی ، ریاض السیاحة ، ص ۴۷۴ .

۶. جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۶۰ .

حضرت معروف کرخی ، و او مرید داود طایی ، و او مرید خواجه حبیب عجمی ، و او مرید خواجه حسن بصری ، و او مرید سر حلقهٔ اولیا حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام ، و وی مرید سالار انبیاء حضرت محمد مصطفیٰ صلّی الله علیه وآله وسلّم[1] .

امیر حسینی سالها به سلوک مشغول بوده و با بسیاری از اکابر صحبت داشته و علما و فضلای همعصر به تبحر علمی او اعتراف داشتند[2] . حضرت شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰ هـ ق)، در جواب سوالات منظوم وی ، مثنوی بسیار نغز و ارزنده ای با عنوان گلشن راز به نظم کشیده است که نمونه بارز تصوف نظری و علمی است . به استدلال استاد جلال الدین همایی در قرون هفتم و هشتم هجری که عصر صوفی مطمح نظر ماست ، دو طریقه تصوف وجود داشته است :

۱-تصوف عاشقانه که ازآثار عطار نیشابوری و مولوی بلخی بر می‌آید.

۲-تصوف عابدانه که همان مکتب سهروردی و محیی الدین ابن عربی و ابن فارض مصری است . در این عصر عرفا و مشایخ صوفیه از مکتب نظری ابن عربی هم استفاده می کردند و همین طور از مکتب عملی سهروردی هم بهره می بردند ، و از تصوف عاشقانه نیز برخوردار بودند[3] . در عین حال علوم عرفانی در مکتب سهروردیه با شرع و زهد آمیخته شده است ، و به قول مایل هروی :«اما میر حسینی در تصوف زاهدانه و عاشقانه منهمک بوده است »[4] .

تاریخ وفات حضرت امیر حسینی به قول عبدالرحمن چشتی ۷۰۸ یا ۷۱۰ هـ ق[5]،به‌قول خواند میر ۷۱۷هـق[6]،به قول جامی ۷۱۸[7]،به قول دولت شاه

---

۱. چیمه، محمد اختر ، مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی ،مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش ، ص ۶۰-۵۹،و نیز ملاحظه شود:مایل هروی ، شرح حال و آثار امیر حسینی ، ص ۲۹-۲۸ .

۲.زیدی، شمیم محمود،احوال وآثار شیخ‌بهاءالدین زکریا مولتانی ،اسلام‌آباد ۱۳۵۳ ش ،ص ۷۳.

۳.مقدمه مصباح‌الهدایه،تالیف محمودکاشانی،چاپ‌دوم،تهران‌ص ۴۵،مایل‌هروی،ص ۳۰-۳۱.

۴.شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، ص ۳۱ .

۵. چشتی ، عبدالرحمن ، پیشگفته ، ۲/۲۶۶ .

۶. تاریخ حبیب السیر ، کتابفروشی خیام تهران ، ۱۳۶۲ ش ، ۳/۳۷۹ .

۷. نفحات الانس ، ص ۶۰۶ ، داراشکوه ، سفینة الاولیا ، نولکشور کانپور ، ص ۱۱۶ .

و احمد علی هاشمی سندیلوی ۷۱۹[1]، و به‌قول هدایت درمجمع الفصحا۷۲۳[2] و در ریاض العارفین ۷۲۸ [3] مندرج است . و نیز در ریاض السیاحة و هدیة العارفین ۷۳۸[4] و درکشف الظنون در ذیل زادالمسافرین ۷۷۰[5] ضبط شده است. لکن به دلیل بیتی از زاد المسافرین که نسخه خطی آن در کتابخانه شاه اوده (هند) محفوظ است . امیر حسینی تا سال ۷۲۹ در قید حیات بوده است . آن بیت این است :

در هفت صد و بیست و نه زهجرت — گشت آخر این کتاب ختمت [6]

مدفنش در بیرون گنبد سید السادات عبدالله بن معاویة بن رشید بن عبدالله بن جعفر طیار در گورستان قهندز مصرخ به فاصله چند میلی شمال هرات واقع است و مقبره او هم اکنون باقی است [7] . جمالی در سیرالعارفین می‌نویسد که مرقد منور سید حسینی در شهر هری است . مردم این شهر به روز دوشنبه از زیارت وی مشرف می شوند. زمانی که این ضعیف [جمالی] در دارالاسلام هرات همراه مولانا عبدالرحمن جامی و عبدالغفور لاری از زیارت مرقد مطهر سید سرفراز شد،نماز ظهر و عصر همانجا باهم خواندیم، و راحت و فیوض بسیار نصیبم گشت .[8]

در مورد مقام و منزلت امیر حسینی در عرفان و تصوف اسلامی ، و شعر و ادب فارسی بعضی از تذکره نویسان چنین اظهار عقیده کرده اند:

دولت شاه سمرقندی می نگارد که «... سالک مسالک دین و عارف اسرار یقین است ، و در کشف رموز حقایق و دقایق کنز معانی بوده ، و در

۱. تذکرة الشعراء، ص ۲۴۹،مخزن الغرایب،به‌اهتمام محمدباقر،انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۸ م، ۱/ ۶۴۰.
۲.مظاهر مصفا ، تهران ، ۱۳۳۶ ش ، ۲/ ۱۵ .
۳.کتابفروشی محمودی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش ، ص ۹۵.
۴.شیروانی ، پیشگفته ، ص ۴۷۴ ، اسماعیل پاشا بغدادی ، استانبول ، ۱۹۵۱ م ، ۱/ ۳۱۴.
۵. حاجی خلیفه ، بیروت ، ۲/ ۹۴۷.
۶. عبدالرحمن ، سید صباح الدین ،بزم صوفیه ، لاهور ،۱۹۸۸ م ، ص ۱۷۳ ، به حواله اسپرنگر، فهرست کتب خانه اوده .
۷.حکمت، علی اصغر،از سعدی تاجامی،تالیف ادوارد براون،کتابخانه ابن سینا،تهران ،چاپ دوم ۱۳۳۹ ش ، حواشی ص ۱۸۸ .
۸.جمالی ، ترجمه ،لاهور، ص ۱۵۴.

فضیلت و علوم جنید ثانی ، خاطر پرنور او گلشن راز ، و طوطی نطق او عندلیب خوش آواز »[1].

جمالی دهلوی می گوید :« ... عالی مرتبت بود ، در عهد او کسی در نواحی خراسان در علم و معرفت و زوش مشیخت همتای او نبود و ریاضتی عظیم و عبادتی مستقیم داشت »[2].

در مجالس العشاق مرقوم است :« ...و منجم دار السلطنة هرات بود . »[3]

در مخزن الغرایب ثبت است : « مهر سپهر شریعت ، آفتاب عالمتاب حقیقت ، قدوة السادات ، امیر سید حسینی غزنوی رحمة الله علیه واسعة ، ناطقه از ادراک کمالات او عاجز است ، و زبان قلم از تحریر آن قاصر . »[4]

هدایت ضبط می نماید : « علی ایّ حال از اماجد ارباب مقامات و از اکابر اصحاب کرامات و از محققین زمان خود بوده ، نثراً و نظماً کتب محققانه تصنیف فرموده . »[5]

در اردو دایره معارف اسلامیه با استناد به راهنمای کتاب مقام حضرت امیر حسینی رادرشعر و تصوف اسلامی بعدازسعدی و رومی قرار داده است.[6]

از سید امیر حسینی آثار متعدد به نظم و نثر باقی مانده است که به روایت مخزن الغرایب «تصانیف سید در عالم و اکناف مشهوراند».[7] قسمتی از آنها به طبع رسیده است و برخی هنوز به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف ایران و پاکستان و جهان محفوظ است .

آثار و تصانیف منظوم به قرار زیر است :

۱ - زاد المسافرین:مثنویی است عرفانی به وزن منظومه لیلی و مجنون نظامی گنجوی (بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف یامقصور-مفعول

۱.تذکره الشعرا، ص ۲۴۶.
۲. سیر العارفین ، ص ۱۵۴
۳. بایقرا، سلطان حسین /گازرگاهی ، مجالس العشاق ، نولکشور کانپور ،۱۸۹۷ م ،ص ۱۲۷.
۴.هاشمی سندیلوی ، احمد علی ، ۶۳۷/۱.
۵.ریاض العارفین ۹۴.
۶.از انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۳ م ، ۳۴۱/۸.
۷. هاشمی سندیلوی ، احمد علی ،۶۴۰/۱.

مفاعلن فعولن یا مفاعیل) در هشت مقاله که در آنها مسائل سلوک و معرفت همراه باحکایات و تمثیلات مورد بحث قرار گرفته است.آغازش چنین است:

ای برتر از این همه اشارت هم اول و آخر استعارت [1]

نسخه های کامل آن تا حدود ۱۴۵۰ بیت دارد . طبق گفتار دولت شاه سمرقندی ، حضرت فخرالدین عراقی و اوحدی مراغه ای و سید حسینی هر سه فاضل به خانقاه اوحدالدین کرمانی در کرمان به اربعین نشسته از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند. حضرت عراقی لمعات ، شیخ اوحدی ترجیع و سیدحسینی کتاب زاد المسافرین . شیخ هر سه نسخه را مطالعه کرد و فرمود:این سه نفر عجب سه گوهر از کان حقایق بیرون آورده‌اند. فاما چون این فرقه مسافران راه یقین اند، آنکه زاد المسافرین آورد «سیاح منازل عرفان است ».[2] می‌توان گفت که شاعر این مثنوی را در روزگار پیری سروده . هدایت را به طرز زادالمسافرین کمال انس است،لذا بر سنن آن انیس العاشقین را پرداخته است . و قسمت بزرگی از زاد المسافرین را در ریاض العارفین نقل کرده است .[3] این مثنوی به اهتمام نولکشور هند در ۱۸۸۴ م به چاپ رسیده است .

۲ – کنزالرموز : مثنویی است عرفانی بر وزن مثنوی مولوی (بحر رمل مسدس مقصوریامحذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلان) که بااین بیت آغاز می‌شود:

باز طبعم را هوای دیگر است بلبل جان را نوای دیگر است [4]

شاعر بعد از مدح شهاب الدین سهروردی ، خلیفه او در هند زکریای مولتانی و پسرش صدر الدین عارف، به بحثی درباره دین و متفرعات آن وبه بیان اصطلاحات صوفیان توجه کرده است . امیر حسینی در پیرامون عشق ذکر می کند که صیقل آینهٔ دلها عشق است و در حقیقت همه مشکلات از راه

۱.مایل هروی ،شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، ص ۷۸ .

۲.تذکره الشعرا ، ص ۲۴۷ ، هاشمی سندیلوی ، مخزن الغرایب ، ۶۳۸/۱ .

۳.چاپ محمودی، تهران ، ص ۹۸-۹۵، و رک : صمدانی، سید مقبول احمد، «دو کمیاب کتب»، مجله معارف ، اعظم گر (هند). دسامبر ۱۹۴۶ م ، ص ۴۵۴ .

۴. مایل هروی ، شرح حال و آثار امیر حسینی ، ص ۱۰۱ .

عشق حل می شود. امیر حسینی عشق را می ستاید و عقل رانکوهش می کند. این منظومه در حدود ۷۲۰ تا ۷۵۰ بیت دارد. به قول سعید نفیسی: حسینی آن را در سال ۷۱۱ در مولتان به پایان رسانیده است[۱]. از آن نسخی موجود است و به طبع هم رسیده است.

۳- سی‌نامه: جمال اسمش را« سرنامه » نگاشته و سعید نفیسی «عشق‌نامه» رانیز اضافه کرده است[۲]. مثنویی است در ۱۲۰۰ بیت بر وزن خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف - مفاعیلن ، مفاعیل ، مفاعیل یا فعول) بر منوال ده نامه هایی که شاعران در قرون هفتم و هشتم هجری می سرودند[۳]. به قول دولت شاه سمرقندی ، شاعر آن را « در اوان شباب گفته »[۴] که هنوز در عشق مجازی اهتمام داشته است. در این مثنوی احساسات عاشقانه پیشتر ریخته شده و فکر عرفان به ندرت دیده می شود[۵]. به طور کلی مطالب آن خلاصه‌ای از سیر و سلوک و عشق عارفان است. از این منظومه نسخه‌هایی موجود است.

۴ - دیوان اشعار: دیوان امیر حسینی به « دیوان اشعار » ، « دیوان غزل » و « دیوان قصاید و غزلیات » شهرت دارد که مملو از اشعار عاشقانه و ابیات متصوفانه است[۶]. به‌قول مولاناجامی«مر او را دیوان اشعار است به غایت لطیف».[۷] این دیوان مجموعه‌ای است از قصاید پنج گنج و غزلیات و ترکیبات و ترجیعات و مقطعات و رباعیات که تعداد جمیع ابیات آنها به حدود یک هزار و پانصد بالغ می شود. و مطالب بیشتر آن ابیات مبنی بر تحقیق و موعظه و تهذیب است.[۸] غزلیات میر حسینی بر روی هم دو نوع است: ۱. عشقی و

---

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، کتابفروشی فروغی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش ، ۷۴۲/۲ .
۲. سیر العارفین ، ترجمه لاهور ، ص ۱۵۳ ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ۷۴۲/۲ .
۳. صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم ، ۷۵۶/۲ .
۴. تذکرة الشعرا ، ص ۲۴۹ .
۵. مایل هروی ، شرح حال و آثار امیر حسینی ، ص ۵۰ .
۶. رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، به اهتمام جواد فاضل ، کتابفروشی علمی ، تهران ، ۱۲۵/۲ .
۷. نفحات الانس ، ص ۶۰۵ .
۸. صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، ۷۵۷/۲ .

وصفی ۲ • عرفانی و اخلاقی.[1]

۵. سؤالات منظوم گلشن راز: امیر حسینی راجع به اصول تصوف و تفکر از عارف نامدار معاصر شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰) پانزده یا هفده[2] سؤال منظوم کرده که در نتیجه آنها مثنوی نغز و پر مغز «گلشن راز» به نظم در آمده است. در سبب آغاز منظومه شیخ شبستری اسم پرسنده سوالات را چنین گنجانیده است:

بزرگی کاندر آنجا هست مشهور — به اقسام هنر چون چشمهٔ نور
جهان و جان و تن رابور عینی — امام سالکان سید حسینی[3]

۶- پنج گنج: در اردو دایره معارف اسلامیه از «هفت گنج» یاد شده[4]، و مایل هروی نام آن را «گنج نامه» نیز ذکر کرده است.[5] این دراصل مجموعه ای است از پنج قصیده که هم جدا از دیوان و هم شامل دیوان ضبط گردیده است. در محتویات این پنج قصیده مضامین توحید و فضایل اولیاء و مباحث عرفانی و اخلاقی آمده است که دارای ۲۸۹بیت است.مطالع این قصاید از این قرار است:

مرا ازعالم توفیق مژده می‌رسد املا — برانم زورق تحقیق بسم اللّه مجریها
رفت روز نشاط و عیش و سرور — وقت عذر آمد ایهاالمغرور
طلب ای سالکان کوی وفا — طرب ای ساکنان ملک بقا
چو تقدیر قسمت خدا می کند — مگو آن چه کرد این چرا می کند

ای ترا در روز فطرت یا بنی آدم خطاب
چند باشی همچو حیوان در هوای خورد و خواب

---

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۴-۵۵.
۲. هدایت، ریاض العارفین، ص ۹۴، مدرس محمد علی، ریحانة الادب، چاپ دوم، تبریز، ۴۶/۲ هفده سوال ذکر کرده اند، و براون، در تاریخ ادبیات ایران، پانزده سوال به صورت اشعار مرقوم داشته است. حکمت، از سعدی تا جامی، ص ۱۸۹.
۳. جیلانی ،محمود بن یحیی، مفاتیح الاعجاز، اردو، ترجمه، شرح گلشن راز، گلزار هند، پریس لاهور، ۱۹۲۵ م، ص ۱۹.
۴. انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور ۱۶۷۳ م، ۳۴۱/۸. در زمان اخیر علامه اقبال لاهوری تحت تاثیرش قرار گرفته «گلشن راز جدید» را منظوم ساخته است.
۵. شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۴.

نسخه‌اش در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۱۱۶۴ محفوظ است.[1]

۷. قلندر نامه: مثنویی است که هدایت در مجمع الفصحا از آن نام برده و ابیاتی از آن نقل کرده است.[2] سعید نفیسی نیز آن را در مولفات امیر حسینی برشمرده است.[3] این مثنوی بر وزن لیلی و مجنون جامی (بحر هزج مسدس محذوف - مفعول مفاعلن فعولن) سروده شده، و در شعر آن افکار رندانه و قلندرانه و عارفانه ریخته شده است.[4]

۸. اشعار متفرقه: از اشعار متفرقه در کتابخانه اینڈیا آفیس لندن و بودلین لندن نشان داده شده است.[5]

آثار منثور امیر حسینی به این قرار است:

۹. نزهة الارواح: در مخزن الغرایب آمده: «نزهة الارواح به طور گلستان سعدی پر صنعت و دقیق واقع شده.»[6] به این نسبت در نسخه ای نام آن سنبلستان قید شده.[7] در لطایف اشرفی منقول است:

لمعات حضرت فخر الدین عراقی و نزهة الارواح حضرت امیر حسینی به شرف نظر شیخ [بهاء الدین زکریا] در آوردند. فرمودند که لمعات به نسبت خاص واقع شده، و نزهة الارواح هم خاص و هم عام، به حسب حیثیت خود بهره برده.[8]

نزهة الارواح در سال ۷۱۱ یا ۷۲۱ هـ به اتمام رسیده، در بیست و هشت فصل ترتیب یافته و بانثر موزون و مسجع آراسته شده است. مولف، در خاتمه کتاب، آن رابه «نزهة الارواح» موسوم ساخته است به این طریق:

به یک رشته ز دریای تفکر　　　کشیدم نظم را با نثر چون دُرّ

---

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۳-۵۴؛ و رک: صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۷۵۶/۲-۷۵۷.

۲. به اهتمام دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ ش، ۲۶/۲-۲۷.

۳. تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۴۲/۲.

۴. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۲.

۵. اردو دایره معارف اسلامیه، لاهور ۳۴۲/۸.

۶. هاشمی سندیلوی، احمد علی، ۶۴۰/۱.

۷. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۹۰.

۸. یمنی، نظام الدین غریب، لطایف اشرفی، ۳۶۷/۲.

در آن ساعت که می کردم تمامش نهادم «نزهة الارواح» نامش[1]

پس از حمد و مناجات و مناقب چاریار عناوین فصول بیست و هشتگانه کتاب چنین آمده است :

فصل اول:در ابتدای سلوک ؛ فصل دوم : در معرفت سلوک ؛ فصل سوم: در مقامات سلوک ؛ فصل چهارم : در نصیحت سالک ؛ فصل پنجم : در بدوخلقت ؛ فصل ششم : در بیان وحدت؛ فصل هفتم : در تجرید سالک ؛ فصل هشتم : در قاعده طریقت ؛ فصل نهم : در کمال استغنا؛ فصل دهم : در آغاز فطرت ؛ فصل یازدهم : در بیان اختلافات حالات ؛ فصل دوازدهم : دربیان دل ؛ فصل سیزدهم : در تصفیه دل ؛ فصل چهاردهم : در دیباچه عشق؛ فصل پانزدهم: در حقایق عشق؛ فصل شانزدهم: در بیان عشق؛ فصل هفدهم: در حیرت عشق؛ فصل هجدهم: در مخاطبه نفس؛ فصل نوزدهم:دربیان معاملات؛ فصل بیستم: در جدّ و اجتهاد؛ فصل بیست و یکم: در صحبت و متابعت؛ فصل بیست و دوم: در ترک صحبت خلق؛ فصل بیست و سوم: در صبر و تسلیم؛ فصل بیست و چهارم: در کشف معانی سلوک؛ فصل بیست و پنجم: در ارشاد و انتباه؛ فصل بیست و ششم: در اشارت اهل طریقت؛ فصل بیست و هفتم: در نهایت اهل طریقت؛ فصل بیست و هشتم: در فنا و ترک خودی .[2]

این کتاب نثر دل انگیز عاشقانه دارد و در آخر ، مولف از اسلوب و روش نگارش آن تعریف و توصیف بسیار کرده است . عبدالرحیم یا عبدالواحد ابراهیم بلگرامی و علی بن عثمان و بهاء الدین بده بر آن شرحها نوشته اند .[3] احمد منزوی راجع به شصت مخطوطه اطلاع داده و به اهتمام مطبعه مجتبایی دهلی چاپ هم شده است .

۱۰ . روح الارواح : شرح نود و نه اسماء اللّه الحسنی است که مصنف به

۱.امیر، حسینی ، نزهة الارواح ، به کوشش نگهت یاسمین دانشجوی فوق لیسانس ، دانشکدهٔ خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ۹۱-۹۹ م ، ص ۳۷۸ ورک : مقاله «در مورد نزهة الارواح» ؛ مجله معارف ، اعظم گر (هند)، اکتبر ۱۹۴۶ م ، ص ۲۹ .

۲. مایل هروی،شرح حال وآثار امیر حسینی،ص ۹۱-۹۲،فصل بیست وهشتم«در ختم کتاب» نگاشته .

۳. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۹ ش، ۱۲۵۶/۲؛ اردو دایره معارف اسلامیه، لاهور، ۳۴۱/۸ .

روش عارفانه تحریر نموده و موافق هر اسمی آیات و احادیث و کلام بزرگان و نقلهای پیشوایان معتبر آورده است. قصه ها و حکایتهایی در خلال هر شرح بیان کرده است. نسخه ای منحصر به فرد دارای ۴۳۵ صفحه در عجایب خانه کابل محفوظ است که کسی دیگر بر این کتاب فهرستی نوشته است.[۱]

۱۱. طرب المجالس: سعید نفیسی از آن به نام «نزهة المجالس» و خانم شمیم زیدی به نام «طیب المجالس» نیز یاد کرده اند.[۲] به نوشته کشف الظنون به لسان وحوش و طیور سخنان حکمت و نصایح در آن آمده است.[۳] این کتاب دارای پنج قسم است که هر قسم دارای چند فصل است. مولف مطالب را حکیمانه به میان آورده داخل در حلقه حکما می شود. کتابی است به نثر و نظم مشتمل بر ۱۹۱ صفحه که در ۷۲۱ هـ ق به اختتام رسیده و در شهر شاش به طبع رسیده است.[۴]

۱۲. صراط المستقیم: به «نجات الطالبین» هم موسوم گردیده است.[۵] رساله ای منثور به منظور ارشاد و هدایت سالکان نو آموز و طالبان نوخاسته در طریقهٔ سهروردی نگارش یافته است. نسخه های خطی آن در کتابخانهٔ ملی تهران[۶]، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد نگهداری می شوند[۷]، و این اثر تاحال به چاپ نرسیده است.

۱۳. مجمع الانشاء: نسخه اش در کتابخانهٔ ایندیا آفیس لندن محفوظ است و به طبع هم رسیده است.[۸]

کتب زیر از منسوبات اوست:

۱۴. عنقای مغرب: به قول دولت شاه سمرقندی: «سید کتابی در معارف

۱. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۷۳-۷۴.
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۶۹/۱؛ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا، ص ۷۳.
۳. حاجی خلیفه، ۱۱۱۰/۲.
۴. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۹۴-۱۱۰۱.
۵. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ۱۲۶۸/۲.
۶. مایل هروی، شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۵۲.
۷. منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ۱۲۶۸/۲.
۸. اردو دایره معارف اسلامیه، ۳۴۲/۸.

و حقایق پرداخته عنقای مغرب نام ».[1] این شاید به «العنقاء المغرب فی معرفة ختم الاولیاء والشمس المغرب» تالف شیخ ابن عربی التباس شده است.[2]

۱۵ . مرآة البدیع فی احوال النقشبندیة : اسماعیل پاشا بغدادی آن را از مولفات حضرت امیر حسینی شمرده است[3] ، اما به شهادت کلمه « نقشبندیه » این را در آثار امیر حسینی نمی توان محسوب داشت ، زیراکه سلسله طریقت نقشبندیه منسوب به حضرت بهاءلدین نقشبند بخاری (م . ۷۹۱ هـ ق) پس از زمان حیات حضرت امیر حسینی به وجود آمده و وی اصلاً ربطی با «نقشبندیه » نداشته است . تمام تذکره نگاران و مورخان امیر حسینی را به بزرگواری یاد می کنند . دکتر ذبیح الله صفا در باب سبک شعر وی می نویسد :

سخن امیر حسینی علی الخصوص در مثنویهای او بسیار ساده و روان و خالی از تکلف در بیان معانی است و به کار بردن ترکیبات دشوار یا استعارات و حتی تشبیهات غریب در گفتار او معمول نیست ، و اگرچه غثّ و سمین در آثار او زیاد است ، ولی بر روی هم سخن او در درجه ای است که می توان او را از شاعران متوسط فارسی شمرد که هم خود را مصروف به بیان معانی عرفانی همراه با همه اصطلاحات آن کرده است . هفده سوال منظوم که شیخ محمود شبستری گلشن راز خود را جواب آنها ساخت از همین امیر حسینی سادات است .[4]

مایل هروی در مورد اسلوب نگارش منثور او چنین اظهار نظر می کند:

امیر حسینی در نثر شیوه پیر هرات را تعقیب می کرده است و از آن در اثر خود نزهة الارواح که نظم و نثر باهم مخلوط است ، مراعات تجنیس را به صورت اتمّ و اعلی نموده است و در هر بیت و هر سطری صنعت جناس و سجع را به کار بسته است و در حالی که شور و عشق و موسیقی سخن را در آن

---

۱. تذکرة الشعراء، ص ۲۴۹.

۲. نگهت یاسمین، مصحح نزهة الارواح اثر امیر حسینی، دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، ۹۱-۱۹۹۰ م، ص ۳۵.

۳. هدیة العارفین، استانبول، ۱۹۵۱ م، ۱/ ۳۱۴.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ۷۵۷/۲ .

تعبیه نموده است . چیزی که میر حسینی را بیشتر می تواند امتیاز خاصی بدهد و روحیه او راتشخیص کند همان علو همت اوست که فلسفهٔ خود را به میدان می کشد و به غالب آثار خود به حضرت بشر خطاب می کند ...[1]

چون میر حسینی وابسته به مکتب سهروردیه بوده ، در بیانات خود توجه به تصوف زاهدانه و عابدانه داشته،و طریقت را با شریعت آمیخته است. وی افکار و معتقدات صوفیانه را با حکایات و داستانهای کوتاه بیان کرده است . روی هم رفته موضوع جمله آثار امیر حسینی سیر و سلوک و معرفت و طریقت و عشق و تحقیق و اخلاق و اصلاح است . کلام منظوم او ساده و پاکیزه از تکلف و تصنع است . البته نزهة الارواح شبیه به گلستان سعدی و در تاریخ سبکهای نثر فارسی حائز اهمیت است . در سایر نگارشهای امیر حسینی مباحث عرفانی و اخلاقی به چشم می خورد که در نتیجه حمله مغول در نواحی خراسان و ایران و عراق ، به جهت اصلاح احوال جامعه مردم به ظهور آمده بود .

*****

۱. شرح حال و آثار امیر حسینی، ص ۱۰۸ .
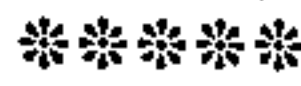
رودکی شاعر بزرگ آغاز قرن چهارم هجری است. وی در فنون مختلف شعر و تشبیهات زیبا و وصف طبیعت استاد بود. از او اشعار زیادی در قالب های مختلف به جای مانده است.

مهم ترین اثر رودکی «کلیله و دمنه» منظوم است که ابیات زیر از آن انتخاب شده است.

دانش اندر دل چراغ روشن است

تا جهان بود از سرِ آدم فراز — کس نبود از رازِ دانش بی نیاز

مردمانِ بخرد اندر هر زمان — راز دانش را به هرگونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند — تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشن است

گلی از گلستان ادب پارسی

دکتر محمد منیر عالم
اسلام آباد

این مقاله، بخش دیگری از مقدمهٔ دکتر محمد منیر عالم است بر کتاب تذکرهٔ بغراخانی، که بزودی با تصحیح ایشان توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر می‌شود. بخشی از این مقدمه تحت عنوان «اویس قرنی» در شمارهٔ پیشین مجله چاپ شد و در این شماره، این بخش با تصحیح و ویرایش خانم ادیبه عباس پژوهشگر مرکز تقدیم خوانندگان می شود. شایان ذکر است که با انتشار این دو بخش در «دانش»، از چاپ آن در کتاب صرفنظر خواهد شد.

تحقیقی دربارهٔ قراخانیان

ملوک خاقانیان را در کتب تاریخ آل خاقان، خاقانیان، قراخانیان، خانیه، ایلک خانیه وآل افراسیاب نام برده اند، سلسله ای بودند از ملوک ترک مسلم که قریب دویست و سی سال (از حدود سنه ۳۸۰ - ۶۰۹هـ) بعد از سامانیان و قبل از مغول در ماوراءالنهر سلطنت کردند و دولت سامانیه را از ماوراءالنهر منقرض نمودند و عاقبت، به دست خوارزمشاهیه منقرض شدند. این سلسله برحسب اختلاف اوقات، گاه مستقل بودند وگاه باجگذار سلجوقیه و گاه باجگذار قراخطائیان[1] ماوراءالنهر وگاه باجگذار خوارزمشاهیه.

---

۱. این سلسله معروفند به «ملوک گورخانیه» و «ملوک قراخطا» و ایشان پادشاهان بغایت عادل و نیک سیرت بودند و بعد از استیلاء بر ماوراء النهر ملوک ترک مسلم را که معروفند به افراسیابیه و خانیه وایلک خانیه منقرض نساختند بلکه ایشان را بر حکومت آن بلاد باقی داشته فقط به اخذ خراج و نصب شحنه از خود در دربار ایشان قانع بودند.

قراخانیان را مستشرقان اروپائی از این جهت بدین نام خوانده اند که اغلب در جزء لقب آنها لفظ قره = قرا به معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد، وگرنه آنها را ایلک خانیان، و نیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب که وصفش در شاهنامهٔ فردوسی آمده است، آل افراسیاب خوانده اند[1].

خاورشناس نامی روسی بارتولد[2] در توضیح کلمهٔ ایلک خانها چنین می‌نویسد: تسمیهٔ «ایلک» یا «ایلک خانان» را سکه شناسان اروپائی (تورنبرگ و مخصوصاً دارن) در علم امروز وارد کرده اند و آن هم ازروی یک لقب مخصوص این سلسله است که به هیچ وجه همه پادشاهان آن را نداشته اند و کسی راکه نخست «ایلک» یا «ایلک خان» بوده باید فاتح ماوراءالنهر، نصر بن علی (متوفی ۴۰۳ هـ / ۳ - ۱۰۱۲م) دانست ؛ بعدها امیران ماوراءالنهر این لقب را ترجیح داده اند. اما پس از آنکه امیران سمرقند ، عنوان خان به خود دادند و دولت مستقلی فراهم کردند لقب «ایلک» از سکه های آنها برداشته می‌شود. آخرین بار کلمه «الک» را در حدود ۱۱۳۰م[3] به عنوان نام یا لقب امیر بلاساغون ذکر کرده اند.

اطلاعات تاریخی دربارهٔ قراخانیان بسیار مختصر است و آنچه درباب ایشان در کتب تواریخ نگاشته اند ضعیف و متناقض است و دوتن موافق یکدیگر ننوشته اند. مرزهای کشورشان را مانند امیرنشین های مختلف که از آن تشکیل می شده به دشواری می توان معین کرد. همینطور بیشتر تاریخها مشکوک است. حتی سکه ها هنوز جای شک بسیار باقی گذاشته اند. در حقیقت این کشور هرگز در زیر فرمان یک تن نبوده. اختلاف میان افراد مختلف این سلسله را معمولاً به زور اسلحه حل کرده اند و بیشتر هم به یاری بیگانگان. همین اختلاف باعث شد که امیران این خاندان باآنکه مقدمهٔ فتوحاتشان نیکو بود نتایج درخشانی از کار خود نتوانستند بگیرند و به زودی

---

۱. کلیفورد ، سلسله های اسلامی ، ترجمهٔ فریدون بدره ای، ص ۱۷۱.
۲. دایرة المعارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۴۹۴.
۳. مطابق با ۵۲۴ هجری.

به مساعدتهای سلسله های دیگر مانند غزنویان و سلجوقیان محتاج شدند و پس از شکست سنجر از قراختائیان در ۵۳۶ هـ به دامن این حکومت جدید ترک افتادند.

ظاهراً اول کسی که تاریخ این طایفه را نوشته است امام شرف الزمان مجدالدین محمد بن عدنان السّرخکتی[1]، خال نورالدین محمد عوفی صاحب لباب الالباب و جوامع الحکایات است و آن را به نام سلطان قلج طمغاج خان از آخرین ملوک این طایفه موشح نمود[2]. از اشاره حاج خلیفه در کشف الظنون[3] معلوم می شود که این کتاب تاریخ ترکستان نام دارد و ظاهراً شرحی که حیدر بن علی حسینی رازی معروف به میر حیدر رازی در کتاب مجمع التواریخ دربارهٔ این خاندان آورده از همان کتاب گرفته شده است[4].

علاوه به کتاب تاریخ ترکستان و نوشته های ابن الاثیر و ابن خلدون وغیرهم دربارهٔ این سلسله شرح نسبة جامعی که تاکنون تدوین شده آن است که مرحوم محمد قزوینی نخست در حواشی مجلد اول لباب الالباب عوفی (صص ۳۰۰، ۳۰۲) و سپس در حواشی چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، چاپ اوقاف گیب در صحایف ۱۲۱-۱۲۳،۱۸۴-۱۸۹ چاپ کرده است.

همین طور مرحوم نفیسی توضیحات مفصلی دربارهٔ این خانواده در صفحات ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷، ۱۱۶۰ - ۱۵۹۲ آورده است.

باز در این باب سه تن از متأخران نیز مطالعاتی کرده اند، یکی از آنها بارتولد خاورشناس شوروی است که کتابی به عنوان تاریخ ترکان آسیای مرکزی[5] دارد. این کتاب، مجموعه یک سلسله سخنرانیهایی است که وی در ۱۹۲۶م در استانبول کرده و ترجمهٔ آن را در مجله آلمانی جهان اسلام[6] انتشار داده اند و

۱. ترجمه حال او در لباب الالباب، ج ۱، صص ۱۷۹ - ۱۸۱ مذکور است.
۲. نظامی عروضی، چهار مقاله، به تصحیح قزوینی، ص ۱۸۵.
۳. چاپ استانبول، ۱۹۴۱، ج ۱، ستون ۲۸۹.
۴. حواشی نفیسی بر تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۲.
5. W. Barthold, *Histoire des Turesd*, PP. 59-78
6 - Die Welt des Islam.

سپس به فرانسه ترجمه کرده اند[1].

دومی اوملیان پریتساک [2] است که کلیفورد در کتاب خود معتبر ترین منبع اطلاعات دربارهٔ این خانواده از او دانسته است.

سومی خاور شناس اخیر فرانسوی رنه گروسه است که در کتاب خود به عنوان امپراطوری دشت ها[3] فصلی دارد به عنوان «ترک شدن کاشغر و ماوراءالنهر: قراخانیان»[4]، که قسمتی از آن دربارهٔ همین خاندان آل افراسیاب است[5].

دربارهٔ نژاد این سلسله هم اختلاف رأی وجود دارد. اوملیان پریتساک [6] معتقد است که قراخانیان از طبقات حاکمه ترکان قرلق برخاسته اند، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده ای داشتند[7]. انتساب قراخانیان به ترکان قرلق با آنکه صد در صد به اثبات نرسیده است، ولی خالی از احتمال نیست.

بارتولد[8] عقیده دارد که قراخانیان از نژاد یغما بوده اند که شعبه ای از تغز غزها و ایغورها باشند و این ترکان یغما صاحب کاشغر و قسمتی از سمیرچیه یکی از مصبات سیحون بوده‌اند.

دکتر محمد معین این سلسله را از نژاد ترک چگلی دانسته است[9]. نام چگل در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) برای تسمیهٔ چند طایفه ترک به کار رفته

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۹.

2. O. Pritsak, *Karachanidische Streitfragen* ,209 - 28.

3. Rene Grousset, *L' Empire des Steppes*, pp. 199-203.

4. *Turcisation de la Kachgarie et de la Transoxiane* - Les Qarakhandes.

۵. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۵.

6. O. Pritsak, *Karachanidische Streitfragen* , 209 - 28.

۷. کلیفورد، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره ای، ص ۱۷۲.

J.A. Boyale , *The Cambridge History of Iran*, "Qarakhandis" P. 5, Cambridge 1968.

8. W. Barthold, *Histoire des Turesd*, Asia Centrale Paris, 1945 ,PP. 59 - 78.

۹. معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، «اعلام»، ص ۲۱۷.

است و مسکن طایفه چگل ها را در ساحل شمالی رود ایسغ کول قرار داده اند. خاور شناس آلمانی الف. دوزامباور در کتاب نسب نامه و سالنامه برای تاریخ اسلام[1] فهرستی از پادشاهان سه شعبه این سلسله ترتیب داده است که به ترتیب زیر قرار دارند:[2]

در ماوراءالنهر

۱) حدود ۳۱۵ - عبدالکریم ستق بغراخان نخست که اسلام آورده[3] و در ۳۴۴ درگذشته است.

۲) ۳۴۴ - شمس الدوله موسی بن ستق.

۳) شهاب الدوله ابو موسی هارون بغراخان دوم پسر سلیمان که در قسمت غربی حکمرانی داشته و در ۳۸۲ درگذشته و شاید پسر زاده موسی بوده باشد و در ۳۷۲ نخستین حمله را به ماوراءالنهر کرده و از کاشغر می آمده است. در ربیع الاول ۳۸۲ بخارا راگرفته و ماوراءالنهر را تصرف کرده است.

۴) ۳۸۲ - ابوالحسین نصر اول پسر علی ملقب به امیر السید. ناصرالحق که القاب فراوان دیگر داشته و در سکه های خود به کار برده و در ۳۸۹ پادشاهی سامانیان را منقرض کرده است.

۵) حدود ۴۰۰ - قطب الدوله ابو نصر احمد اول پسر علی ملقب به قراخاقان که از ۳۹۴ ولیعهد برادرش نصرایلک بوده است.

۶) ۴۰۳ - سناءالدوله محمد بن علی که در بخارا سلطنت کرده است.

۷) حدود ۴۰۴ - شرف الدین طغان خان علی.

۸) ۴۰۴ - نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان اول پسر ایلک بن علی که تا ۴۱۳ سلطنت کرده است.

---

1 . E. de Zambaur - *Manuel de Geneologie et de Chronologie Pour l' histoire de l' Islam* -

۲ . تاریخی که قبل از هر نامی گذاشته شده تاریخ آغاز پادشاهی اوست و هر جا که خط گذاشته شده ، علامت آن است که تاریخ آن معلوم نیست.

3. W. Barthold - *Turkistan Down to the Mongol Invasion*,PP. 254.

۹) ۴۰۴ - ناصرالدوله یوسف قدر خان اول پسر هارون بغراخان که در قسمت شرقی سلطنت کرده و در ۴۲۳ درگذشته است. سکه هایی که در یارکند و کاشغر از ۴۰۴ تا ۴۱۲ زده است در موزهٔ ارمیتاژ (Ermitage) موجود هست.

۱۰) ۴۱۲ - ملک المنصور محمد بن علی.

۱۱) حدود ۴۲۳ - شرف الدوله ابو شجاع ارسلان خان دوم پسر یوسف قدرخان که در کاشغر و بلاساغون و ختن سلطنت کرده و لقب ملک المشارق داشته است.

۱۲) حدود ۴۲۵ - محمود (یا محمد) بغراخان سوم پسر یوسف قدرخان که تا ۴۴۹ پادشاهی کرده است.

در مغرب (بخارا)

۱۳) حدود ۴۰۶ - چغراتگین ابو علی حسین بن بغراخان دوم تا ۴۳۳.

۱۴) حدود ۴۳۳ - عمادالدوله ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان بن نصر.

۱۵) حدود ۴۶۰ - شمس الملوک نصر دوم، پسر طفغاج تا ۴۷۲.

۱۶) ذی القعده ۴۷۲ - خضر خان ابن طفغاج.

۱۷) حدود ۴۷۳ - احمد خان دوم پسر خضر که دست نشاندهٔ سلجوقیان بوده و در ۴۸۲ اسیر ملکشاه شده و در محرم ۴۸۸ کشته شده است.

۱۸) محرم ۴۸۸ - محمود خان دوم پسر نصر دوم.

۱۹) حدود ۴۹۰ - قدرخان دوم جبرائیل بن عمر بن احمد متوفی در شعبان ۴۹۵.

۲۰) شعبان ۴۹۵ - محمد ارسلان خان سوم پسر سلیمان بن داود بن بغرای سوم که از ۵۲۴ تا ۵۲۶ در زندان سلطان سنجر بوده است.

۲۱) ابوالمعالی حسن تگین قلج بن علی بن عبدالمومن.

۲۲) ۵۳۶ -رکن الدین محمود خان سوم پسر ارسلان که دست نشاندهٔ سنجر بوده و در ۵۵۸ درگذشته است.

۲۳) حدود ۵۵۸ - رکن الدین قلج طفغاج خان بن محمد ارسلان خان.

۲۴) معزالدین قلج خان.
۲۵) حدود ۵۷۸ – جلال الدین محمد بن نصر.
۲۶) حدود ۵۸۲ – نصرة الدین ابراهیم کج ارسلان بن حسین.
۲۷) ۵۹۷ – جلال الدین الغ سلطان قدرخان.
۶۰۷ – استیلای خوارزمشاهیان.

در مشرق (کاشغر و ختن و بلا سوغون)
۲۸) ۴۴۹ – طغرل خان بن یوسف قدرخان اول.
۲۹) ۴۶۷ – طغرل قراتگین بن طغرل.
۳۰) ۴۶۷ – هارون بغراخان بن یوسف قدر خان اول که در ۴۸۲ فرمان گزار ملکشاه سلجوقی شده است.
۳۱) ۴۹۶ – نورالدوله احمد بن حسن بن ارسلان خان.
۳۲) ۵۲۲ – ابراهیم بن احمد.
۳۳) – محمد بن ابراهیم.
۳۴) – یوسف بن محمد متوفی در ۶۰۱.
۳۵) ۶۰۱ – محمد بن یوسف متوفی در ۶۰۷.

از این جدول که زامباور ترتیب داده است معلوم می شود که این خاندان به سه شعبه منقسم شده یک شعبه در ماوراءالنهر و یک شعبه در مغرب آن سرزمین یعنی در خاک بخارا و شعبه دیگر در مشرق یعنی درکاشغر و ختن و بلاساغون حکمرانی کرده اند و در حدود ۳۱۵ به پادشاهی رسیده اند و سرانجام در ۶۰۷ خوارزمشاهیان قلمرو ایشان را گرفته و پادشاهی ایشان را منقرض کرده اند.

بنا بر اشاراتی که زامباور کرده از پادشاهان ردیف ۱، ۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸ و ۳۰ تا ۳۵ سکه ای به دست نیامده و از دیگران سکه پیدا کرده اند.

وی نسب نامه ای هم برای این خاندان ترتیب داده است که در آخر این

مقاله آورده شده است.

چنانکه تاریخ نویسان تذکر داده اند قراخانیان به اندک مدت قلمرو خود را وسعت داده اند و فتوحاتشان بسیار نیکو بوده است. تسلط این سلسله بر قلمرو حکومت سامانی در زمان شهاب الدوله بغراخان هارون بن سلیمان (یا موسی) صورت گرفت. وی از بلاساغون در زمان نوح بن منصور به ماوراءالنهر تاخت و بخارا را در ۳۸۲ / ۹۹۲ فتح کرد، ولی بیمار شد و از آنجا بیرون رفت و متوجه ترکستان گشت، و نوح به بخارا بازگشت و هارون در راه درگذشت.

فتح مسلّم بخارا در ۳۸۹ (۹۹۹) به عهد عبدالملک سامانی به دست ایلک خان نصر بن علی انجام گرفت. وی مدت بیست سال از سنه ۳۸۳ - ۴۰۳ در ماوراءالنهر سلطنت نمود و اوست که سلطنت سامانیه را از ماوراءالنهر منقرض نمود و او را با سلطان محمود بر سر تقسیم مملکت سامانیه محارباتی دست داد و آخر الامر ماوراءالنهر براو قرار گرفت و خراسان و غزنین به سلطان محمود[1]. وفات ایلک خان به قول جمیع مورخین در سنه ۴۰۳ اتفاق افتاد.

آخرین پادشاه این سلسله نصرةالدین قلج ارسلان خاقان عثمان بن قلج طمغاج خان ابراهیم است که در سنه ۶۰۹ به دست سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه کشته شد[2] و ممالک ماوراءالنهر به تصرف خوارزمشاه درآمد و دورهٔ حکومت این سلسله در ماوراءالنهر و در همان اوان در ترکستان به پایان رسید[3].

قراخانیان شهرت امرای مسلمان دیندار داشته اند. باده نمی خوردند و بدین جهت از نمایندگان سلسلهٔ غزنوی امتیاز داشتند و ایشان هم از نژاد ترک بودند اما از جنبشهای توده ملل ترک جدا بودند وارث سامانیان جنوب

۱. نظامی، چهار مقاله، قزوینی، ص ۱۸۵، حواشی، لیدن، ۱۳۲۷.
۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۸ - قزوینی، لباب الالباب، عوفی، ج ۱، ص ۳۰۱.
۳. معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، اعلام، ص ۲۱۷.

جیحون به ایشان رسیده بود[1].

قراخانیان نه تنها نفوذ اسلام را پذیرفتند بلکه نفاذ شعر حماسه ایران راهم قبول کردند و خویشتن را به نام یکی از شاهان افسانه ای توران «آل افراسیاب» (خاندان افراسیاب) نامیدند.

قلمرو قراخانیان به صورت یک اتحادیه قبیله ای از هم گسسته ای اداره می شد که در آن بیشتر طوایف قرلق[2] به حال چادر نشینی می زیستند. طبقهٔ فرمانروا کاملاً متفرق بود، زیرا درمیان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co - Qaghan) و در پایین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under - Qaghan)[3].

از آنجاکه اعضاء طبقه فرمانروا مدام در سلسلهٔ مراتبی که داشتند به مدارج و مراتب بالاتر می رفتند و در نتیجه نام و لقب و عناوین تازه ای می یافتند، کار تنظیم و اصلاح شجرهٔ نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است. خاورشناس آلمانی زامباور[4] متذکر شده است که «این تنها سلسله بزرگ اسلامی است که تا به حال شجره آن نامعلوم و مبهم مانده است» و اعتراف می کند که شجره ای که خود وی در صفحات ۷ - ۲۰۶ کتاب خود از آنها به دست داده است طرحی مقدماتی بیش نیست.

از دورهٔ قراخانی دو تا از قدیمترین آثار مکتوب ترکی به دست ما رسیده است، و از آن دو یکی قوتدغو بیلیگ تألیف یوسف خاص حاجب بلاساغونی

---

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۷۷.

۲. دربارهٔ طوایف قرلق محمودالکاشغری (صاحب دیوان لغات ترک) آورده که مردمی چادر نشین بودند و ایشان رانیز مانند افزها «ترکمن» می نامند. و در کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب، و کتاب زین الاخبار گردیزی آمده که جایگاه قرلقان (که نام آنها در کتاب فارسی اخیر خلخ آمده) در مجاورت دیار اسلام نزدیک طراز سوی مشرق است و آنها چند شهر هم درترکستان چین داشته اند از آن جمله شهر پنچول (به زبان چینی ون سو، نزدیک اوچ تورفان امروز).

۳. کلیفورد، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره ای، ص ۱۷۲.

۴. زامباور، معجم الانساب والاسارت الحاکمة فی التاریخ الاسلامی، الجزء الثانی، ص ۳۱۲، مطبعة جامعة، فواد الاول ۱۹۵۲.

است که در سال ۴۶۲ = ۱۰۶۹-۱۰۷۰ نظم کرده و به نام بغراخان هارون سروده است و دیگر دیوان لغات الترک تألیف محمود کاشغری است[1].

غرض قراخانیان نیز مثل پادشاهان خانواده های دیگر به ترتیب شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کرده اند و از شعرا امثال سوزنی و عمعق و رشیدی سمرقندی و رضی الدین نیشابوری و شهاب الدین نسفی و شمس طبسی و عثمان مختاری آنها را ستایش کرده اند[2].

مشاهیر خاقانهای ترک در ماوراءالنهر و جز آن در عهد اسلام

۱) ستق بغراخان «نخستین پادشاه ترکان مسلمان «قراخانیان» :

اولین خان قراخانیان یا آل افراسیاب که قبول اسلام نمود ستق[3] بغراخان بود که در صغر سن به شرف اسلام مشرف شد و نام اسلامی عبدالکریم بر خویشتن نهاد. و این حدیث درباب او مرویست که «اول من اسلم من الترک ساتوق»[4].

چون ستق به سلطنت رسید تمام ولایت کاشغر را مسلمان ساخت و شاهنشاهی سامانی را متصرف شد و نخستین شاهنشاهی ترکان مسلمان را در ماوراءالنهر تشکیل داد[5] و به لقب بغراخان[6] و امیر کاشغر معروف شد.

دربارهٔ این پادشاه اطلاعات زیادی در دست نیست. اولین کسی که دربارهٔ شرح زندگی این پادشاه قدری مفصل نوشته ابوالفضل بن محمد معروف به جمال قرشی است. جمال الدین قرشی حواشی به عربی بر کتاب صراح اللغة به

---

۱. کلیفورد، سلسله های اسلامی، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ص ۱۷۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۷۴.
۲. غلام حسین مصاحب ، دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۴۷.
۳ . در کتاب الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۳۴، چاپ قاهره، ۱۲۹۰هـ‍ق «شبق» ذکر شده است.

4. *A History of Mongols (Tarikh-i-Rashidi)* P. 300.
رازی، امین احمد ، هفت اقلیم ، به تصحیح جواد فاضل ، ج ۳، ص ۴۸۰.
۵. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۵۶۹.
۶ . بغرا به ضم اول کلنگی را گویند که در وقت پرواز پیشاپیش همه کلنگها رود. و نیز شتر نر را گویند. و نام آشی است مشهور . برهان قاطع، تهران، ۱۳۳۰ شمسی.

اسم ملحقات الصراح نوشته و در آن به مناسبت از بعضی سلاطین آسیای مرکزی و شیوخ و معاریف بلاساغون ذکری کرده و اطلاعات سودمندی دربارهٔ آن نواحی آورده است. مؤلف کتاب جایی که برخی فواید تاریخ دربارهٔ مردان بزرگ و سلسله های پادشاهان نوشته درباره سلسلهٔ قراخانیان یا آل افراسیاب هم چیزی پرارزش افزوده است که بارتولد در کتاب خود در صفحات ۱۳۰ - ۱۳۵ از آن نقل کرده که ترجمهٔ فارسی آن در ذیل آورده می‌شود. دربارهٔ ستق بغراخان می نویسد:

«ستوق بغراخان مجاهد عبدالکریم بن بزیر ارسلان خان بن بیلکا بحور قدرخان از نسل افراسیاب بن پشنگ اسب بن رسمن که بتور بن اثویان بن زراه‌سف بن جم بن فارس بن بوری بن گرگین یافث بن نوح علیه السلام می‌پیوندد. وی نخستین کسی است از خاقانهای ترک در حدود کاشغر و فرغانه که در خلافت المطیع الله امیر المؤمنین در دولت امیر رشید عبدالملک بن نوح سامانی اسلام آورده به دست امام بارع کامل عامل ابوالفتوح عبدالغافرون پسر شیخ امام کبیر خطیر ابو عبدالله حسین فضلی، و پیش از این در جزو صاحبان تفسیر تاریخشان ذکر شده است. در تاریخ کاشغر تألیف او چنین آمده که نخستین شهر ترک مسلمان شده شاش بوده و مردم آن در زمان بیلکا بحور قدرخان مسلمان شده اند، و امیر نوح بن منصور رضی سامانی با او غزا کرده تا اینکه به شهر اسبیجاب[1] رسیده و بر سراموال بسیار مصالحه کرده اند و وی بازگشته است، و مرا سلت درمیان ایشان باقی بود تا اینکه نوح بن منصور مرد. و چون اسمعیل منصور به پادشاهی رسید رسم برادر را در مراسلت پیوسته داشت و ولایت ترک به اغولجاق قدر خان برادر بزیر ارسلان خان رسیده بود. وی دیگر به رسولان اسلام اعتنایی نکرد تا اینکه نصر بن منصور از دست برادرش به کاشغر گریخت. اغولجاق او را اکرام بسیار کرد. به او گفت: خانه خانهٔ تست، و نزدکسان خود فرود آمده ای، و اگر برادرت باتو

1. در شمال چاچ (تاشکند حالیه) واقع است. نرشخی، تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ شمسی.

جفا کرد، ما باتو وفا می کنیم، و حکمرانی ناحیه ارتوج را به او داد. کاروانها از سمرقند و بخارا به آن جا می آمدند و وی کلاها و قماشهایی را که بهتر از آن نبود می خرید و برای قدر خان هدیه می فرستاد و بدین گونه او را دلخوش می‌داشت.

وی می‌گوید : گروهی دربارهٔ اسلامشان چنین آورده اند که کافران در آن زمان از جامه های زیبا و شیرینی های شکری چیزهای ظرفه می آوردند که کسی تا آن زمان ندیده و نچشیده بود تا اینکه مردم بدان خو گرفتند و مانوس شدند. نصر از او خواست قطعهٔ زمینی به او بدهد به اندازهٔ پوست گاوی که در آنجا مسجدی بسازد و پروردگار خویش را عبادت کند. گفت این کمتر از شأن تست و هرچه می خواهی از تست. نصر گاوی را سربرید و از پوست آن دوال ساخت و با آن دوال گردا گرد بقعه مسجدی را که امروز معروف به جامع ارتوجست ساخت، و کافران از اندیشه او درین خواهش در شگفت شدند. این اغولجاق عم ستوق بود. چون ستوق دوازده سالگی را به پایان رساند در جمال برتر و در زیبا رویی کامل شد و ذکاء طبع و صفای ذهن وجودت فهم و حصافت عقل او آنچنان بود که پیش از او هیچ پادشاه زادهٔ دیگر نداشت. و چون کاروانی از بخارا می آمد ستوق به ارتوج می رفت و می نگریست چه چیز او را جلب می کند و آنها را جدا می کرد، و نصر سامانی بااو نیکویی می‌کرد و او را فرود می آورد و احترام می کرد، و چون هنگام ظهر می رسید مسلمانان به دستور شرع برای ادای نماز ظهر بر می خاستند و ستوق چیزی از آن نمی دانست. چون ایشان از نماز فارغ شدند از سامانی سبب این کاری راکه می کردند پرسید. او پاسخ داد که برما هر روز و شب پنج نماز درین پنج هنگام فرض است. پرسید که این را بر شما فرض کرده است؟ سامانی به وصف خدا آغاز کرد و سپس شرایع اسلام را برشمرد. ستوق و همراهانش همه ایمان آوردند و مسلمان شدند؛ و سامانی او را واداشت که از عمش اغولجاق این را پنهان بدارد. در نهان او را قرآن آموخت و شرایط ایمان و اسلام را دانست و به قواعد آن پی برد. وی در نهان گروهی دیگر از نزدیکانش

را نیز به اسلام خواند و پنجاه تن از ایشان پذیرفتند و از او پیروی کردند و فرمان بردند. پس اغولجاق حس کرد که او مسلمان شده است و دیدبانان بروگماشت. ایشان یک روز دیدندش که وضو می‌گرفت و نماز می خواند. وی را خبر کردند. عمش این نکته را به خاتون خود گفت. وی به ستوق مایل بود. نهانی کسی نزد او فرستاد و او را ترساند و گفت : عمت می خواهد روز شنبه بتخانه را به دست خود و خاصان خود تعمیر کند تا ترا بیازماید و توباید بکوشی و بیش از دیگران همکاری کنی.

چون هنگام آن کار رسید هر یک از کارگران یک یک آجر می آورد و ستوق دو دو آجر آورد، و در آن میان با خدای خود مناجات می کرد و می گفت : خدایا اگر مرا بردشمنانت و دشمنان دینت پیروز گردانی و اسلام را به دست من رواج دهی و به دست من کلمه خود را بالا ببری این جا را مسجد می کنم و بندگان ترا برای اطاعت تو در آنجا گرد می آورم و برای پرستش تو محرابی می‌سازم و برای ستایش تو منبری می گذارم و سپس اذان و اقامه می گویم و خود امامت آن را به عهده می گیرم تا به تو نزدیک شوم و خشنودی ترا فراهم کنم و آن همین جامعی است که درارتوج است.

چون خاتون درو کوششی درین کار دید دل شوهرش را بروخوش کرد و عمش پذیرفت که اگر از دین ایشان بر نمی گردد هرچه می خواهد بکند به شرط آنکه بافرزندان وی پس ازو بدی نکند. وی درین میان کتاب خدا را پشتیبان خود کرده و در آن اندیشه می کرد تا اینکه به بیست و پنج سالگی رسیده و پنجاه تن را با خود همراه ساخت چنانکه می خواهد در پی شکار برود، و به دژی رفت که همان بیغاج بالغ باشد و در آنجا حصاری شد و سه ماه در آنجا ماند. عمش همه این را می دانست و می پنداشت که برای رهایی از مهالک این کار را کرده است و چون خواست با او روبرو شود سیصد تن از سواران کاشغر بروگرد آمدند و از غازیان فرغانه هم نزد اورفتند و شماره آنها به هزار رسید. و نخستین جایی راکه گشادند آت باشی بود، سپس سه هزار تن سوار شدند و بر کاشغر تاختند و آنجا را گرفتند و مردم را مسلمان کردند و

سرکشان خوار شدند و کلمهٔ خدا برتری یافت. سپاس خدای را که بندگانش را پیروزی می دهد و وعده خود را به پایان می برد. ستوق بغراخان غازی در سال ۳۴۴ درگذشت و گورش درارتوج[1] از توابع کاشغرست و امروز آبادان و زیارتگاه است.

۲) بغراخان هارون بن سلیمان

بغراخان اول کسی است از ملوک ترک ماوراءالنهر معروف به قراخانیان یا آل افراسیاب که در صفحات تاریخ اسمش آمده است. عموماً مورخین بغراخان را اولین ملوک این سلسله می‌شمارند. اسمش هارون بن سلیمان[2] بوده است، و بغراخان لقب ترکی است و لقب اسلامی او که ظاهراً از دارالخلافه بغداد برای او فرستاده بوده اند شهاب الدوله بود[3]. وی بلاساغون و کاشغر و سایر بلاد ترکستان شرقی را تا حدود چین در تصرف داشت. پایتخت او بلاساغون بود، و او را باملوک سامانیه چندین کرت اتفاق جنگ افتاد و در مرتبهٔ آخر بخارا را بگرفت، اما اندکی بعد به واسطه بیماری سختی که نتیجه افراط در خوردن میوه روی داد از آنجا رفت و ناگزیر شد کشور به دست آورده را رها کند.

از نیمهٔ جمادی الاخره همان سال یک روزچهار شنبه (۱۷اوت) نوح به پایتخت خود بازگشت و بغراخان درراه کاشغر به قچقار باشی (یا قاچار باشی) که شاید نزدیک سرچشمه رود چو بوده باشد و امروز هم آن را قچقار می گویند در سال ۳۸۳هـ ق درگذشت[4].

در نسب نامه زامباور[5] وفات بغراخان هارون بن سلیمان در سال ۳۸۲

---

۱. امروزارتش می گویند و به آن طرف تپه ها در شمال کاشغر واقع است. حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمهٔ میر حسین شاه، حواشی مینورسکی، ص ۱۲۰.

۲. به قول ابن خلدون هرون بن قراخان علی بوده است و بارتولد در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۹۰ هارون بن موسی آورده است.

۳. قزوینی، چهار مقاله عروضی سمرقندی، ص ۱۲۱.

۴. بارتولد، دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۹۰.

5. Zambaur - *Manual de Geneologie et de Chronologie Pour l'histoire de l' Islam* PP, 206 - 207.

هجری قمری آمده است. مؤلف طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول ترجمه عباس اقبال (صص ۱۲۱ - ۱۲۳ - تهران، ۱۳۱۲هجری شمسی)[1] وفات او رابین ۳۸۳ و ۳۸۴ دانسته است. ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، صاحب تاریخ بخارا[2] وفاتش را در سال ۳۸۴ نوشته است. اما بیشتر محققین و تاریخ نویسان سال وفات بغراخان را ۳۸۳ هجری قمری دانسته اند.

۳) ابوالحسین نصر بن علی ایلک خان

بعد از وفات بغراخان ایلک خان علی که برادر زاده یا خواهرزاده او و به قول هورث[3] برادر او بود به جای او بنشست و اوست که معاصر سلطان محمود است و نام وی ایلک خان نصر بن علی بن موسی بن ستق[4] است و ایلک خان لقب ترکی است و لقب اسلامی او شمس الدوله است. وی مدت بیست سال از سنه ۳۸۳ - ۴۰۳ در ماوراءالنهر سلطنت نمود و اوست که در سال ۳۸۹ سلطنت سامانیه را از ماوراءالنهر منقرض نمود. او را با سلطان محمود بر سر تقسیم مملکت سامانیه محارباتی دست داد و آخر الامر ماوراءالنهر به او رسید و خراسان و غزنه به سلطان محمود.

ایلک خان در سال ۳۸۹ (۹۹۹میلادی) پس از تسخیر ماوراءالنهر بخارا را مرکز قرار داده و از آنجا بر ممالکی که از بحر خزر تا حدود چین امتداد داشت

---

1. Stanley Lane Pole, *The Mohammaden Dynasties*, PP. 134 - 135.

۲. ابو بکر جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، صص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۳. سرهنری هورث مقاله ای که در خصوص تاریخ این سلسله نوشته و در روزنامه انجمن همایونی آسیائی منطبعه لندن در سال ۱۸۹۸ درج نموده است.
(Sir Henry Howorth's article on Afrasyabi Turks in the Journal of the Royal Asiatic Society,1898,PP.467-502)

۴. ابن الاثیر نام او را ابو نصر احمد بن علی می نویسد و هورث در مقاله سابق الذکر می گوید: این سهو است و احمد نام برادرش طغان خان است و نام خود او موافق طبقات ناصری نصر بن علی است چنانکه مسکوکات وی بهترین شاهدی است برصحت این فقره. در مسکوکات اسم او نصر (ناصر) الحق نصر ایلک و نصر بن علی ایلک مضروب است. و ازین سکه ها بعضی که پیدا شده است مورخ است به سنوات ۳۹۰، ۳۹۲گرفته تا ۴۰۰، مضروب در بخارا و خجنده و فرغانه واوزکند و صغانیان و سمرقند واوش و ایلاق یعنی شهرهای عمده ماوراءالنهر و ترکستان. قزوینی، چهار مقاله عروضی سمرقندی، صص ۱۲۱ - ۱۲۲، مطبعه بریل، لیدن، ۱۲۲۷هـ. ق.

حکومت کرده است[۱].

وفات ایلک خان، فاتح ماوراءالنهر به قول جمیع مورخین در سنه ۴۰۳ مطابق با ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ بود.

۴) شرف الدین طغان بن علی

چون ایلک خان وفات یافت برادرش طغان خان متصدی امر حکومت و سلطنت گشت. او مردی متدین و خیر خواه مسلمانان و مقید به شریعت مصطفوی بود. اتفاقاً بعد از اندک روزی مبتلای بیماری صعب گشت، چنانکه از زندگی او مایوس شدند. بنابرین سلاطین ختا و ختن طمع در ملک او کرده، چندان لشکر از آن سرزمین بیرون آوردند که غیر از حق سبحانه و تعالی که دانای آشکار و نهان است شماره آن را کسی نمی دانست. چنانکه در تاریخ حافظ ابرو آمده والعهدة علی الراوی که : «در آن سپاه سیصد هزار خرگاه بود. و چون به هشت روزه دارالملک طغان خان رسیدند و او ازین قضیه آگاهی یافت، از حق سبحانه و تعالی به کرم عمیم خود دعای آن پادشاه نیک اندیش را به اجابت مقرون گردانیده، او را از شفاخانه غیب از آن مرض مهلک که تمامی حکما و اطبا از معالجه آن به عجز معترف شده بودند، خلاص داشت. و چون طغان خان صحت کامل یافت فی الحال با لشکری که در ظل رایت فتح آیت او مجتمع بود روی توجه به جانب مخالفان نهاد. و چون این خبر به سمع ختاییان رسید، چندان وهم دردلهای ایشان استیلا یافت که بی آنکه محاربه و مقاتله روی نماید فرار برقرار اختیار کرده، به جانب ولایت خود بازگشتند و طغان خان مدت سه ماه بر عقب ایشان تاخت تا آنکه غافل بر ایشان رسیده، از سر اعتقاد و استظهار دست به تیغ و خنجر برده، دویست هزار کس ایشان را به قتل رسانید و صد هزار دیگر را اسیر و دستگیر نموده به جانب ولایت خود مراجعت فرمود و مسلمانان را آنچنان فتحی روی نمود که زبان از بیان آن

۱. استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۱۲۱، لغت نامهٔ دهخدا، «آل افراسیاب».

قاصر و عاجز بود.

در اکثر تواریخ مسطور است که در سال چهارصد و هشت طغان خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر فوت شد. و این طغان خان درمیان سلاطین ترک بلکه میان اهل علم به کثرت علم و فضل امتیاز داشت و در تربیت اهل فضل و کمال جد و سعی می ورزید و همیشه با ترکان و کفار مشرک غزا می کرد[1].»

۵) نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان

بعد از فوت شرف الدین طغان خان برادرش ابوالمظفر ارسلان خان که ملقب به شیخ الدوله بود به جای او بر سریر حکومت بلاد ترکستان و ماوراءالنهر قرار گرفت اما جمیع ولایات طغان خان را ضبط نتوانست نمود و اکثر ولایات مشرق را ملوک ترک متصرف شدند. در سال چهارصد و دهم ارسلان با سلطان محمود محاربه نموده شکست یافت و اکثر مردمش در حین بازگشتن در جیحون غرق شدند و او نیز در آن ایام وفات یافت[2].

۶) ناصرالدوله یوسف قدر خان اول بن هارون بغراخان

بعد از نورالدوله ابوالمظفر ارسلان خان، قدر خان بن یوسف بن بغراخان در سمرقند افسر ایالت برسرنهاد و طریق عدل و داد پیش گرفت و بر تمامی ولایت کاشغر و ختن مستولی گشت و در سال چهارصد و بیست و سوم درگذشت[3]. سکه هایی که در وی یارکند و کاشغر از ۴۰۴ تا ۴۱۲ زده است در موزه ارمیتاژ (Ermitage)موجود هست[4].

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۴. به نقل از نسخه خطی مجمع التواریخ حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب» که نسخهٔ خطی این کتاب نزد سعید نفیسی بوده است.

۲. همان.

۳. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۴.

۴. زامباور، حاشیه معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی ، الجزء ثانی ، مطبعه جامعه فوه ادالاول، سنه ۱۹۵۲م، ص ۳۱۲.

۷) شرف الدوله ابو شجاع ارسلان خان ثانی بن یوسف قدرخان

بعد از وفات قدر خان بن یوسف بن بغراخان پسرش ارسلان خان بن قدر خان در کاشغر و بلاساغون و ختن به سلطنت بنشست. تمام عمر او به شرب خمر می گذشت در سال چهارصد و سی و سه از اتراک ولایت تبت کس پیش ارسلان خان به ولایت بلاساغون فرستاده پیغام دادند که: «چون آوازهٔ عدالت و شفقت تو در اطراف عالم انتشار و اشتهار یافته ما را با تومحبتی و مودتی صمیمی پیدا شده، بنابر این اگر اجازت نمایی در نواحی ملک تو تمکن گیریم. ارسلان خان ملتمس ایشان را مبذول داشته، ایشان را اجازت فرمود. چون آن جماعت به حدود ولایت بلاساغون رسیدند، ارسلان خان کس نزد ایشان فرستاده ایشان را تکلیف اسلام نمود. ایشان قبول این معنی نکرده در مقام اطاعت و انقیاد ارسلان خان درآمدند. ارسلان خان نیز چون از ایشان غیر از دولت خواهی و همواری چیزی دیگر مشاهده ننموده بود از سر زیادتی تکلیف ایشان درگذشته ایشان را به حال خود گذاشت.

در سال چهار صد و سی و چهار در ماه صفر ده هزار خرگاه از کفار اتراک که در حوالی کاشغر و نواحی بلاساغون می بودند و همیشه بلاد اسلام را تاخت و تاراج می نمودند، کلمه لااله الاالله محمد رسول الله گفته، در سلک اهل اسلام منسلک گشتند و بلاد اسلام از شر ایشان ایمن شده استظهار و قوت تمام یافتند.

این اتراک قبل از اسلام در فصل تابستان در نواحی بلغار می بودند و در زمستان در حوالی ولایت بلاساغون. بعد از اسلام متفرق شدند و در هر دیار هزار خرگاه یا زیاده یا کمتر متوطن گشتند.

بعد از آن بغراخان بن قدرخان بر ارسلان خان خروج کرده، بعد از محاربه ارسلان خان اسیر گشت و بغراخان بر تخت نشست[1].

---

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵، به نقل از نسخهٔ خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی که کتاب مذکور را در ۱۰۲۸ نوشته و نسخهٔ خطی آن پیش سعید نفیسی بوده است.

۸) محمود بغراخان بن یوسف قدر خان

محمود بغرا خان دوم پسر یوسف قدرخان بر ارسلان خان خروج کرده و درین محاربه او را اسیز ساخت و افسر ایالت بر سرنهاد و اکثر ولایت طراز و اسفیجاب را به پسر خود چغرتگین داد و او را ولیعهد ساخت وزنش که پسری ابراهیم نام ازو داشت چغرتگین را مسموم ساخت و ارسلان بن قدر خان را نیز که در مجلس بود زهر داد؛ به تاریخ سال چهار صد و سی و نهم.

۹) ابراهیم بن بغرا

ابراهیم بن بغرا بعد از وفات پدر افسر ایالت برسر نهاد و دردست نیالتگین که از امرای او بود به قتل رسید. بعد از آن کسی از نسل بغراخان حکومت نکرد.

در مغرب (بخارا)

۱۰) عماد الدوله ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان بن نصر

نصر اول مدتی در سمرقند حکومت نموده کنج انزوا گرفت. بعد از آن طفغاج خان[1] در سمرقند و مضافات افسر ایالت برسرنهاد، و در سنه ستین واربعمائه (۴۶۰) به علت فلج وفات یافت.

۱۱) شمس الملک نصر دوم بن طفغاج

شمس الملک نصر دوم بن طفغاج بعد از وفات پدر خود ابوالمظفر ابراهیم طفغاج خان افسر ایالت برسر نهاد. در ایام دولت اوالپ ارسلان سلجوقی قصد تسخیر ماوراءالنهر کرده، در کنار جیحون کشته گشت. گویند او بسیار فاضل و فصیح بود. وفاتش در آخر ذی قعده سنه اثنی و سبعین و اربعمائه (۴۷۲ هجری قمری) روی نمود.

۱. در نسخهٔ خطی مجمع التواریخ که سعید نفیسی در تاریخ بیهقی از آن نقل نموده، طمغاج خان آمده است.

۱۲) خضر خان بن طفغاج

بعد از نصر دوم برادرش خضر خان به حکومت نشست و بعد از انـدک زمانی رخت سفر آخرت بربست.

۱۳ - احمد خان ثانی بن خضر

بعد از خضر خان پسرش احمد خان مملکت را تصاحب نمود. در زمان او در سنه اثنی و ثمانین واربعمائه (۴۸۲) سلطان ملکشاه لشکر به ماوراءالنهر کشیده او را بگرفت و به اصفهان نزد ترکان خاتون که عمه او بود فرستاد. بار دیگر سلطان حکومت ماوراءالنهر را به او تفویض نمود و در سال چهارصد و هشتاد و هشت اهالی سمرقند از سپاهی و رعایا اتفاق نموده والی آن بـلده احمد را، به تهمت الحاد وزندقه ، به قتل رسانیدند. تفصیل این مجمل آنکه سلطان ملکشاه در حین فتح والی سمرقند را بند کرده به عراق عجم برده بود و در آنجا چند مدت او را به معتمدان سپرده، و بعد از آن که احمد خان از آن حبس خلاصی یافته باز به جانب سمرقند مراجعت نموده بدان استیلا یافت. اهالی آن دیار چنانکه شیوه ایشان است به مجرد آنکه او در عراق بادیلمیان مصاحب و محشور بود او را به رفض والحاد و زندقه نسبت می کردند و هر روز نسبت به او کلمه ای چند افترا و تهمت می نمودند، که بعضی از آن دال برالحاد وارتداد او بود.

القصه چون این نوع امور آن مقدار نسبت نمودند کـه در جـمیع ولایت اشتهار و انتشار پیدا کرد فقها و قضات آن بلده جمع شده به امراء و سپاه او فتوی دادند که قتل احمد خان بر شما واجبست، و اگر همانا شما در قتل او تأخیرجایز دارید شما نیز از دین برگشته باشید.

چون فتاوی فقها و روایات ایشان بر قتل احمد خان به حد تواتر رسید و در شهر دست بروی نمی یافتند بالضرورة از برای حفظ دیـن خـود کس پـیش طغرل ینال که والی قلعه کاشان بود فرستادند و پیغام دادند کـه : مـصلحت آنست که تو در مقام مخالفت احمد خان برآمده اظهار کلمه عصیان نمایی تا احمد خان بی اختیار متوجه دفع توشود و ما در آنجا او را به دست آورده او را

به سزایش رسانیم؛ و چون شروع در تمرد و عصیان نموده کار از سراعتدال در گذرانید احمد خان بالضرورة همت ذی نهمت خود را بر دفع او مقصور داشته به عزم استیصال او از سمرقند متوجه آن سو گشت، و چون به حوالی آن قلعه رسید به مراسم محاصره و محاربه قیام نمود. سران سپاه اتفاق نموده احمد خان را دستگیر کردند و به جانب سمرقند مراجعت نمودند و در بلدهٔ سمرقند فقها و قضات جمع آمده تهمت ارتداد و الحادورفض بروی کردند. احمد خان از جمیع آنچه به او نسبت می کردند انکار مطلق می نمود. ایشان بروفق دعوی خود گواهان گذرانیده احمد خان را به چله کمان هلاک ساختند[1].

۱۴) محمود خان ثانی

بعد از احمد خان پسرعم او محمود خان[2] ثانی افسر ایالت برسر نهاد و بعد از اندک زمانی درگذشت.

۱۵) قدر خان دوم بن عمر بن احمد

بعد از محمود خان ثانی قدر خان بن عمر افسر ایالت بر سرنهاد و در سال چهار صد و نود و پنج قدرخان کشته شد. مفصل این مجمل آنکه چون درین وقت سلطان سنجر بامداد برادر خود سلطان محمد از خراسان به بغداد رفته بود و درمیان این دو برادر و سلطان برکیارق مکرراً محاربات و منازعات واقع شده و هنوز مهمات برادران صورت نیافته بود که درین وقت امیر کند غدی که از قبل سلطان سنجر والی خراسان بود، به واسطه حسدی که بر تقرب و تسلط

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵، به نقل از نسخهٔ خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب»، نسخهٔ خطی از این کتاب نزد نفیسی بوده. نسخهٔ دیگر ازین کتاب چنانکه مرحوم قزوینی در حواشی چهار مقاله بدان اشاره کرده است در کتابخانهٔ ملی پاریس (Supplement Person 1330, f. 132b - 136a) موجود است و دریکی از آن دو جلد در ذیل عنوان «ذکر حکومت آل افراسیاب» فصل جامعی در تاریخ این سلسله در هفت صفحه بزرگ مسطور است.

۲. حیدر بن علی حسینی رازی، درکتاب خود مجمع التواریخ اسم محمود خان را «مسعودخان» نوشته است. (نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۵).

امیر برغش داشت، کس پیش قدرخان صاحب سمرقند فرستاده، پیغام داد که: سلطان سنجر در بغدادست و هنوز میان برادران مهمات صورت نیافته، اگر میل خراسان دارند فرصت بهتر ازین نخواهند یافت؛ من که از قبل سلطان سنجر والی خراسان شده ام مطلقاً به شما مضایقه ندارم و همیشه مخلص و خواهان دولت شما بوده ام. القصه چون این نغمه به گوش قدر خان رسید فی الحال صد هزار سوار را از مسلمان و کافر جمع آورده متوجه خراسان گشت. و قبل از توجه خبر بیماری سلطان سنجر اشتهار یافت، و این معنی نیز باعث توجه قدرخان گشت، چه امیر کندغدی مکرراً نوشته: معلوم نیست از بیماری بهتر شود. و اگر از بیماری نیز شفا یابد آن مقدار بعد مسافت از خراسان دارد که امداد او به خراسان نمی تواند رسید. اتفاقاً در خلال این احوال که خبر توجه قدرخان به جانب خراسان اشتهار یافت حق سبحانه و تعالی سلطان سنجر را از آن مرض مهلک شفا داد و سلطان سنجر از روی سرعت و استعجال هرچه تمام تر به عزم دفع قدرخان متوجه خراسان گشت و از امرا کندغدی همراه او بود و اقارب و عشایر از قبل او در خراسان به حفظ و حراست بلاد مشغول بودند.

القصه سلطان سنجر به اندک زمانی از بغداد به بلخ رفت و از آن جانب قدر خان نیز به آن نواحی رسید، چنانکه مسافت میان ایشان پنج روزه راه بود. درین وقت امیر کند غدی از اردوی سلطان سنجر گریخته پیش قدر خان رفت و سلطان سنجر از رفتن او بسیار متأثر گردید. چه از وی مطلقاً این توقع نداشت، و مع هذا ملاحظه آن می کرد که مجموع سپاه کارآمدنی سلطان سنجر به شش هزار سوار می رسید و قدرخان صد هزاز سوار ترک همراه داشت، از آن می ترسید که آن حرام نمک رفته قدرخان را دلیر سازد. بنابر این چون قدرخان به رفتن امیر کندغدی دلیر شده پیش آمد، سلطان سنجر کس پیش او فرستاد که او را از عهود و مواثیقی که قبل از این میانه ایشان استحکام یافته بود یاد داد، اما قدرخان مطلقاً به آن سخنان التفات ننموده به عزیمت خود مصمم بود و سلطان سنجر چون می دانست که سپاه او در برابر سپاه قدر خان بسیار کم است همیشه جاسوسان بر قدرخان گماشته بود که شاید نوعی

شود که او را با جماعتی قلیل ملاقات نموده این مهم را فیصل دهد. اتفاقاً چون اقبال سلطان سنجر آمد خبر آوردند که: امروز علی الصباح قدرخان با سیصد سوار در فلان موضع به شکار مشغول است و حکم کرده که غیر از این سی صد سوار کسی همراه نباشد. سلطان سنجر از شنیدن این خبر مسرت اثر بسیار مبتهج و مسرور گشته، در ساعت امیر برغش را با سه هزار سوار به قصد قدرخان فرستاده و امیر برغش در عین شکار گاه به او رسید، بدنش را از بار سر سبک گردانید و آن فتنهٔ عظیم به آسانی فرونشست و لشکر قدرخان متفرق و پراکنده شد، هر یک به جانبی رفتند و چندان غنایم به دست سپاه سلطان افتاد که از حیز عدد و احصا بیرون بود[1].

۱۶) محمد ارسلان خان بن سلیمان خان

بعد از قدرخان، محمد[2] ارسلان خان سوم پسر سلیمان بن داود بن بغرای سوم به حکومت قرار گرفت و کار او فی الجمله رونقی پیدا کرد. در سال پانصد و سیوم جنگ ساغر بک بود باوالی ترکستان محمد خان و شکست یافتن ساغربک و کیفیت این واقعه را چنین آورده اند که چون در این سال ساغربک را داعیه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیدا شد از اقصی بلاد ترکستان لشکر را جمع آورده متوجه سمرقند گشت. محمد خان والی سمرقند چون بر این حال اطلاع یافت کس پیش سنجر بن ملکشاه فرستاده از وی مدد طلبید. سلطان سنجر التماس او را مبذول داشته لشکری عظیم به مدد او فرستاد و محمد خان به استظهار آن سپاه خاصه خود از سمرقند بیرون آمد و عنان عزیمت بصوب ترکستان منعطف داشته در حدود نخشب تلاقی فریقین روی نمود و نایره قتال و جدال اشتغال گرفت، عاقبت الامر بعد از تلاش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم محمد خان وزیده، اکثر سپاه ساغربک به ضرب تیغ بی دریغ هلاک شدند و ساغربک با معدودی چند روی

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۹۶، به نقل از نسخهٔ شخصی خطی مجمع التواریخ، حیدر بن علی حسینی رازی، «ذکر حکومت آل افراسیاب».

۲. استانلی لین پول، در طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۲۲، اسم محمد ارسلان خان را محمود ارسلان خان ثالث ابن سلیمان نوشته است.

به گریز نهاد. چون خاطر محمد خان از رهگذر ساغربک جمع شد تحفه لایق به خدمت سلطان سنجر فرستاده مردم او را رخصت مراجعت فرمود[1].

۱۷) نصر خان

بعد از آنکه محمد خان وفات یافت پسرش نصر خان که ولیعهد بود در سنه ثلث و عشرین و خمسمائه (۵۲۳) به دست سید اشرف علوی کلانتر سمرقند کشته گشت و چون آن جماعت علم طغیان برافراشتند پسر او محمد خان این قضیه را به سلطان سنجر نوشت. سلطان با سپاه متوجه سمرقند شده چون نزدیک به شهر رسید محمد قاصدی به خدمت فرستاده پیغام داد که : ما مخالفان را از پیش برداشتیم ، اگر سلطان بازگردد بهتر است. سلطان از این معنی آزرده شده به جانب سمرقند در حرکت آمد و محمد در شهر متحصن گشت و سلطان به محاصره مشغول شد. روزی درشکار دوازده کس از مردم محمد را که به قصد سلطان در مغاکی پنهان شده بود به دست آوردند، و سلطان در گرفتن قلعه سعی بسیار نموده، در ربیع الاول سنه اربع عشرین و خمسمائه (۵۲۴) آن شهر را به دست آورد و محمد را محبوس کرده به مرو نزد دخترش ترکان خاتون که حرم سلطان بود فرستاد.

۱۸) ابوالمعالی حسن تگین بن علی بن عبدالمؤمن

بعد از نصر خان، حسن تگین بن علی که از آن دودمان بود به فرمان سلطان سنجر حاکم گردید و بعد از اندک زمانی وفات یافت.

۱۹) رکن الدین محمود خان سوم بن ارسلان

بعد از وفات حسن تگین بن علی، محمود خان بن ارسلان به فرمان سلطان سنجر در سنه ست و عشرین و خمسمائه (۵۲۶) به حکومت سمرقند سرافراز گشت، مادر او خواهر سلطان ، سنجر بود و او در رمضان سنه احدی و ثلاثین خمسمائه (۵۳۱) در نواحی خجند با گورخان محاربه نموده، بعد از شکست به سمرقند گریخت و سلطان سنجر به مدد او آمده او نیز از گورخان

---

۱. نفیسی ، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۷ .

شکست یافت و به خراسان بازگشت و محمود نیز در خراسان مدتی با سلطان بسر برده ، بعد از وفات سلطان سنجر امرای خراسان بر حکومت او اتفاق کردند و آخر مویدای ابه او را گرفته میل کشید و خود متصدی امر سلطنت گردید[1].

۲۰) قلج طفغاج خان بن محمد ارسلان خان

طفغاج خان در ماوراءالنهر بعد از بازگشتن گورخان افسر ایالت بر سر نهاد و چون صولتی نداشت دولتش برهم خورد و در سنه خمسین و خمسمائه (۵۵۰) در دست اعدا به قتل رسید.

۲۱) جلال الدین علی گورکان بن حسن تگین

جلال الدین پسر حسن تگین به موجب فرمان گورخان حاکم ماوراءالنهر شد و بیغوخان پسر ورقون را در سنه ثلاث و خمسین و خمسمائه (۵۵۳) به قتل رسانید. بدین سبب پسر بیغولا جین بیک پناه به ایل ارسلان خوارزمشاه برد و خوارزمشاه لشکر به ماوراءالنهر کشیده، جلال الدین علی در سمرقند متحصن گردید و در همان ایام ببکه ترکمان باده هزار سوار به مدد او رسید و خوارزمشاه مصالحه نموده، به خوارزم شتافت[2].

۲۲) نصرة الدین قلج ارسلان عثمان

عثمان آخرین ملوک قراخانیان ماوراءالنهر است و جلوس او در حدود سنه ۶۰۰ است و در سنه ۶۰۹ سلطان محمد خوارزمشاه او را با اقارب او بکشت و خاندان قراخانیان را در ماوراءالنهر منقرض نمود؛ ازاین است که عوفی (ص ۴۴ لباب الالباب) او را به شهید تعبیر می نماید[3].

*****

---

۱. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۷.
۲. نفیسی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۶۸، نقل از نسخه خطی مجمع التواریخ ، حیدر بن علی حسینی رازی «ذکر حکومت آل افراسیاب».
۳.- عبدالوهاب قزوینی ، لباب الالباب عوفی ، ج ۱، ص ۳۰۱.

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست

بی بادهٔ ارغوان نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگه ماست

تا سبزهٔ خاک ما تماشاگه کیست

مهندس رضا جواهر دشتی
ایران

خیامِ هدایت

عمر خیام از جمله مشاهیری است که به دلایل و جهات گوناگون چه در ایران و چه در خارج از آن مورد توجه بوده است. گروه زیادی از اندیشمندان کوشیده اند با بررسی و بحث دربارهٔ آثار خیام و غور در افکار و آرای وی معضلی را که به شکل تناقض میان رباعیات منسوب به خیام و آنچه از او به عنوان «حجة الحق» و «امام» و فیلسوف و ریاضیدان جلوه گر می شود، حل کنند. از جمله این اندیشمندان صادق هدایت است که کتاب مستقلی به نام ترانه های خیام تألیف کرده است.[۲] در این نوشتار می کوشیم ابتدا خیام و آثار و افکارش را بررسی نماییم و سپس بانظری اجمالی به هدایت و آثارش به انتقاد و بررسی ترانه های خیام بپردازیم.

خیام یا خیامی؟

«برخی از پژوهشگران اروپایی و ایرانی انتساب رباعیات را به خیام نفی می کنند و برخی بر اساس شواهدی تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند یکی شاعر به نام خیام حکیم و دیگری فیلسوفی به نام خیامی»[۳]. استاد

---

۱. از «بنیاد اندیشه اسلامی» که این مقاله را برای چاپ در «دانش» ارسال نموده اند، سپاسگزاری می شود.

۲. هدایت، صادق، ترانه های خیام، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ بهار ۱۳۵۶، چاپ اول تهران ۱۳۱۳.

۳. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، صفحهٔ ۵۵۷، چاپ یازدهم، ۱۳۶۰، انتشارات صدرا.

محمد تقی جعفری در کتاب تحلیل شخصیت خیام به نقل از منابع موثق از سه تن با نام خیام نام برده اند [1]. این تعدد شخصیت به تعدد بی حد و حصر اشعار منسوب به خیام نیز سرایت کرده چنان که «تعداد رباعیات خیام از ده قطعه (در پژوهش **محمد مهدی فولادوند**) گرفته تا هزار و دویست و گاه هزار و پانصد در نوسان است»[2]. اما چه دلیلی داشته تا این همه اشعار و رباعیات با معانی و مضامین گاه مبتذل وگاه کاملا متناقض به خیام نسبت داده شود ؟ بعضی محققان [3] عوامل زیر را در این باره دخیل می دانند.

۱ – نابودی کتابخانه ها و شهرها و انسانها در جریان حملهٔ مغول به ایران ؛

۲ – نسبت دادن رباعیات ضد تعصبات مذهبی به خیام ؛

۳ – منسوب کردن خیام به رباعیاتی که در اثر میگساری سروده شده است ؛

۴ – هر شخصی که فلسفه تازه ای را در مغز خود می پخت «برای حفظ رباعی» نام خیام را بر [آن] رباعیها می نهاد ؛

۵ – هر نسخه نویس و حتی نویسنده ای که نام صاحب یک رباعی را نمی‌یافت و به نظر خود رباعی را در ردیف سخن خیام می دید آن را از آن خیام می خواند ؛

۶ – حملهٔ تیمور [و پیآمدهای اجتماعی – فرهنگی آن].

در بررسی رباعیات خیام به منظور درک جهان بینی اش نباید فراموش کرد که هر کسی از ظن خود یار خیام می شود و گاه برای یک شعر و رباعی واحد دو تفسیر کاملا متضاد به دست می دهد. نویسنده یا شارحی بسته به اعتقادات و ایدئولوژی اصلی خود درباره زندگی و مرگ به گلچین کردن اشعار خیام می پردازد و سپس بر اساس آن برداشت ، سعی در رد یا اثبات ایدهٔ فکری خاصی برای خیام می کند. به عنوان مثال شعر منتسب به خیام :

۱. جعفری ، محمد تقی ، تحلیل شخصیت خیام ، صفحات ۶ و ۷ ، چاپ سوم ، زمستان ۱۳۷۲، انتشارات کیهان.

۲.همان ، صفحه ۱۰۸

۳. بهرامی ، محمد علی،دیوان خیام ، صفحات ۶ – ۸ ، چاپ اول شهریور ۱۳۵۵، انتشارات چاپار.

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان — برداشتمی چنین فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی — کازاده به کام دل رسیدی آسان

نویسنده ای را این گونه متأثر می کند :« خیام نه تنها گوشه گیری و درویشی پیشه نمی کند بلکه علیه جامعه فاسد خود عصیان می نماید و نشان می دهد که ملاک هستی انسان اندیشیدن نیست بلکه عصیان است. می خواهد فلک را سقف بشکافد و با طرحی دیگر از نو فلکی دیگر به کام آزادگان بیافریند»[1]،نویسنده و محقق دیگری را این گونه :« اگر دگرگون ساختن فلک برای دریافت کامهای طبیعی محض است... این یک عمل بیهوده است زیرا برای رسیدن به کامهای طبیعی جز این که می‌بینیم قابل تصور نیست یعنی برای این حیات طبیعی ومختصات طبیعی اش کارگاهی جز این که می‌بینیم نامفهوم است و این کارگاه طبیعتا جایگاه تزاحم و محدودیت و تلاش و بیماری و سستی و محرومیتهاست زیرا مقتضای ماده... همین است. و اگر گوینده رباعی می خواهد فلکی بسازد که شکستها و نومیدیها و تزاحمها و محدودیتها و تلاشها و بیماریها و محرومیتها در آن نباشد، چنین فلکی باید با مصالح مجرد از ماده و مادیات ساخته شود که در این فرض کامهای طبیعی محض، کام تلقی نخواهد گشت و رشد روحی فقط آرمان و کام تلقی خواهد شد»[2] بنابر این باید سعی کرد تا از خلط جایگاه فکری نویسنده و شارح با موضوع تحقیق ، خیام ، پرهیز نماییم زیرا چه بسا که نویسنده ای،ایده آل و بار فکری خود را به موضوع مورد تحقیق خود، دانسته یا نادانسته ، استناد دهد و سپس با شادی زاید الوصفی از اینکه آن شاعر یا نویسنده مانند خود او می اندیشیده به خود ببالد!

۱.آقایانی چاوشی ، جعفر، سیری در افکار علمی و فلسفی حیکم عمر خیام نیشابوری، صفحه ۱۸، انتشارات انجمن فلسفه ایران ، شمارهٔ ۴۸ ، مرداد ۱۳۵۸ ، تهران .
۲.منبع شمارهٔ (۳)، صفحهٔ ۲۱۹.

ترانه های خیام:

تا آنجا که در منابع گونه گون آمده ، هدایت دربارهٔ خیام دو اثر نوشته است: مقاله ای به نام «مقدمه ای بر رباعیات خیام »[۱] و دیگری کتابی به نام ترانه‌های خیام[۲]. به گفته قائمیان دو وجه اصلی تفاوت بین این دو اثر عبارتند از: الف) در «رباعیات حکیم عمر خیام » رباعی های انتخاب شده طبق معمول تذکره نویسی به ترتیب حروف تهجی می باشد ولی در اثر ترانه‌های خیام هدایت رباعیات خیام را از نظر فکر فلسفی آنها طبقه بندی کرده است، ب) در جزوهٔ «رباعیات حکیم عمر خیام » صادق هدایت شرح حال خیام را به عنوان مقدمهٔ رباعیات شاعر قرار داده است ولی در ترانه های خیام روش تحقیق او دربارهٔ خیام و رباعیات خیام صورت علمی تر و مرتب تری به خود می‌گیرد.

هدایت ، «مقدمه ای بر رباعیات خیام» را پس از ده سال به شکل کتاب ترانه های خیام در می آورد و به نظر می رسد که «مقدمه ...» نوعی تمرین و «دست گرمی » برای شکل نهایی آن یعنی ترانه ها... بوده است. گذشته از تفاوتهایی که به عقیدهٔ قائمیان بین «مقدمه...» و ترانه ها... موجود است و در بالا به آناشاره شد، هدایت در «مقدمه...» مسائلی را مطرح می کند که بعدها در ترانه ها ... گاه کاملا ضد آن را مورد تأیید قرار می دهد. برای مثال در «مقدمه ...»چنین می خوانیم که : به زعم به کار رفتن مضامین و الفاظ صوفیانه در رباعیات به هیچ وجه نمی توان به مشابهتی بین خیام و صوفیه در زمینه ، «خیالات و مستی که دائما نصیحت می کند» دست یافت. نیز گفته می‌شود که اتکای خیام بر فلسفهٔ یونانی و قرار دادن مدار فلسفی افکار خود بر حادثات دلیلِ دهری بودن او نیستِ زیرا در بعضی از رباعیات خود اقرار می کند به «محدودیت و ناتوانی علم و انسان در باب شناخت حقیقت اشیاء و اسراری که به وسیلهٔ آنها بشر در احاطه و تنگنا قرار گرفته است». بنابر نظر هدایت در «مقدمه »، خیام معترف به قوهٔما بعد الطبیعه ای می شود که فکر انسان را در

---

۱. نوشته های پراکنده صادق هدایت، به کوشش حسن قائمیان ، تهران ، امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳۴۴.
۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی ، بوف کور صادق هدایت ، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.

شناسایی او مدخلی نیست و یا به عبارت دیگر به نظر خیام، به کنه واجب الوجود نمی توان پی برد. هدایت از اینجا، این قول که خیام طبیعی بوده است را نفی می کند. دربارهٔ طبقه بندی کردن خیام از لحاظ صنفی و مشربی هدایت در «مقدمه...» می گوید که خیام زاهد هم نبوده بلکه فیلسوفی بوده که از اشیاء ظاهر محسوس، طلب آسایش و شادی می کرده است. هدایت درباره طرز فکر خیام در مقالهٔ مذکور می نویسد که هر قدر خیام علوم و فلسفه و مذهب را برای حل مسائلی نظیر زندگی، مرگ، قضا، جبر و اختیار به کمک می طلبیده هیچ کدام او را قانع نمی کرده است. در این صورت «نیشهای خیام بر زاهدان» را چگونه باید تفسیر کرد؟ به قول هدایت در «مقدمه...» تمسخرهای خیام دامنگیر آنهایی بوده که در فروغ مذهب زیاده روی می کرده اند. بنابر این می توان چنین نتیجه گیری کرد که خیام هدایت فیلسوفی بوده که در عین «مادی اندیشی» مادی گرا نبوده، یعنی با سلاح علم به جنگ خرافات می رفته و طبیعت و حادثات را بررسی می کرده است و هم با زاهدان دغل و هم با صوفیه تنبل دشمن بوده. اساس فکری این خیام شناخت واجب الوجود از طریق بررسی و تحقیق ممکن الوجود بوده یعنی از مخلوق به خالق می رسیده است، نه در فروغ دین زیاده روی می کرده و نه چون عالمان خودبین به خودستایی گستاخانه می پرداخته است. خیام هدایت در «مقدمه ...» دغدغهٔ پی بردن به کنه واجب الوجود را ندارد چون به محدودیت علم و ناتوانی بشر واقف می باشد. اینها همه در نظر اول برای اهل علم و تدبیر صفات معقول و شایدمقبولی به نظر رسد: در طریق سیر و سلوک، چه آفاقی و چه انفسی، راه به خانهٔ دلدار می رسد، پس چه باک اگر یکی راه سیر وسلوک آفاقی (تدبر در صنع) و دیگری سیر و سلوک انفسی (تدبر در خود) را انتخاب کند ولی گویا کار به این سادگیها نیست!

در کتاب ترانه ها.... مراحل تکوین تفکر خیام از زبان هدایت رنگی دیگر می پذیرد: به نظر هدایت، خیام ابتدا با تفکر در علت به وجود آمدن خود شروع می کند و به تدریج به ناگواری وتلخی در زندگی معتقد می شود و

این نامیدی و یأس فلسفی او را تا بدانجا می کشاند که هدایت از قول خیام چنین لفظ گرانی را مطرح می کند که خیام معتقد به زندگی بهتری در دنیای دیگری نبوده است.

از دیگر عجایب کتاب ترانه ها... اینکه خیام که توسط خود هدایت در «مقدمه...» صریحا از اتهام مادی بودن تبرئه شده بود یکباره تبدیل به «فیلسوف مادی»می شود ، آن خیام که «خدا را نمی کوبد »[1] .این بار به «جنگ صانع»[2] می رود و البته در این مرحله، هدایت همسفری مانند خواجه شیراز را نیز با او همراه می کند .بی شک نمی توان کتابی مانند ترانه های خیام را که حدود شصت سال پیش نوشته شده با معیارهای نو در نقد ادبی ، ادبیات و روان شناسی سنجید وسپس از عدم شناخت صحیح خیام توسط هدایت دم زد. اما اصولی اساسی و بنیادی وجود دارد که غیبت آنها به هیچ وجه قابل دفاع نیست؛ یکی از آن اصول منطق است یعنی نوشته باید از ساختار منطقی برخوردار باشد و نویسنده نباید به اثبات چیزی بپردازد که قبلا درستی آن را قبول کرده یا به عکس . متأسفانه کتاب ترانه ها... باآنکه با فاصله زمانی نسبتا زیاد - ۱۰ سال - پس از «مقدمه ...» نگاشته شده اما به نظر می رسد که بافت منطقی به مراتب ضعیف تری نسبت به اثر پیشین خود دارد.

در ابتدای کتاب ترانه ها...» هدایت چهارده رباعی را به عنوان « کلید و محک شناسایی رباعیات دیگر خیام » می آورد. آیا منطق حکم نمی کند که همین چهارده رباعی اصلی در تفسیر افکار خیام به کار گرفته شود؟در عوض ، هدایت از پنجاه و یک صفحهٔ مقدمه در کتاب ترانه ها... تنها شش صفحهٔ آن را - آن هم به طور پراکنده - برای استفاده از کلیدها ومحک ها» اختصاص می دهد [3].در کتاب ترانه ها...، ۳۶ رباعی که با شماره مشخص شده اند برای تفسیر افکار خیام مورد استفاده قرار می‌گیرند که از این تعداد تنها پنج رباعی - به

۱.شکایت او (خیام) اغلب از گردش چرخ و افلاک است نه از خدا، مأخذ شماره (۱)، صفحهٔ ۲۶، مأخذ شمارهٔ (۸) صفحهٔ ۲۵۹.

۲.منبع شماره (۱)، صفحات ۳۱، ۳۲، ۴۶.

۳.منبع شمارهٔ (۱) ، صفحات ۲۴ - ۳۵، ۳۷، ۴۷

قول هدایت - از «کلیدهای شناسایی» است. ممکن است گفته شود که این ایراد را می توان با این سؤال پاسخ داد که آیا هدف صادق هدایت از شناسایی دیگر رباعیات خیام چه بوده؟ آیا می خواسته تصحیح متون انجام دهد که آن چهارده رباعی را برگزیده یا آنکه هدف دیگری داشته و آن اینکه با افزودن به طول و عرض نوشتارش افکاری را که خود می خواسته به خیام نسبت دهد و یا رباعیات رابه سلیقه خود به نحوی تفسیر کند که خیام او آنچه شود که خودش می خواسته و لا غیر؟ از آنجا که هدف اولیه هدایت نه جمع آوری سادهٔ رباعیات خیام و تطبیق نسخه ها با هم بلکه «تفسیر افکار خیام بر اساس رباعیات جمع آوری شده» بوده بنابر این موضوع رباعیات چهارده گانه را نباید دست کم گرفت. چه می دانیم که هدایت به «مادی گرا» بودن، اگر نگوییم شهرت داشته، دست کم تمایل داشته و بی خود نیست اگر هدایت را «چپ گرا» بخوانیم[1]. هدایت در کتاب ترانه ها... بیش از پنجاه صفحه را سیاه می کند تا اثبات کند خیام مادی و مذهبش طرف توجه علمای طبیعی (لامذهب؟) است اماانگار خود نیز چندان از استدلالاتش دلخوش نیست زیرا می نویسد: «پس می توانیم به طور صریح بگوییم که خیام از سن شباب تا موقع مرگ مادی، بدبین و ریبی بوده (و یا فقط در رباعیاتش این گونه می‌نموده)»[2] (!) بالاخره خیام مادی بوده یا نه؟ شاید بگویند خیام مادی بوده وبه اصطلاح تقیه می کرده، در این صورت گفته دیگر هدایت را چه کنیم که می‌گوید شکایت خیام اغلب از گردش چرخ بوده و نه از خدا، که این طرز تفکر در بین عالم وعامی نمونه های فراوان دارد و نیازی هم به تقیه نیست. دیگر اینکه آیا واقعا امکان دارد که فیلسوف، دانشمند و متفکر بزرگی همچون خیام که او را «امام و حجة الحق» می نامیده اند بتواند در تمامی مدت زندگانی خود تقیه کند و روش فکری خود را - آن چنان که واقع هست - آشکار ننماید و لو به جمع بسیار محدود خواص؟ آیا معتقدان به دین و مذهب و علاقه مند به معنویات

۱. ویژه نامهٔ بزرگداشت جلال آل احمد، روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۹، صفحهٔ ۲.
۲. منبع شمارهٔ (۱)، صفحهٔ ۱۶.

دینی اصولا اجازه می دادند چنین شخصی لقب « امام » گیرد؟ علامه جعفری درکتاب خود از هشت منبع ، از جمله چهار مقاله ، « کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام » دیباچه کتاب شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس ، « مقدمه رسالة فی الوجود وتاریخ الحکما قفطی » (حرف عین) شاهد می آورد که برای خیام لقب «امام» به کار برده می شده است[1] و نکتهٔ آخر اینکه هدایت در صفحهٔ ۱۰ کتاب ترانه های خیام می‌نویسد:« .. تاریخ بیهقی و تتمه صوان الحکمه ... نیز از خیام خبر مهمی به دست نمی دهد و فقط عنوان او را می گوید که دستور ، فیلسوف و حجة الحق نامیده می شده » حال به جملات زیر نیز توجه کنید: «عمر بن ابراهیم خیامی در کتاب شفا [نوشته ابن سینا] به تأمل پرداخته بود . وقتی که به فصل واحد و کثیر در این کتاب رسید... گفت از مردم آگاه کسانی را دعوت کنید تا من وصیت کنم. پس برخاست و نماز خواند و نخورد و نیاشامید وقتی که نماز عشاء را خواند به سجده رفت و در حال سجده نیایش می کرد : خداوندا تو می‌دانی که من تو را به مقدار توانایی ام شناخته ام ، مغفرتت را نصیبم فرما زیرا معرفتم دربارهٔ تو وسیلهٔ من به سوی توست»[2] این جملات از همان جایی است که به قول هدایت در مورد خیام چیز مهمی به دست نمی دهد یعنی ، تتمهٔ صوان الحکمة!

*****

۱. منبع شمارهٔ (۱)، صفحات ۳۳ و ۳۴.

۲. بیهقی ، ظهیرالدین ، تتمه صوان الحکمه، صفحهٔ ۱۲۳، چاپ دمشق به نقل از :« علم از دیدگاه اسلام » علامه محمد تقی جعفری ، صفحهٔ ۴۶ ، چاپ اول شهریور ۱۳۶۰، انتشارات روابط عمومی سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران.

اقبال و پاکستان

علامه استاد محمد تقی جعفری
ایران
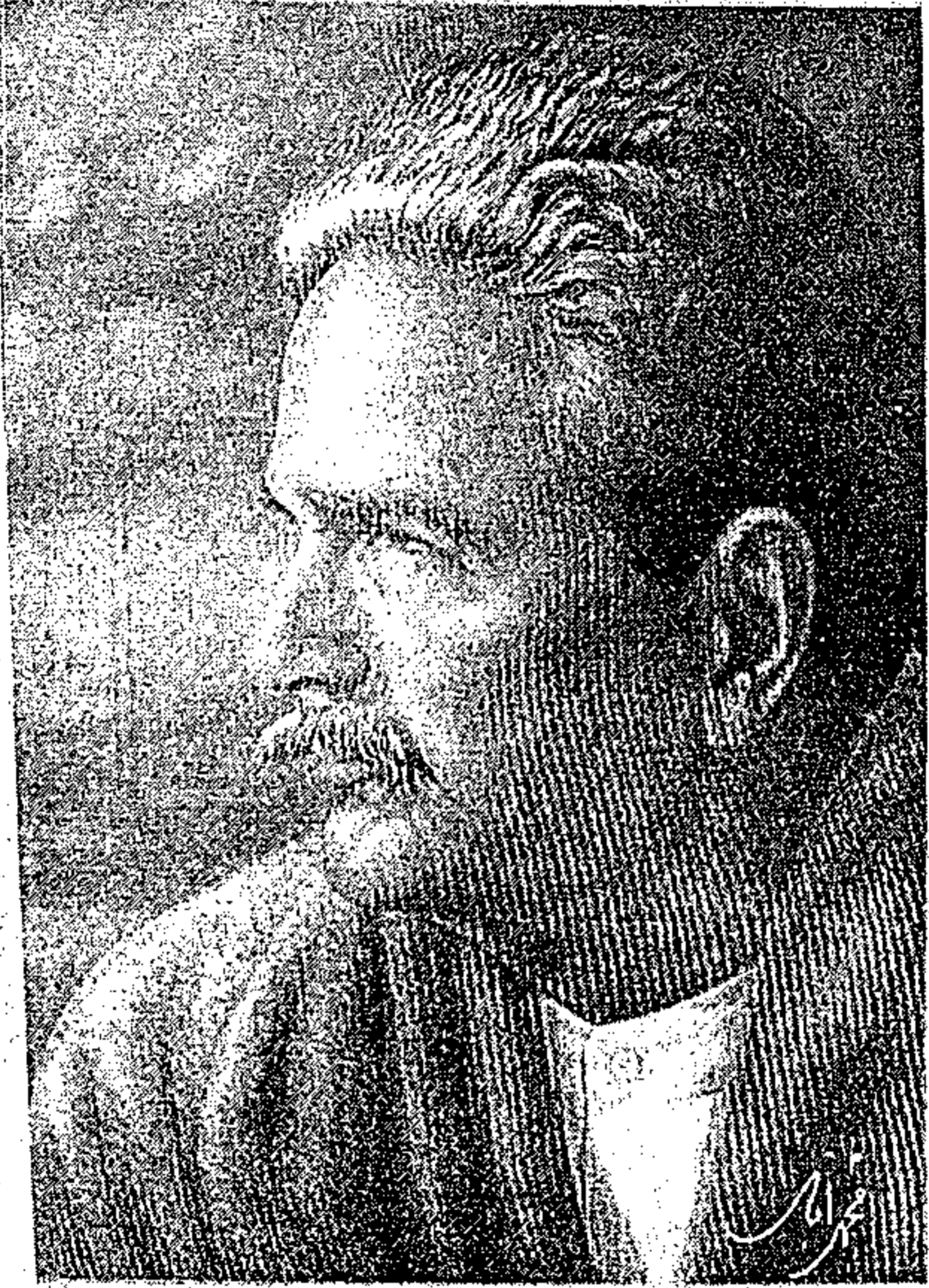
وحدت از دیدگاه فیلسوف
و ادیب فرزانه مرحوم محمد اقبال لاهوری[1]

در قرون و اعصار طولانی چه در جوامع شرقی و چه در جوامع غربی، وحدت و برادری انسانها در سطح جهانی به عنوان بزرگترین آرمان نوع انسانی با اشکال مختلف مطرح شده است. ادعا و آرزوی تحقق یافتن این ایده‌آل اعلی. به اضافه اینکه در متن دین الهی کلی که به بشریت تبلیغ شده است، همواره مغز دانشمندان خردمند و وارسته جوامع بشری را هم به خود مشغول داشته است. این اشتغال فکری و اهتمام بلیغ و آرزوی جدی برای وارستگان بشری، جز در متن دین ابراهیمی که اسلام تجلی گاه نهایی و همه جانبهٔ آن است ، با کمال وضوح و مستند به دلیل ، بیان نشده است. این مطلب را پس از طرح نظریهٔ مرحوم اقبال ، مورد بررسی قرار می دهیم.

این شخصیت بزرگ تحت عنوان « اصل حرکت در ساختمان اسلام » موضوع وحدت را چنین بیان می کند:

«اسلام به عنوان یک نهضت و حرکت فرهنگی ، نظر ایستان (نامتحرک و سکون) قدیمی جهان را طرد می کند ، و به نظری بالان می رسد. به عنوان دستگاه عاطفی ایجاد وحدت ، به ارزش فرد ، به همان صورت فردی که دارد ،

---

۱. متن مقاله علامه استاد جعفری در «همایش بین المللی افکار اقبال» ، آبان ماه ۱۳۷۵ / نوامبر ۱۹۹۶، در لاهور. از دبیرخانه همایش که این مقاله را برای چاپ در اختیار «دانش» گذاشته اند، تشکر می‌شود.

معترف است، و پیوند خونی را ملاک وحدت بشری دانستن رد می کند. یافتن یک شالوده روانشناختی [منظور از روانشناختی محض ، دریافت مسئله وحدت بشر از ذات الهی انسانی نه روانشناسی حرفه‌ای] محض برای وحدت بشری منشأ روحانی دارد[1]. چنین دریافتی ، سبب ایجاد وفاداریهای زنده می‌شود که برای زنده نگهداشتن آنها ، به هیچ گونه تشریفاتی نیاز نیست و بدینوسیله برای انسان امکان رهایی و آزاد شدن از زمین فراهم می شود . مسیحیت راکه در آغاز به صورت یک تشکیلات صومعه ای ظهور کرده بود ، قسطنطین بر آن شد که به صورت دستگاهی برای ایجاد وحدت در آورد و چون چنین وحدتی با آن میسر نشد، امپراتور ژولیانوس به خدایان کهن روم بازگشت و در آن کوشید که آن خدایان را با تعبیرات فلسفه موّجه سازد. یکی از مورخان تمدن ، حالت جهان متمدن را مقارن بازمانی که دین اسلام بر صحنهٔ جهان آشکار شد، به خوبی چنین مجسم کرده است:

«چنان می نمود که تمدن بزرگی که برای ساخته شدن آن چهار هزار سال وقت صرف شده بود ، در شرف تجزیه وتلاشی است. و نوع بشر در معرض خطر بازگشت به دورهٔ جاهلیت و بربریت قرار داشت، که در آن هر قبیله و فرقه ای ضد قبیله و فرقهٔ دیگر بود و قانون و نظمی شناخته نبود. اصول اخلاقی قبیله ای قدرت خود را از دست داده بود. و بدین جهت روشهای آمرانهٔ قدیم به کار نمی‌خورد.اصول و الزامات تازه‌ای که مسیحیت آورده بود، به جای آنکه مایهٔ نظم و وحدت شود، سبب تفرقه و ویرانی می شد. روزگاری بود که سراسر آنرا نمایشهای غم انگیز پوشانده بود. تمدن همچون درخت عظیمی که برگهای آن بر جهان سایه افکنده و شاخه هایش میوه های زرین هنر

۱. این همان اصل اساسی است که می توان آنرا به عنوان عامل ضروری وحدت انسانها در نظر گرفت ، زیرا بدون کشف رابطه اعلامی ملکوتی ما بین انسان ها نه وحدت اقلیمی و نه وحدت نژادی و خونی و نه وحدت سیاسی و حقوقی و رنگی ... هیچ یک از این امور توانایی تحقق بخشیدن به آن وحدت اعلامی آرمانی را ندارد ، دلیل روشن برای اثبات این مدعا همانگونه که متذکر شد، اینست که آن واقعیاتی که مربوط به عالم ماده و مادیات است ، خود خواهی بشری مانع از تحقق وحدت ، بلکه احساس آن درمیان انسانهاست و لذا برای احساس و تحقق بخشیدن به وحدت مطلوب ، بایستی در درجات کمال که از مختصات ذات انسانی است ، آن را عملی ساخت.

و دانش و ادبیات را به بار آورده بود از تنه به لرزه افتاده و دیگر شیرهٔ احترام وتقدیس آن را زنده نگاه نمی داشت، بلکه تا مغز پوسیده شده و طوفان جنگها می خواست آنرا از جا بکند، و تنها باریسمانهایی از آداب وعادات و قوانین قدیمی بر جای خود باقی مانده ، و بیم آن می رفت که هر لحظه باکوچکترین حرکتی بشکندو فرو ریزد. آیا هیچ فرهنگ عاطفی وجود داشت. که در کار دخالت کند و بار دیگر نوع بشر را به وحدت بخواند و تمدن را نجات بخشد ؟ لازم بود که چنین فرهنگی از نوعی دیگر باشد ، چه الزامات و تشریفات قدیمی مرده بود و برای ساخته شدن الزامات و تشریفات دیگری از همین قبیل ، قرنها گذشت زمان ضرورت داشت.»[1]

سپس مرحوم اقبال ادامه می دهد :

«نویسنده با بیان این مطالب می گوید که جهان محتاج فرهنگ تازه ای بود که جای قدرت استبدادی را بگیرد و وحدت تازه ای بیاورد که جانشین وحدت مبتنی بر پیوند خونی شود، و می‌گوید که این مایهٔ تعجب است که چنین فرهنگی در آن زمان که نهایت نیازمندی به آن وجود داشت از جزیرة العرب برخاسته است. ولی باید گفت که در این نمود هیچ مایهٔ شگفتی وجود ندارد. حیات جهانی بصورتی اشراقی نیاز مندیهای خود را می بیند، و در لحظهٔ بحرانی امتداد و جهت و حرکت خود را تعیین می کند. این همان است که در زبان دین به آن نام رسیدن وحی به پیغمبر می دهیم. این یک امر طبیعی است که اسلام درمیان خود آگاهی قوم ساده ای طلوع کرده باشد که هیچ یک از فرهنگهای قدیم آلوده نشده و در جایی زندگی می کند که قاره ها در آنجا به یکدیگر می رسند. این فرهنگ جدید پایهٔ وحدت جهانی را بر اصل توحید بنا نهاد»[2]

کوشش من در این مقاله برای ارائه دلائل و علل این وحدت یا تساوی جهانی بشر است که مرحوم اقبال و امثال او ، مطرح نموده اند. این تز بر مبنای

۱. احیای فکر دینی در اسلام ، دکتر محمد اقبال لاهوری، ص ۱۶۸.
۲. همین ماخذ ص ۱۶۸

احساسات خام و اوتوپیائی نیست، بلکه متکی به دلائلی است که از متن اصلی منابع اولیهٔ اسلامی است.

اسلام برای وحدت یا تساوی انسانها، ابعاد متنوع آنان را در نظر گرفته و اصول وحدت را باتوجه به آن ابعاد مقرر نموده است: عمدهٔ ابعاد مزبور و دلائل تساوی جهانی انسانها از دیدگاه اسلام به قرار ذیل است:

اگر معنای وحدت را بمعنای تشابه و اتحاد در عوامل وجودی انسانها منظور بداریم، تعبیر وحدت را هم در انواع ذیل می توانیم بیاوریم.

نوع یکم تساوی انسانها در ارتباط با خالق: همهٔ انسانها را یک موجودبرین که خالق همهٔ آنها است آفریده است:

الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یحییکم [1] (آن خداوندی که شما را آفریده سپس به شما روزی داده و سپس شما را می میراند و سپس زنده می گرداند.)

با اثبات وجود خداوند سبحان، استناد خلقت عالم هستی و همهٔ انسانها به آن ذات اقدس، امری است بدیهی. بادرک و پذیرش این اتحاد و تساوی است که افراد انسانی، اشتراک خود را در اینکه همهٔ آنان مورد فیض و محبت الهی هستند، می پذیرند. مگر اینکه با ارتکاب خیانت و جنایت به خویشتن و یا دیگران، خود را از قابلیت فیض و لطف الهی محروم بسازند.

نوع دوم - تساوی در آن حکمت خداوندی که ایجاد انسانها را اقتضاء نموده و آنان را در مسیر یک هدف اعلی قرار داده است که همهٔ آنان می توانند با سعی وکوشش مخلصانه به آن هدف اعلی برسند»

حکمت خداوندی که ایجاد انسان را در این جهان اقتضاء کرده، عبارت است از گسترش و اشراف نورانی «من انسانی» بر جهان هستی به جهت قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق به وسیله سعی و تلاشهای مخلصانه در مسیر «حیات معقول» که به لقاء الله منتهی می گردد. اینست معنای آن عبادت که خداوند سبحان در قرآن فرموده است: و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (الذاریات آیهٔ ۵۶) (و من جن و انس را نیافریدم مگر اینکه مرا

۱. الروم آیهٔ ۴۰

عبادت کنند).
نوع سوم: - تساوی انسانی در شایستگی دمیده شدن روح الهی در همهٔ آنان: ثم سواه و نفخ فیه من روحه [السجده آیه ۹] (سپس خلقت آدم را تکمیل کرد و از روح خود در او دمید). بدیهی است که منظور از اسناد روح به خدا شرف و عظمت فوق العادهٔ روح است نه اینکه خدا تجزیه شده و قسمتی از او در انسان دمیده شده است.

نوع چهارم - تساوی در کاشته شدن بذر معرفت در درون همهٔ آنان: و علم آدم الاسماء کلها [البقرء آیه ۳۱] (خداوند همهٔ حقایق را به آدم علیه‌السلام تعلیم فرمود) و نباید گفت که پاسخ خداوند دربارهٔ خلقت آدم علیه‌السلام، فرزندان او بوده است، نه خود حضرت آدم علیه‌السلام، زیرا حتمی است که سئوال ملائکه از حکمت خلقت خود آدم ابو البشر علیه‌السلام که هرگز مرتکب خونریزی نمی‌گشت، نبوده است، بلکه سئوال دربارهٔ خلقت فرزندان او بود که دستهای خود را به خون یکدیگر آلوده کردند.

نوع پنجم - تساوی در عامل کمال که متن کلی ادیان الهی است:
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فالمومنون کل آمن بالله و ملائکه و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیك المصیر [البقره ۲۸۵]
مسلم است که همهٔ ادیان حقه از طرف خداوند متعال برای انسانها نازل شده و با نظر به وحدت فطری آنان است که متن کلی دین الهی - که همان دین حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام است واحد است.

نوع ششم - تساوی در کرامت ذاتی که خداوند همهٔ انسانها را با آن مورد عنایت قرار داده است: و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً [الاسراء آیه ۷۰] (تحقیقاً ما فرزندان آدم را تکریم نموده آنان را در خشکی و دریا به حرکت در آوردیم و از مواد پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنان را به بسیاری از آنچه که آفریدیم، نوعی برتری دادیم).

نوع هفتم : تساوی در استعداد تحصیل کرامت ارزشی اکتسابی و برخوردار شدن از آن یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفو ان اکرمکم عند الله اتقاکم [الحجرات آیه ۱۳] (ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را تیره ها و قبائلی قرار دادیم تا بایکدیگر آشنا و هماهنگ شوید. باکرامت ترین شما در نزد خداوند با تقوی ترین شما است.)
نوع هشتم - تساوی در هدفها که انسانها در زندگی خود تعقیب می کنند یا مربوط به حیات طبیعی آنان است و یا مربوط به حیات مطلوبشان و یا مربوط به حیات تکاملی آنان و محور اصلی هر سه نوع حیات (حیات طبیعی محض، حیات مطلوب و حیات تکاملی) صیانت ذات است. این صیانت ذات در هر یک از اقسام سه گانه حیات تشخص مخصوص به خود دارد: ۱ - صیانت ذات طبیعی در حیات طبیعی محض؛ ۲ - صیانت ذات مطلوب برای قرارگرفتن در حیات اجتماعی با مشخصات فردی؛ ۳ - صیانت ذات تکاملی در حیات تکاملی رو به کمال اعلی.
نوع نهم - تساوی در مبدء خلقت همهٔ انسانها. خلقت همهٔ انسانها از یک نفس شروع گشته است :یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقم من نفس واحدة [النساء آیه ۱] ای مردم به پروردگارتان تقوی بورزید آن خداوندی که شما را از یک نفس آفریده است).

ظاهر ابیات سعدی در اتحاد انسانها این دونوع (هشتم ونهم) است که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

ولی جلال الدین محمد مولوی در دیوان شمس تبریزی منشا وحدت انسانها را عمیق تر و عالی تر و از جهات متعدد مطرح می سازد:

این همه عربده و هستی و ناسازی چیست — نه همه همره و هم قافله و همزادند

مولوی در مثنوی، وحدت انسانها را در مقامی عالی تر از آنچه که تاکنون همهٔ

مکتبهای فلسفی و اخلاقی و حقوقی ارائه داده اند، مطرح ساخته است. او می‌گوید:

بر مثال موج ها اعداد شان	در عدد آورده باشد بادشان
مفترق شد آفتاب جان ها	در درون روزن ابدانها
چون نظر بر قرص داری خود یکیست	آن که شد محجوب ابدان در شکیست
تفرقه در روح حیوانی بود	نفس واحد روح انسانی بود
چونکه حق رش علیهم نوره	مفترق هرگز نگردد نور او
روح انسانی کنفس واحده است	روح حیوانی سفال جامده است

نوع دهم - تساوی در ماده اصلی خلقت:
و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون [الحجر آیه ۲۶] (و تحقیقاً ما انسان را از گِلِ خشکیدهٔ سیاه و مانده و سخت آفریدیم)و جریان نسل را به صورت نطفه هایی که در ارحام مادران پرورش می یابند قرار داده است: خلق الانسان من نطفه (خداوند انسان را از نطفه آفریده است) [النحل آیه ۴]

نوع یازدهم - تساوی در ماهیت و مختصاتی که همهٔ انسانها دارند.
اشراک و تساوی در ابعاد جسمانی و مختصات آنها که همگان آنها را مشاهده می کنند، مورد تصریح آیات متعددی درقرآن است مانند لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم [التین آیه ۴] (قطعاً انسانرا در بهترین ارکان و قوام آفریدیم) که شامل همهٔ اجزای درونی و برونی می گردد. و لقد خلقنکم ثم صورناکم..[الاعراف ۱۱] (و ما تحقیقاً شما را آفریدیم و سپس صورت شما را تحقق دادیم) الله الذی خلقم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شیبة یخلق ما تشاء و هو العلیم القدیر [الروم آیه ۵۴] (آن خداوندیست که شما را از موقعیت ناتوانی [که داشتید]سپس پس از ناتوانی برای شما قدرت و قوه داد پس از دوران قدرت برای شما ناتوانی و پیری را مقرر ساخت. او هر چه را بخواهد می آفریند و اوست دانا و توانا)

واما اشتراک و تساوی انسانها در نیروها و قوای درونی مانند تعقل بینایی به خویشتن، تو بیخ خویشتن و غیر ذلک : قد بینا لکم الایات لعلکم

تعقلون، [الحدید۱۷] (تحقیقاما آیات را برای شما آشکار ساختیم باشد که تعقل کنید) بل انسان علی نفسه بصیرة [القیامة آیه ۱۴](انسان به نفس خویشتن بینا است) و لا اقسم بالنفس اللوامة [القیامة آیه ۲] (و سوگند نمی‌خورم به نفس سرزنش کننده).

نوع دوازدهم - تساوی و اتحاد در برابر حقوق طبیعی و وضعی و هر قانونی که برای تنظیم زندگی طبیعی و «حیات معقول» انسانها ضرورت دارد.

نوع سیزدهم - اتحاد در تشکیل گروهی افراد جامعه. این همان اتحاد یا تساوی است که مختصات کل جامعه در چگونگی های ابتدائی چگونگی‌های علت پذیری هر یک از اجزاء خود اثر می گذارد، یعنی صلاح وفساد آنان کاملاً بهم پیوسته است. در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است :

« جمعی سوارکشتی شدند و هر یک از آنان جای خود را گرفت. یکی از آنان بایک وسیله ای جای اختصاصی خود را سوراخ می کرد. به اوگفتند : چه می‌کنی ؟ پاسخ گفت : جای خودم است و هرکاری که بخواهم می توانم در جای خود انجام بدهم ! اگر آن کشتی نشینان دست آن شخص را گرفته مانع سوراخ کردن کشتی شوند هم او نجات پیدا می کند و هم سایر کشتی نشینان و اگر او را رها کنند تاخواسته خود را عملی کند (کشتی را سوراخ کند) هم او به هلاکت می رسد و هم سایر کشتی نشینان [۱].

دو نوع اتحاد فوق وحدتها و کثرتهای طبیعی

این دو نوع اتحاد فقط در ادیان حقهٔ الهی مشاهده می شود و هیچ یک از مکتبها و معتقدات بشری چنین اتحادی وجود ندارد و اگر هم مکتبی چنین ادعایی داشته باشد، دلیل قابل قبولی نمی تواند ارائه کنند.

نوع یکم - اتحادی است که نمی توان آنرا در فرمول همه = ۱ و ۱ = همه مختصر کرد. خداوند سبحان می فرماید: من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من

۱. مبشری، حقوق بشر، ص ۲۱.

احیاها فکانما احیا الناس جمعیاً [المائدة آیه ۳۳] (از اینجهت بود که به بنی اسرائیل مقرر داشتیم ، هر کس یک نفس را بدون عنوان قصاص یا فساد در روی زمین بکشد، مانند آنست که همهٔ انسانها را کشته است و هر کس یک نفس را احیاء کندمانند اینست که همه انسانها را احیاء نموده است.) این وحدت فوق طبیعی است که چنانکه گفتیم ، فقط ارباب ادیان امتیاز اعتقاد به آن را دارند.

نوع دوم – اتحاد ناشی از جاذبهٔ کرامت ارزشی اکتسابی میان انسانهای رشد یافته است: انما المومنون اخوة [الحجرات آیه ۱۰] (جز این نیست که مردم با ایمان بایکدیگر برادرند) در حدیثی بسیار معروف از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«االمومن اخوا المومن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئاً منه و جَدَ الم ذلك فی سائر جسده و ارواحهما من روح واحدة و ان روح المومن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.[1] (مؤمن برادر مومن است و مانند اعضای یک پیکرند [چنانکه] اگر پیکر یک انسان دربارهٔ یکی از اعضایش ناراحتی داشته باشد ، درد آن عضو را در سایر اعضای خود در می یابد.[و بالعکس اگر جامعه ای در یک ناگواری احساس درد نماید هر یک از افراد جامعه همان ناگواری را در خود احساس خواهند کرد] و ارواح همه مؤمنان از یک روح است و قطعاً اتصال روح مومن به روح خدا شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید.)

این اتحاد عالی ترین و با ارزش ترین همهٔ انواع اتحادها است زیرا ناشی از تکاپو و مسابقهٔ اختیاری در وصول به شعاع جاذبهٔ ربوبی است که از قانون نفس‌الامری ملکوتی ناشی شده است.

خطابهای عمومی در قرآن مجید

در آیات قرآنی دو نوع خطابهای عمومی آمده است که از دلائل همان

۱. محمد بن یعقوب کلینی ، الاصول من الکافی ، ج ۲ ص ۱۶۶.

تساوی و وحدت و اتحاد میان انسانها از دیدگاه اسلام است:
نوع یکم - آیاتی است که اشتراک ادیان ابراهیمی (منسوب به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام) را بطور صریح بیان فرموده است:
قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا لله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانامسلمون [1]
(بگو ای اهل کتاب بیایید در یک کلمه مشترک میان ما و شما اتحاد نظر داشته باشیم [و آن اینکه] نپرستیم جز خدا را و چیزی را برای او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر خدایان در برابر الله اتخاذ نکنیم و اگر آنان از این [دعوت به وحدت و اشتراک] رویگردان شدند شما بگویید گواه باشید که ما مسلمانان هستیم).
نوع دوم - خطابهای عمومی تر است که همه مردم را فرا می گیرد و این گروه از آیات بسیار فراوان است، از آنجمله : یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر وانثی و جعلنا کم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم .
(ای مردم ، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبائلی قرار دادیم تا بایکدیگر آشنا و هماهنگ شوید قطعاً باکرامت [و باارزشترین] شما نزد خداوند متعال با تقوی‌ترین شما است).

*****

۱. الانعام آیه ۱۱۵

دکتر محموده هاشمی
اسلام آباد

اقبال شناسان نامدار ایرانی

دامنه شناسائی مقام باعظمت علامه محمد اقبال به عنوان شاعر و فیلسوف شرق در ایران به قدری وسیع گشته است که مردم ایران اکنون وی را شاعر خود محسوب می دارند . بزرگداشت او و روز وفات او را چنانکه شایسته اوست در داخل و خارج از کشور با احترام زائد الوصفی برپا می‌نمایند - اشعار اقبال امروز در ایران زبانزد خاص و عام گردیده و این امر نیز باعث افتخار ایرانیهاست که در اندیشه و افکار اقبال "مشرق " به معنای ایران بکار رفته است . در اشعاری به عنوان "جمعیت اقوامِ مشرق "که به زبان اردو سروده شده ، اقبال پیش بینی کرده است که اگر تهران به مقام ژنو نایل آید یعنی مرکز سیاسی جهان شرق انتخاب شود ، نه تنها سرنوشت جهان شرق بلکه کرهٔ ارض بطور کلّی عوض خواهد شد[1].

اقبال ایران را سرچشمهٔ فرهنگ و تمدن و مواریثِ ادبی و دینی مسلمانانِ منطقه می دانست ، ایران و ایرانیها را بسیار دوست می داشت وقلب او همواره برای جوانان ایران می تپید بدین جهت گفته است :

---

۱. اقبال ، محمد علامه ، کلیات اقبال (اردو) شیخ غلام علی سنز پبلشرز، لاهور، ۱۹۷۳، ص ۱۴۷.

چـون چــراغ لاله سـوزم درخیـابان شـما ای جـوانـان عـجم جـان مـن وجـان شـما
غوطه‌هـا زد در ضـمیرزندگی انـدیشه‌ام تـابدست آورده‌ام افکـار پنهـان شمـا[1]

اقبال در ایران تاسال ۱۳۲۲[2] هـ ش شهرتی نداشت و از شعراء و ادبای ایرانی فقط استاد نفیسی[3] باداشتن دو نامه از اقبال رابطه مستقیم باوی داشته است . مجلهٔ ادبی ارمغان تهران ، هنگام وفات این شاعر مقاله را به زبان فارسی راجع به احوال و آثار وی به چاپ رسانید[4].علاوه براین باآغاز جنگ جهانی دوم و ورود سپاهیان انگلیس سروانی به نام راشد[5]، افسـر ارتبـاط سپـاهیان هندی مقیم تهران که خود شاعر و ارادتمند اقبال بود،پنجمین جلسهٔ یاد بود اقبال را در تهران برگزار کرد .

امّا مقام اقبال در شعر و ادب فارسی ایران تا سـال ۱۳۲۲[6] هـ ش یـا ۱۹۳۳ م یعنی حتی هیجده سال پس از نشر مثنوی اسـرارخـودی هـنوز در محافل ادبی ایران شناخته نشده بود-اولین اشارهٔ مهم درباره این شاعر ضمن افتتاح انجمن فرهنگی ایران آغاز شد و سپس بعد از تأسیس پـاکستـان بـه مناسبت روز اقبال در سفارت جمهوری‌اسلامی‌پاکستـان در تـهران تـداوم یافت-سفارت پاکستان این‌مراسم را درآوریل سال ۱۹۵۰م[7]برپاکرد- ریاست جلسه بعهدهٔ ملک الشعراءبهاربود - وی مقاله ای مـنظوم بـه ایـن منـاسبت خواند و عصر حاضر را خاصهٔ اقبال گفت - در این سخنرانی اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ هـ ش وی از اقبال این گونه ستایش بعمل آورد : " من اقبال را خلاصه و نقادهٔ مجاهدات و مساعی جاودان نهصد سالهٔ غـازیان و عـالمان و ادبـای اسلامی و میوهٔ رسیده و کمال یافتهٔ این بوستان نهصد ساله دانستم و پس از

۱. اقبال ، محمد اقبال ، زبور عجم ، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ص ۵۷.
۲.عرفانی ، خواجه عبدالحمید، رومی عصر ، شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال ، ناشر کانون معرفت، ص، ۱۰۷ .
۳.همان، ص ۱۰۷.
۴.اورنگ ،بهاءالدین ، یاد نامه اقبال ، خانه فرهنگ ایران - لاهور ۱۳۵۸، ص مقدمه (د) .
۵.همان، ص مقدمه.
۶. عرفانی ، رومی عصر ، ص ۱۰۷.
۷.همان، ص ۱۰۷.

ذکر دانشوران و هنرمندان و رجال اسلامی دربارهٔ ممدوح خود چنین گفتم :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت　　واحدی کز صد هزاران برگذشت
هیکلی گشت از سخن گویی بپا　　گفت: کل الصید فی جوف الفرا
شاعران گشتند جیشی تا رومار　　وین مبارز کرد کار صد سوار[1]

در سال ۱۳۲۷ هـ ش رسالهٔ مختصری از مجتبی مینوی دانشمند ایرانی در مجلهٔ ادبی یغما چاپ شد و این کمک مؤثری بود برای شناساندن اقبال ، شعر و افکار او در ایران .

زمانیکه از اقبال و اقبال شناسی در ایران سخن می گوئیم ، نام خواجه عبدالحمید عرفانی ، دانشمند گرامی و اولین وابسته فرهنگی و مطبوعاتی پاکستان در تهران سرفهرست موضوع قرار می گیرد - وی نخستین کسی بود که اقبال را در ایران شناسنده تلاشهای او در این زمینه مورد تمجید و تحسین بسیاری از دانشوران ایرانی قرار گرفت ، سعید نفیسی استاد و دانشمند ایرانی از خدمات گرانقدر او چنین یاد کرده است :

«امروز دیگر دوستداران ادب از پیر و جوان ، زن و مرد در ایران به آثار فارسی علامه اقبال ، شاعر بزرگ و مرد ادب پاکستان ، شب و روز مأنوس اند نام وی بر سر هر زبانی و آثاروی در هر سرائی هست - اقبال اینک در تاریخ ادبیات جای گرفته است وقطعاً در آینده مقام بلندی درمیان سخن سرایان زبان فارسی خواهد داشت - کسانیکه از ادب امروز در ایران باخبرانند ، میدانند که شهرت اقبال در ایران مدیون کوششهای شبانه روزی عرفانی است پیش از آنکه عرفانی به سمت وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی درتهران به کار پردازند، اقبال تنها در نزد چندتن از خواص که با هند و پاکستان روابط خاصی داشتند معروف بود و کوششهای پی در پی و جهدی که عرفانی در راه شناسایی اقبال در ایران کرد این حکیم بزرگ پاکستان را در ایران در اعداد

۱. عرفانی ، عبدالحمید خواجه ، رومی عصر ص ۱۶۰ .
۲.همان، ص ۱۰۷ .

سخن سرایان بزرگ فارسی جای داد[۱]...»

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی در کتاب خود به نام "اقبال ایران" تألیف سال ۱۹۸۶ م درباره تلاشهای مداوم برای معرفی اقبال در ایران به تفصیل سخن رانده است . وی این کتاب را به سال ۱۹۸۹ م به اینجانب هدیه کرد[۲] - روی جلد این کتاب که به زبان اردو نگاشته شده با حروف درشت از قول حضرت آیت الله خامنه ای مدظله‌العالی رهبر جمهوری اسلامی ایران اینطور آورده شده است :

"ایران کااسلامی انقلاب علامه اقبال کا مرهون منت هے[۳]" یعنی "انقلاب اسلامی ایران مدیون علامه‌اقبال است".

علامه محمد اقبال که شاعری انقلابی بود ، جوانان را همواره به انقلاب اسلامی توصیه می کرد و می‌خواست آنان افکار و روحیهٔ اسلامی را سر مشق زندگی خود قرار دهند برای پی گیری راه و روش اسلامی بکوشند و از دسیسه و نیرنگ های غرب فریب نخورند-وضع مسلمانان شبه‌قارهٔ که دریأس و ناامیدی زندگی می‌کردند، اقبال را زجر می‌داد و او با اشعار تشویق آمیزآنان را چنین توصیه می‌کرد :

باخرقه و سجاده و شمشیروسنان خیز	ازخواب گران ،خواب گران ،خواب گران!

ازخواب گران خیز !

مسلمانان شبه قاره سرانجام موفق شدند سرزمینی جداگانه به نام پاکستان بوجود آورند.در ایران نیز انقلاب اسلامی به پیروزی نائل گردید.این مژده را اقبال چندین سال قبل به جوانان ایرانی اینطور داده است :

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب وگل	آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند	دیده ام از روزن دیوار زندان شما[۴]

۱.اورنگ، بهاءالدین، یاد نامه اقبال ، خانه فرهنگ ایران لاهور ۱۳۵۸، ص ۸۴.
۲.نویسنده همین مقاله.
۳.عرفانی ، خواجه ، عبدالحمید ، اقبال ایران ، بزم ردی سیالکوت، ۱۹۸۶، ص روی جلد .
۴.اقبال ، علامه محمد ، زبورعجم ، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ص ۵۷.

دکتر عبدالحمید عرفانی درهمین کتاب[1] دربارهٔ کوششهای خود جهت شناساندن اقبال درایران می‌نویسد که در شهر کویته (بلوچستان) در سال ۱۹۳۱م از طرف وزارتِ آموزش و پرورش به عنوان استاد زبان انگلیسی مأ مأموریت داشت و انجمن ادبی را در این شهر تشکیل داده بود. وی دو سال قبل از تأسیس پاکستان به سال ۱۹۴۵م باحفظ سمت بـه‌شهر مقدس‌مشهد منتقل گردید وبرای ادامهٔ روابط ادبی باایران بزم‌اقبال را در خانهٔ خود منعقد می کرد. موضوع بحث بیشتر اهمیت تاریخی زبان فارسی درپاکستان توسط اقبال بود. ضمن این مباحث دربارهٔ آینده ای درخشان برای ایران به وسیلهٔ اشعار اقبال با آنها به تبادل نظر می‌پرداخت تا اینکه دراواسط سال ۱۹۴۹م پس از آزادی و استقلال پاکستان وی بعنوان نخستین وابستهٔ فرهنگی ومطبوعاتی پاکستان در ایران گمارده شد - دکتر عبدالحمید عرفانی می گوید کـه روی کارت های ویزت خویش اشعار اقبال، مانند "ای جوانان عجم جان من و جان شما" می نوشت و بین دوستان ایرانی توزیع می‌کرد. به این ترتیب اقبال را در جوامع ایرانی معرفی می کرد و ایرانیها پاکستان را به نام پاکستان اقبال می‌گفتند و او را محور مرکز زبان فارسی می پنداشتند.

خانم دکتر کچکینهٔ کاظمی، بانوی دانشمند ایرانی در مقدمه در رومی‌عصر اولین اثر عبدالحمید عرفانی از وی چنین ستایش کرده است:

«در حدود دو سال قبل که با آقای خواجه عبدالحمید عرفانی آشنایی پیدا کردم، من نیز مانند سایر ایرانیان به وسیلهٔ این دانشمند پاکستانی،که محبوبیت خاصی درقلوب ایرانیان دارد،به‌آثار اقبال آشنا شدم[2]».

این بانوی سرشناس به دعوت انجمن بانوان پاکستان به سال ۱۹۵۲ م به پاکستان سفرکرد و ضمن سخنرانی دربارهٔ اقبال اینطور اظهار نظر کرد:

در شعر اقبال تمام زیبایی و رنگینی سبک های مختلف شعر فارسی جمع است ... موقعیکه ما محیط نا مساعد راکه اقبال در آن می زیست در نظر

۱.عرفانی، خواجه عبدالحمید، اقبال ایران.
۲.عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، مقدمه ص (و)، مقدمه بقلم دکتر کچکینه کاظمی.

بگیریم موفقیت او در بکار بردن انواع مختلف و متنوع شعر فارسی مثل یک معجزۀ ادبی و علمی بنظر می رسد .

رباعی ، مثنوی ، غزل و قطعات اخلاقی و فکاهی که در آثار اقبال به آنها بر می خوریم نه فقط ما را بیاد بزرگترین شعراء و عرفا می اندازد بلکه شور و شعف ما را دوباره به عظمت معنوی آنها بیدار می کند .

ولی آنچه بیش از هر چیز اشعار اقبال را دلپذیر و فرح بخش و روح‌انگیز می سازد و بر محبوبیت او می افزاید ایجاز کلام ، اختصار بیان و ابتکار و تنوع سبک و مطالبی است که درآثار او یافت می شود ... سازمان فکری و نظری که اقبال بوجود آورده است زمینۀ نوینی برای حلّ مشکلات اجتماعی و سیاسی و اخلاقی تهیه نموده است ... "[۱]

پس از پایان این مسافرت در مقدمه کتاب (رومی عصر) دکتر کچکینه اینطور اظهار نظر کرد :

" بعد از مراجعت از پاکستان دریافتم که مرحوم اقبال مهمترین عامل ارتباط و پیوستگی بین ملتین ایران و پاکستان که دارای یک نژاد و فرهنگ و ادبیات می باشند بود و خواهد بود و آثار او برای تشدید و تحکیم این روابط بسیار مؤثر بوده است "[۲]

استاد سعید نفیسی که مقدمۀ این کتاب را نگاشته ، از اقبال و عرفانی این چنین سخن گفته است :

"این خورشید فروغ بخش جهانفروز محمد اقبال شاعر بزرگ پاکستان خود وارث نهصد سال سنن ادبی فارسی در هند و پاکستانست - پیش از او صد ها نویسنده و سرایندۀ فارسی زبان در این شبه قاره بزرگ آثار جاودانی از خود گذاشته و نامهایشان در ادب فارسی فروزندگی خاصی دارد امّا محمد اقبال از آن کسانی بود که می بایست دفتر پیشنیان در نوردد ..."

---

۱. عرفانی ،خواجه عبدالحمید ،رومی عصر، ص ۱۵۰ و ۱۵۱-اقتباس از سخنرانی دکتر کچکینه کاظمی.

۲. ایضاً (مقدمه).

با این همه پیوستگی که اقبال و سخن منظوم او با ما و با اندیشهٔ ما و فرهنگ ما دارد جای دریغ است که در زمان ما آثار جالبی که معرف وی و اندیشه وروش او باشد هنوز پدید نیامده است و آنچه نوشته شده مشربه ای و پیالهٔ آبی بیش نیست که تشنگان رابسنده نخواهد بود و بسیاری از تشنگی ها را فرو نخواهد نشاند.

برای این کار می بایست دانشمندی که از همان سر زمین اقبال برخاسته و در آن آب و هوا زیسته و از همان چشمه ها سیراب شده و از همان اندیشه ها الهام یافته است کتابی جامع در معرفی سخن وی به زبان فارسی گرد آورد.

شادم که این وظیفهٔ دشوار را دوست چند سالهٔ من خواجه عبدالحمید عرفانی وابسته مطبوعاتی سفارت پاکستان در ایران بدین روش پسندیده که خوانندگان خود به آن گواهی خواهند داد ...»[1]

فرهنگ نویس معروف و برجستهٔ ایرانی علاّمه علی اکبر دهخدا بی درنگ بعد از تأسیس پاکستان دربارهٔ علامه اقبال اینطور اظهار نظر کرد:

"باید در نظر داشت که هندوستان تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بیگانگان بود و اظهار علاقهٔ مردم هندوستان در آن عصر به زبان فارسی کهنه پرستی و محافظه کاری شمرده می شد.

اقبال قدبر افراشت و توجّه چهار صد میلیون جمعیت هندوستان را به زبان فارسی و گویندگان بزرگ آن از مولوی، فردوسی، حافظ و سعدی تا بابافغانی جلب کرد و نشان داد که رابطهٔ مردم هندوستان به اصفهان و شیراز و تبریز بیش از رابطهٔ آنان به پاریس و برلین و لندن است.

و از همه بالاتر اقبال بیش از هر کس درک کرد که رقیت و بردگی فکری به مراتب خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی است و گفت:

چون شود اندیشهٔ قومی خراب ناسره گردد بدستش سیم ناب
میرد اندر سینه اش قلب سلیم در نگاه او کج آید مستقیم

۱. عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر، مقدمه بقلم استاد سعید نفیسی، ص ب.

پس نـــخستین بـــایدش تـــطهیر فکـــر　　　بـــعد از آن آســـان شـــود تـــعمیر فکـــر[۱]

ادیب و دانشمند سرشناس ایرانی دکتر محمد معین در مقـالهای بـه عنوانِ "اقبال و ایران باستان" از علامه اقبال چنین یاد می کند :

مـــحرم رازیـــم بـــا مـــا رازگـــوی　　　آنـــچه مـــیدانـــی ز ایـــران بـــازگوی

اقبال

"اقبال از عنفوان جوانی با حکمت و عرفان آشنا شد و آرزومند بود حکمت ایران را با مبادی فلسفهٔ جدید اروپا مقایسه کند و نتایجی نو بدست آورد . نخستین تألیف اوکتابی است در ما بعد الطبیعهٔ ایران که آن را به دانشگاه مونیخ اهدا کرد .

علامه اقبال در کتاب فلسفه عجم نیز به فـلسفهٔ ایـران بـیش از اسـلام پرداخته است ...[۲]"

در یاد داشتهای جناب آقای محمد حجازی سخن شناس و نویسنده شهیر ایرانی پیرامون اقبال آمده است که : « من از دکتر اقبال لاهوری که روانش انوشه باد سپاسگزارم که فارسی نغز و افکار بدیع خود کشور دوست و برادر ما راکه بازوال فارسی به راه بیگانگی می رفت دوباره با ما برسر مهر و دوستی آورد » [۳].

جناب آقای دکتر حسین خطیبی محقق و نویسنده به نام ایـرانـی در خطابه ای می نویسید : «مرحوم اقبال بااینکه زبان فارسی را به درس خوانده و درطول عمر پرثمر خویش با اهل زبان معاشرت بسیار نداشت بر اثر همین مجارست وتتبع در زبان فارسی مهارت یافته و توانست دقیق تـرین افکـار عرفانی و مشکل ترین معانی فلسفی و علمی و اخلاقی را درقالب فصیح ترین الفاظ و کاملترین ترکیبات زبان فارسی بریزد [۴]

۱. همان، ص ۱۲۱ – اقتباس از مقاله دهخدا درباره اقبال .

۲. اقبال ، علامه محمد ، رومی عصر، تالیف خواجه عبدالحمید عرفانی . کانون معرفت، تهران، ص۱۳۱ و۱۳۲ .

۳.همان، ص ۱۴۳ .

۴.همان، ص ۱۵۶ .

خانم دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری) استاد سابق تاریخ دانشگاهِ تربیت معلم تهران و اولین فارغ التحصیل دوره دکتری الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران مدت مدیدی در اکادمی اقبال پاکستان به تحقیق و تفحص پرداخته و کتابِ جاویدان اقبال اثر دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال راترجمه و تحشیه نمود . وی چندی نیز سر دبیری مجلهٔ اقبالیات اکادمی از اقبال پاکستان را در شهر لاهور عهده دار بوده است ، در مورد علامه اقبال می نویسد :

"اقبال با کوششی که از پرتو شوق درون و سوزدل داشت ، همه عمر برای ساختن دنیایی از آزادگان ، جهانی که موجب رشک فرشتگان باشد و ذات خداوندی را نیز به حیرت آورد مردانه کوشید :

شاعری زین مثنوی مقصود نیست بت پرستی ، بت گری مقصود نیست

نقش اولیهٔ شعر اقبال بدست دادن واقعیت و سپس اشاره به مسائل اخلاقی و معنوی در انداختن طرح نو بود. وی در شعر خود به نابسامانیهای جهان امروز چه غرب و چه شرق توجه داشت و برای از بین بردن مشکلات این جهان راه های مناسبی پیشنهاد کرد :

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را

"... معاشرت با خاور شناسان بزرگ و مطالعات او در فرهنگ غرب ، او را بر آن داشت که به رموز بسیاری از ادب فارسی و تصوف و عرفان اسلامی واقف گردد و شاید در همین دوران بود که برای بیان نظریات ویژهٔ خویش زبان فارسی رامتناسب تر و کاملتر دانست[1] ..."

یکی از شعرای نام آور و معاصر ایران کریم شهشهایی ، اشعار زیبائی در مدح و مقام اقبال سروده‌وی گوید:

عمری گذشت و دارم برلب ثنای اقبال درایـن رجاکه بویم خاک سرای اقبال

لعل د گرندارد آن قدر و منزلت را کز بهر تکمه باشد زیب قبای اقبال

۱. اقبال، جاوید، جاویدان‌اقبال - زنده رود، جلد چهارم، ترجمه وتحشیه دکتر شهیندخت کامران مقدم(صفیاری)، اقبال اکادمی لاهور، پاکستان، ۱۹۸۷. مقدمه ص ۹ و ۱۰.

افروخت چلچراغی عرفان شرق و بنگر　　گیتی نموده روشن نور و ضیای اقبال

مهندس قاسم شکیب نیا ، دانشمند و محقق ایرانی در مقاله ای به عنوانِ «نگاهی به فلسفهٔ اقبال»، افکار فیلسوفانهٔ علامه اقبال را اینطور منعکس می‌کند :

"... فلسفهٔ خودی و رموز بی خودی علامه محمد اقبال جلوه ای خاص دارد "... به نظر اقبال در درونِ ما عاملی ، نیروئی و یا حقیقتی انکار ناپذیر به نام خوی وجود دارد که هسته مرکزی شخصیت انسان است [۱] و با اندیشیدن و فرو رفتن در عمق وجدان و فطرت به وسیلهٔ الهام مکشوف می گردد – این خودی که جلوه‌ای است از حقیقت مطلق جهان هستی و پرتوی است از ذات لایزال خداوندی ، پدیده ای است مستقل ، صاحب اراده، نیرومند و نیروبخش زنده ، و زندگی بخش که اگر کشف و شناخته شود ، میتواند عامل رشد و تکامل ،شکوفائی ،درخشندگی و شخصیت فرد گردد [۲] صادق سرمد ، شاعر نامدار ایرانی، دربارهٔ اقبال این چنین می گوید :

اگرچه مرد بمیرد بگردش مه و سال　　نمرده است و نمیرد محمد اقبال
حیات صورتش ار طی شده است طی نشود　　حیات سیرتش ار طی شود هزاران سال
بیاد روز بزرگش که روز اقبال است　　درود باد براین بزم و روز فرخ حال

شاعر و ادیب معروف دیگر، آقای دکتر قاسم رسا در قصیده ای چنین سروده است :

سر زد از لاهور درخشان اختری　　آنکه پاکستان همی نازد بدو
خود نه پاکستان که خاک هند را　　خاور اقبال بخشد آبرو
شاعری شیرین کلام و نکته سنج　　عارفی روشن دل و پاکیزه خو

دکترعلی شریعتی،اسلام شناس،ادیب و دانشمند معروف‌ایرانی دربارهٔ اقبال می‌گوید که"شناختن‌اقبال، شناختن اسلام و شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است [۳]."در مقاله‌ای تحت عنوان "ما و اقبال "که در

---

۱. شهشهانی، کریم ، اقبالیات ، شماره فارسی مجله اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۸، ص ۳.
۲. قاسم، شکیب نیا ، نگاهی به فلسفهٔ اقبال – اقبالیات ، ۱۹۸۸، ص ۲۷ و ۳۱.
۳. شریعتی، علی ، ما و اقبال ، آشنا ، شماره هفتم – سال دوم ، مهروآبان ۱۳۷۰، ص ۱۵.

مجلۀ آشنا چاپ شده و در جلسه مؤسسۀ تحقیقی و تبلیغی حسینیۀ ارشاد خوانده شد، چنین گفته است:

"اقبال عنوان یک فصل است ... من وقتی به اقبال می اندیشم علی گونه ای را می بینم، انسانی را برگونۀ علی ، اما براندازه های کمی و کیفی متناسب با استعداد های بشری قرن بیستم.

... اقبال با مکتب خویش واساساً با هستی خود نشان می دهد که اندیشه ایست که در عین حال که به دنیا و نیازهای مادی بشر سخت توجه کرده است امّا بازدلی به آدمی می بخشد که بقول خودش "زیبا ترین حالات زندگی را در شوقها و در تا ملهای سپیده دم و صبحگاه می بیند".

درست یک عارف بزرگ با یک روح زلال فارغ از ماده است و در عین حال مردیست که به علم و به پیشرفت تکنیک و به پیشرفت تعقل بشری در زمان ما بدیده احترام و عظمت نگاه می کند.

... اقبال همه راههای فلسفی و روحی این عصر را با بینش و جهت یابی ایمان و عرفان اسلامی خویش پیموده است و می توان گفت وی یک "مهاجر" مسلمان است که از اعماق اقیانوس پراسرار هند سرزد و تا بلند ترین قله های کوهستان پر اقتدار اروپا بالا رفت ، امّا نماند و به میان ما بازگشت تا ره آورد سفری این چنین شگفت را به ملت خویش ، یعنی به ما ارزانی دارد – و من در شخصیت او می بینم که یکبار دیگر ، اسلام برای نسل خود آگاه و دردمند اما پریشان خویش ، در قرن بیستم " نمونه سازی "کرده است.

یک روح گدازان و پر الهام شرقی را از سر زمین فرهنگ روح و اشراق و دل برگزیده ، اندیشۀ عظیم غرب –سرزمین تمدن و عقل و علم را با همه‌قدرت خلاقیت و پیشرفت– درذماغ اونهاده و آنگاه با سرمایه‌ای این چنین قرن بیستم را شناخته است."[1]

یک اقبال شناسی برجسته دیگر ایرانی دکتر حسین رزمجو در مقاله‌ای به عنوان «عظمت و محجوبیت علامه محمد اقبال لاهوری از دیدگاه ما

---

۱. شریعتی ، علی ، ما و اقبال ، آشنا، شماره هفتم – سال دوم مهر و آبان ، صص ۱۶، ۱۸، ۱۹.

ایرانیان» نظرات خود را دربارهٔ اقبال چنین بیان می کند :

"وقتی که به گلگشت در بوستان شعر اقبال به ویژه غزلیات آکنده از شور و حال او ، مشغول هستیم ، گویی درفضایی معنوی گام نهاده‌ایم که تمامی مظاهر زیبای کائنات ، از آسمان پرستاره باکهکشانهای عظیم ، خورشید فروزان ، ماه تابان ، دریا ، صحرا ، کوه ، جنگل ، رود خانه های خروشان ، شفق و فلق خونفام تا لاله زاران و مرغزارهای خرم با گلهای رنگارنگشان ، یکجا در چشم انداز دیدهٔ دلمان جمع شده‌اند و هر کدام نشانه‌ای است از رمز ورازی که شاعر عارف ما به کمک آنها ، مکنونات ضمیر و نهانیهای دل و روح خود را بر ایمان بازگو می کند ، ما را به خویش به جهان درونیش رهنمون می شود ، اوجمان می دهد و به سرزمین روشنایی ها ، به بهشت خداوند ، عالم فرشتگان و به قلمرو ناکجا آباد ها ، آرمان شهرها ، و به آنچه اندر وهم نیاید ، می کشاند واز خود بی خبر مان می سازد ..."[۱]

دکتر سیّد جعفر شهیدی ، دانشمند بزرگ ایرانی، مقاله‌ای در سمینار تصورات انقلابی اساسی فکر اقبال در لاهور خواند . اقتباسی از آن در زیر آورده می شود :

"او معتقد است که ملّت اسلام چون از کسوت معنوی خود در آمده است رنگ گوهر خود را از دست داده است . اگر بخواهد مجد و شرف و عزتی را که داشت از نو به دست آورد باید دگرگون شود و یا به اصطلاح امروز انقلاب کند و طرح ملتی اسلامی از نو بریزد که :

بیا طرح دگر ملت به ریزیم　　که این ملت جهان را بار دوش است

اقبال با روشن بینی خاصی که از عالمی دیگر بدو افاضه شده بود می دید که این انقلاب روزی تحقق خواهد یافت . در سر زمین او ملتی مسلمان جهد می نماید و امتی جدا از دیگران تشکیل می دهد و نیز از گوشه فکر خود دورنمائی را هم در سر زمین دیگری می دید. و آرزو می کرد که غنچه نهفته او در خاک آن امت هم سر از زمین در آورد و دو امت یکی شود و ملت های

۱. رزمجو ، محمد حسین ، "عظمت و محبوبیت علامه محمد اقبال لاهوری ازدیدگاه ما ایرانیان" مجله دانش شماره ۴۴، ۱۳۵۷، ص ۳۹.

مسلمان سرانجام یک امت شوندوبی آنکه بداند کی و چه امت خواهد بود ...

جسم اقبال امروز درمیان ما نیست که تحقق پیش بینی خود را به بیند امّا روح او از فراز آسمان و شاید هم از گوشه این مکان به ما می‌نگرد لبخند مسرت می زند و شعر انوری ابیوردی را زمزمه می کند :

باش تا صبح دولتش بدمد   کین هنوز از نتائج سحر است [۱]

حسن شاد روان ، محقق و ادیب سرشناس در مقاله ای به عنوان "تحقیقی دربارۀ اقبال شناسی" از علامه محمد اقبال اینگونه سخن گفته است:

... سخن از علامه فقید و فرزانه دوران ، محمد اقبال است ، اقبالی که شهید جستجو است ... او راکه شرف عرفان و بن بامداد فرهنگ و ادب اسلام است بارزترین انکاره حکمت و کاملترین شاخص اندیشه ورزی در راه اعتلای ذهن انسان عصر حاضر می شمارند . شخصیت شگرف این اسطوره پارسا و این آشنای جان جهان را به آسمان روزان بهاران مانند کرده‌اند ، گاه زلال و آبی و شفاف،گاه بغض آلود و ابرآگین و گاه تافته در رگبار غرنده‌باران...

علامه اقبال بی گمان بزرگترین منظومه سرای عرفانی و حکمی همهٔ اعصار و نامدار ترین شاعر شعر فلسفی و مذهبی و غزل پرداز فرهنگ و ادب شبه قاره به ویژه پاکستان است . میراث فرهنگی و عرفانی او که زیور مثنوی و غزل گرفت سالهاست که آبشخور پرسش ها و سرگشتگی‌های انسان است و تعالیم هوشمندانه‌اش آموزنده دانایی ها و توانایی هاست که در پرتو دیوان او می توان در عسرت وپریشانی زمان و تهاجم طوفان ها و تلاطم زمانه خویشتن را آرامش داد ...

اقبال باصدای خاک و آب و آواز رودها و سکوت کوه ها وآهنگ حیات آشنا بود -او عجوبه‌ای بود باز تاب و برانگیخته از روح تاریخی و فرهنگ جهان شمول اسلام که در هنگامه جبّاریت ظلمانی تاریک انگلستان در شبه قاره هند و در سیاه ترین سالهای قرون وسطی از غیبت انسان در زمانه‌اش به فروش آمده و چنان شعله‌ای گداخته و سوزان از آتشفشان آگاهی سر بر کشید

۱.شهیدی ، سید جعفر ، دونکته از اندیشه بلند اقبال ، اقبالیات، شماره فارسی، ۱۹۸۹ م - اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۹ م ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

که دلیرانه به جستجوی جایگاه شریف انسان در نظام الهی و اسلام بمصداق "ولقد کرمّنا بنی آدم" پرداخت که در عصر حاضر بدیع بوده است . اقبال به شخصیت شریف انسان در نظام جهان این چنین می نگرد :

ای فـلک مشت غبـار کـوی تـو	ای تمـاشا گـاه عـالم روی تـو
طـرح عشـق انـداز انـدر جـان خـویش	تـازه کـن بـا مـصطفی پیمـان خـویش
از مـحبت مـی شـود پـاینده تـر	زنـده تـر سـوزنده تـر تـابنده تـر

دکـترمحمد حسـین‌تسبیحی،محقق ایـرانـی و سرپرست‌کتـابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد که سالها درپاکستان زندگی کرده وبیشتر عمر عزیزش را درکتابخانهٔ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان بسربرده درکتاب خود اقبال نامه که بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران منتشر شده، مطلبی ارزنده درباره اقبال آورده است . وی می نویسد : «اقبال به حقیقت کسی است که سالها از عمر پربرکت خود را با بزرگترین اندیشمند جهان اسلام یعنی مولانا جلال الدین رومی (۶۰۲ - ۶۷۴ هـ ق/ ۱۲۰۵ - ۱۲۷۵م) خالق مثنوی معنوی گذرانیده، در هر ذره از آمال و افکار و آرمان های خود به فلسفهٔ عقلی و حکمی او چشم دوخته ... افکار اقبال به دریای پهناوری می ماند که هر روز و هر ساعت می‌توان در امواج دلپذیر آن غوطه زد و مرواریدهای تازه‌ای به دست آورد. پیران ، همانگونه به این نزهت گه خاطر احتیاج دارند که جوانان ، و زنان به همان صورت نیازمند به استفاده از روشنی روان اویند که مردان ، خاصّه که ایرانیان به دلیل انتخاب زبان فارسی به عنوان واسطهٔ اساسی بیـان مـاضی الضمیر و شنیدن و خواندن آنهمه اشعار آبدار و لطیف و نغز به زبان خویش ، باید حق شناسی بیشتری به وی نشان دهند و در هر فرصتی که دست دهد و هر صورتی که میسر باشد در ترویج و تعریف زبان و اندیشه اقبال اهتمام ورزند که هم از این راه به شیوه‌ای مضاعف برخور داری حاصل می آید[۱]».

اندیشه و افکار اقبال ، بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران بیش از پیش مورد توجه ایرانیان قرار گرفت . بسیاری از شعراء نویسندگان حتی

۱. تسبیحی،محمد حسین،اقبال نامه ،منزاپرنتنگ کارپوریشن،اسلام‌آباد،۱۳۷۲، ص - ۱۰ - ۱۲.

زهبران سیاسی و روحانی از اشعار اقبال الهام گرفتند و در سخنرانیهای خود از او تمجید و تحسین فراوان بعمل آورده‌اند. آقای علی اکبر رشاد، معاون پشن پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطاتِ اسلامی ایران در مصاحبه‌ای که بافصلنام دانش[1] داشته است در مورد علامه محمد اقبال این گونه اظهار نظر کرده‌است:

«من فکر می‌کنم که امروز بررسی افکار اقبال، راه چارهٔ مشکلات مسلمانان را باز گو خواهد کرد...در یک کلمه اندیشهٔ اقبال لاهوری آیینهٔ تمام نمای آرمانها، مبانی ارزشها و گرایشهای انقلاب اسلامی است.

رهبران انقلاب اسلامی هم به نظر من از اقبال متاثر بوده‌اند؛ غزل «معجز عشق» امام خمینی (ره) که دربارهٔ ویژگی های نهفته انسان است در لحن و مضمون یاد آور غزل «میلاد آدم» اقبال می باشد ...»[2] برای مثال اشعارِ چند در زیر آورده می شود.

"میلاد آدم"[3] از اقبال

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد — حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور — خودگری، خود شکنی، خودنگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل — حذرای پرد گیان پرده دری پیداشد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر — تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

غزل "معجز عشق"[4] از امام خمینی (ره)

ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد — پیش رندان خرابات چسان رسوا شد
خواستم راز دلم پیش خودم باشد وبس — در میخانه گشودند و چنین غوغا شد
سرخم را بگشایید که یار آمده است — مژده ای میکده، عیش ازلی برپا شد
گویی از کوچهٔ میخانه گذر کرده مسیح — که بدرگاه خداوند بلند آوا شد
معجز عشق ندانی تو زلیخادانند — که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد

۱. دانش، شماره ۴۴، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴ به بعد.
۲. ایضا
۳. اقبال، علامه، پیام مشرق، طبع سیزدهم، ۱۹۷۱م، ص ۹۷.
۴. دیوان امام، چاپ ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۸۹.

حضرت آیة اللّه العظمی سیّد علی خامنه ای مدظله‌العالی، رهبر انقلاب اسلامی در جلسهٔ تجلیل از اقبال مقاله‌ای را به عنوان "اقبال درمیان ما"خواندندکه در مجلهٔ آشنا ، شماره هفتم مهروآبان سال ۱۳۷۱ هـ‌ش چاپ شد . اینک اقتباساتی چند از این مقاله را در زیر نقل می کنم :

"باید صادقانه عرض کنم،امروزکه این جلسه واین تجلیل از اقبال عزیز را درکشور مان مشاهده می‌کنم، یکی از پرهیجان ترین و خاطره انگیز ترین روزهای زندگی من است .

آن شرار درخشنده‌ای که درتاریکی روزهای سیاه اختناق،یاد ، شعر نصیحت و درسش نومیدی را از دل ما می زدود و آینده یی روشن را در برابر چشمان ما ترسیم می کرد ، امروز مشعل فروزنده ای است که خوشبختانه نظر ملت ما را بخود جلب کرده است .

مردم ماکه نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، متأسفانه خیلی دیر با اقبال آشنا شدند . وضعیت خاص کشور ما (بویژه سلطه سیاستهای منحوس استعمار همزمان با آخرین سالهای زندگی اقبال ، درکشور محبوب او ایران) موجب شد که اقبال هرگز ایران را نبیند ...

امروز "جمهوری اسلامی " (که آرمان اقبال بود) در کشور ما تحقق پیدا کرده است . اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می‌برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را بزرگترین خطر می‌دانست و لذا با همه توان وسیع خود به ریشه کن کردن این علف هرزه در خون و ذات انسان (بخصوص انسان مسلمان شرقی) همت گماشته بود . او اگر امروز زنده بود ، می توانست ملتی را ببیند که بر روی پای خود ایستاده و سیراب از سرمایه های ارزشمند اسلامی خود و متکی به خویش و بی اعتنا به زیورهای فریننده غربی و نظام ارزشی غرب می باشد و قدر تمندانه زندگی می کند و هدف می آفریند و با حرکت در راه آن هدفها،عاشقانه می تازد و خود را درون چهار دیواری قومیت و ناسیونالیسم و وطن پرستی، زندانی نمی کند . از بزرگترین آرزوهای اقبال که در سراسر آثار ارزشمند او مشهور است ، همین بود که بتواند چنین ملتی را در اینجا ببیند و بنده خوشحالم که بحمداللّه ما

آرزوی اقبال را در محیط خود برآورده می‌بینیم و اکنون نیزاین فرصت را پیداکردیم (اگرچه اندکی دیر)تا به معرفی این شخصیت متفکر بزرگ و این مصلح عظیم‌الشان دوران معاصر و انقلاب و مبارز خستگی ناپذیر بپردازیم و او را به‌ملت خود معرفی کنیم... از برادران و خواهران خواهش می کنم اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سالها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است در اینجا حرف بزنم ، تاقدری در این مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان حق عظیم او را بر خوداداکنم ...

اقبال از شخصیهای برجستهٔ تاریخ اسلام و آنچنان عمیق و متعالی است که نمی توان تنها بریکی از خصوصیتها و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود. اگر ما اکتفاکنیم به اینکه بگوئیم اقبال یک فیلسوف و یک عالم است حق او را ادا نکرده‌ایم اقبال بی شک یک شاعر بزرگ است و از بزرگان شعر به حساب می آید ...

... شعر فارسی اقبال هم ، بنظر من از معجزات شعر است. ما "غیر پارسی پارسی گوی" در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم ، اما هیچیک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی ، خصوصیات اقبال را داشته باشند .

...اگرانسان بخواهد بعضی ازمضامین را که اقبال دریک بیت گنجانده است بازبان نثربیان کند،نمی‌تواند و مدتی باید زحمت بکشیم تا یک بیت راکه او به آسانی بیان کرده است به‌فارسی و به نثر(که زبان خود مان هم هست) در بیاوریم و بیان کنیم.

... من از آقای مجتبوی به خاطر اشعاری که از اقبال خواندند ، متشکرم و خواهش می کنم شعر اقبال را زنده کنید ، چون بهترین معرف اقبال ، شعر اوست و هیچ بیانی غیر از اشعار او نمی تواند اقبال رامعرفی کند .

اقبال مصلح و آزاد یخواه بزرگی است و با اینکه مقام و مرتبت اقبال در آزادیخواهی و اصلاح اجتماع بسیار مهم است ، نمی توان فقط اقبال را یک مصلح اجتماعی خواند چون در همین شبه قاره از معاصرین اقبال کسانی (اعم از هندو و مسلمان) جز و مصلحان اجتماعی هند به حساب می آیند که

اغلبشان را می شناسیم و آثار شان موجود و مبارزاتشان معلوم است ...[۱]
... برای اقبال فقط مسئلهٔ هندنیست ، بلکه مسئلهٔ دنیای اسلام و شرق است. مثنوی "پس چه باید کردای اقوام شرق" نشان می دهد که نگاه نافذ اقبال چگونه به تمام دنیایی که در زیر ستم زندگی می کند و نیز برهمه اطراف دنیای اسلام توجه دارد اگر به اقبال یک مصلح اجتماعی هم بگوئیم حقیقة همه شخصیت اقبال را بیان نکردهایم و من کلمه و تعبیری راکه ما بتوانیم اقبال را با آن تعریف کنیم،نمی یابم . بنابراین شما ببیند این شخصیت و عظمت و عمقِ معنا در ذات و ذهن این انسانِ بزرگ کجا و شناخت مردم ما از او کجا ! انصافاً ما از شناخت اقبال دوریم !...
...اقبال متعلق به ما و متعلق بهاین ملت و این کشور است... دردیوان اقبال موارد زیادی هست که نشان میدهد او از هند ناامید شده (دست کم از هند زمان خود) و متوجه ایران است .او میخواهد شعلهای را که برافروخته است ، در ایران سربکشد و انتظار دارد در اینجا یک معجزهای بشود . این حق اقبال به گردن ماست و ما باید این حق راگرامی بداریم . امیدواریم خدای متعال به ما توفیق بدهد تا بتوانیم سهم خود را در حق بزرگ اقبال بر امت اسلامی جبران و ادا کنیم .[۲] "

آنچه در این پژوهش از نظر خوانندگان و سروران گرامی گذشت نمونهای است از سوز و گداز و عشق به اقبال، شاعر پاکباز و پاک نهاد ، پارسای فرزانه و یگانهٔ دوران فرهنگ و ادب پرور بزرگ تاریخ اسلام که روانش جاوید و جاودان باد .

*****

۱. آشنا - سال دوم شماره هفتم - مهر و آبان ۱۳۷۱ هـ.ش «اقبال درمیان ما »از رهبر معظم انقلاب اسلامی - حضرت آیة الله خامنه ای - صص ۶ و ۷
۲. ایضاً.

محمد تقی جمشیدی
سرکنسول جمهوری اسلامی ایران – لاهور

همبستگی مسلمانان

در اندیشهٔ جهان وطنی اقبال

در اواخر اوت سال ۱۹۹۶م. فاجعهٔ کشتار شهر "میلسی"، و چندی بعد فاجعه‌ای بزرگتر در مسجد الخیر شهر "مولتان" رخ داد. این فجایع صد در صد ضد اسلامی که خاطرهٔ کشتار مسلمانان مسجد الخلیل بدست صهیونیستها در رمضان سال ۱۹۹۵ را زنده می کند، بسیار تکان دهنده و سزاوار نکوهش اند. کشتار مسلمانان نماز گزار در مسجد نمی‌تواند کار مسلمان باشد. افزون بر این فجایع، چند مورد دیگر ترور و کشتار فرقه‌ای در ماههای اوت و سپتامبر بویژه در ایالت پنجاب، گهوارهٔ تمدن اسلامی شبه‌قاره و خاستگاه "اقبال" بزرگ را نیز نباید فراموش کرد.

بهرحال این رویدادهای تلخ آنهم در کشوری که به برکت تعالیم قرآن، نام مبارک اسلام و اندیشه های انقلابی علامه اقبال رحمة‌الله‌علیه بوجود آمده، مرا به این اندیشه واداشت که طرح "وحدت اسلامی از دیدگاه اقبال"، در این شرایط بیش از هر چیز دیگری برای مردم موحد پاکستان بایسته است. چون هر بعد از ابعاد فکری و اعتقادی، و هر گوشه از دیدگاههای عمیق وی برای جهان تشنهٔ ارزشهای اسلامی و انسانی معاصر، همانند گنجینه ای بسیار ارزشمند و چشمه‌ای جوشان است که همگان باید برای آدم شدن یا آدم ماندن از آن

برخوردار و سیراب شوند.

جهان اسلام که در نخستین رویا رویی خود با غرب مهاجم و غارتگر در آغاز سدهٔ هفدهم میلادی ، مقابله ای ارزشی و اعتقادی داشت ، در سال‌های پایانی سدهٔ نوزدهم و آغازین قرن بیستم ، به رنگ باختگی و ضعف و فترت کشیده شده بود. در آن زمان ، شبه‌قارهٔ هند بیش از پیش دچار تفرقه وتشتت گردیده بود ، عصری که با اوج قدرت مسلمانان در شبه قاره ، ایران ، و عثمانی فاصله زیادی نداشت.

شکوفایی استعدادها و قابلیت های بسیار درخشان "اقبال" هم در این دوره و زمانه است. آن فرزانه و فیلسوف انقلابی و اندیشمند ، با تمام قامت از ارزشهای اسلام دفاع کرد و اندیشهٔ اتحاد اسلامی سید جمال الدین اسد آبادی رحمة‌الله‌علیه را تازگی و دگرگونی بخشید.وی در حالی که نور ایمان محمدی در دل ، سخن و ذوالفقار علی علیه‌السلام در کام و نیام ، علم سلمان و جسارت ابوذر علیهماالسلام را در سر و سینه داشت ، از همه استعدادها و توانایی های خود برای همبستگی ، کامیابی و سرافرازی مسلمانان بهره جست.

مبارزهٔ او با ارزشهای مادی غرب ، و دفاع از ارزشهای اسلامی در حالی صورت گرفت که بسیاری از فرهیختگان کشورهای اسلامی ، خود باخته ، غربزده و مجذوب فرهنگ بیگانه شده بودند و شمار اندکی هم که سعی در حفظ هویت ملی و فرهنگ اسلامی داشتند ، بیش از هر چیز بر ملیّت و ناسیونالیسم تکیه و تاکید می‌کردند. "سید حسن تقی زاده " در ایران نمونه خود باختگان دستهٔ اول بود که راه نجات از عقب‌ماندگی را سرتا پا غربی شدن می دانست. در دسته دوم باید از کسانی مانند "شیخ عبدالحمید بن بادیس " الجزایری ، " سعد زغلول " مصری و " دکتر محمد مصدق " ایرانی نام برد که بیش از هر چیز برای ارزشهای فرهنگی و ملی اصالت قائل می شدند.

باتوجه به این آرا ودیدگاه ها ، دیدگاه اقبال در زمینهٔ وحدت اسلامی ، در برابر دیدگاه متفکران فریفتهٔ غرب، کاملاً بدیع و بی همتا است.چون او

هرگونه ارزش،اعتبار، اصالت ، افتخار ، و برتری را تنها به اسلام ، تقوا ، اتحاد اسلامی ، و امت واحده داد و "وحدت اسلامی "مهمترین موضوعی است که در شاهکارهنری خود، اسرار خودی و رموزبیخودی - که باهم اسرار و رموز نامیده‌می شوند-به‌آن پرداخت.

اقبال در مثنوی اسرار خودی با آرای فلسفی ، سیاسی و اجتماعی ، علل عقب ماندگی و ضعف جامعه اسلامی را آشکار می کند و خداشناسی و خداباوری ، متابعت از شریعت محمدی ، و آزادگی و آزادمنشی را جنبه های کمال " خودی "می نامد و برای خودآگاهی ، بخود آمدن ، خودشناسی و بدنبال آن خداشناسی ، به مهمترین اصل اسلامی یعنی تقوا و پرهیز از گناه می‌پردازد و سروری و رهایی از بردگی و بندگی دیگران را در "تسلط بر نفس" می‌داند :

هر که برخود نیست فرمانش روان
می شود فرمان پذیر از دیگران[1]

از دید اقبال ، " خود " یا " فرد " سنگ بنای وحدت است. او میکوشد که اسرار و رموز خودی یعنی اطاعت و بندگی از خدا ، پرهیز از گناه ، استواری ایمان ، خود باوری ، و توجه به اصول را آنچنان در فرد فرد امت اسلامی تقویت کند که هر یک چون دژی خلل ناپذیر در برابر مفاسد اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی بایستند. انسانی که اقبال طرح و توصیف می کند جز خدا هیچکس را بنده نیست ، جز خدا پناهی ندارد و توکلش تنها بر او است. پس این " خود " هم استوار و پولادین است و هم روحانی ومعنوی :

ناکس از فرمان پذیری کس شود — آتش ار باشد ز طغیان خس شود
هر که تسخیر مه و پروین کند — خویش را زنجیری آیین کند
... قطره ها دریاست از آیین وصل — ذره ها صحرا ست از آیین وصل
...نفس تو مثل شتر خود پرور است — خود پرست و خود سوار و خودسرست
مرد شو، آور زمام او بکف — تا شوی گوهر اگر باشی خزف

۱. اسرار و رموز، ص ۴۲

... تـا عصـای "لا اله" داری بـدست — هـر طلسم خوف را خـواهی شکست

هـر کـه حـق بـاشد چـو جـان انـدرتنش — خـم نگـردد پـیش بـاطلِ گـردنش

خـوف را در سـینهٔ او راه نـیست — خـاطرش مـرعوب غـیر الله نـیست[1]

انسانِ اقبال با این خودآگاهی و خودسازی ، جانشین و خلیفهٔ خدا در زمین می‌شود. این انسان روحانی و این فولاد آبدیده، در برابر الله خاضع و خاشع، به مؤمنان رحیم و مهربان ، در برابر دشمنان خدا و دین خداگردن فراز و شکست ناپذیر است:

نایب حق در جهان بـودن خـوش است — بر عناصر حکمران بـودن خوش است

نـایب حـق هـمچو جـان عـالم است — هسـتی او ظـلّ اسـم اعـظم است

... ذات او تـوجیه ذات عـالم است — از جـلال او نجـات عـالم است

... زنـدگی را مـی کـند تـفسیر نـو — مـی دهـد ایـن خـواب را تـعبیر نـو[2]

منظومهٔ رموز بیخودی متمّم اسرار خودی در راستای ارتقای توانایی های اجتماعی و فرهنگی امت اسلامی است. در این چکامهٔ زیبا، اقبال اولین اصل اسلامی یعنی "توحید" را پایهٔ "وحدت اسلامی " قرار می دهد:

لا اله سرمـایهٔ اسـرار مـا — رشـته اش شـیرازهٔ افکـار مـا

حـرفش از لب چـون بـدل آیـد هـمی — زنـدگی را قـوّت افـزایـد هـمی

...شـعله اش چـون لاله در رگهـای مـا — نـیست غـیر از داغ او کـالای مـا

... ما مسلمـانیم و اولاد خـلیل علیه‌السلام — از "ابـیکم"[3] گـیر اگـر خـواهی دلیـل

... اصل ملت در وطـن دیـدن کـه چـه؟ — بـاد و آب و گـل پـرستیدن کـه چـه[4]

"نبوت" نیز که دومین اصل اسلامی پذیرفته شده از سوی همهٔ مسلمانان است ، بستر اصلی عقیده و باور اقبال دربارهٔ "وحدت بین الملل اسلامی " قرار می گیرد. در این مقوله اقبال به پوچی و بیهودگی انسانهای غیر مسلمان اشاره

۱.همان ، صص ۴۱ و ۴۲

۲.اسرار و رموز ، صص ۴۴ و ۴۵

۳.قرآن کریم ، حج : ۷۸ :« مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»○ کیش پدرتان ابراهیم است . او پیش از این شما را مسلمان نامید.

۴.اسرار و رموز ، صص ۸۹ و ۹۰

و مجد و عظمت و قدرت را در وحدت و ایمان اسلامی می داند:

از رسالت در جهان تکوین ما	از رسالت دین ما آیین ما
از رسالت صد هزار ما یک است	جزو ما از جزو ما لاینفک است
... ما ز حکم نسبت او ملتیم	اهل عالم را پیام رحمتیم
... قلب مومن را کتابش قوت است	حکمتش حبل الورید ملت است
دامنش از دست دادن مردن است	چون گل از باد خزان افسردن است
... از رسالت هم نوا گشتیم ما	هم نفس هم مدعا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود	پخته چون وحدت شود ملت شود
زنده هر کثرت زبند وحدت است	وحدت مسلم ز دین فطرت است [1]

افزون بر این، در رموز بیخودی موارد مهم دیگری مانند: رهبری روحانی، وضع قانون اساسی، و آرمانهای امت اسلامی را مطرح می کند و برای احداث بنایی محکم و استوار بنام "امت واحدهٔ اسلامی"، جمع، امت و مصالح و منافع بلند مدت و فنا ناپذیر مکتب اسلام را اصل قرار می دهد، از این رو در اسرار خودی که اهمیت را به "خود" و پرورش "خودی" داده، در رموز بیخودی برای وحدت مسلمانان و عظمت اسلام، "خود"ها را در جمع کلی امت اسلامی ذوب می کند:

از حجاز و چین و ایرانیم ما	شبنم یک صبح خندانیم ما
... امتیازات نسب را پاک سوخت	آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکی است	اوست جان این نظام و او یکی است
... هستی مسلم تجلی گاه او	طورها بالد ز گرد راه او [2]

اقبال با این همه شور و شیدایی برای بازگشت به خویشتن اسلامی، خود در حد اعلای حذاقت و استادی مجهز به علوم نیز هست و باانزوای مسلمانان و عدم برخورداری آنها از علوم و فنون هم بشدت مخالف، و بر این باور است که بشر باعلم تنها نمی تواند جهان را درک و بر مسائل و مشکلات

---

۱. اسرار و رموز، ص ۹۷ و ۹۸
۲. همان، ص ۲۴

غلبه کند ، و زهد خشک و شیدایی و تزکیه نفس هم به تنهایی ره بجایی نخواهد برد ، اما همداستانی علم و ایمان معجزه گر است:

علم مسلم ، کامل از سوز دل است
معنی اسلام ، ترک آفل است [۱]

او در ترسیم و تشریح امت واحده اسلامی نه تنها اعتقادات و باورهای اسلامی را در حد اعلا توصیف می کند ، بلکه تمام مسائل و مشکلات زمان خویش و حتی آیندهٔ جهان اسلام را می بیند و پیش بینی می کند. با توجه به اهمیت موضوع، سرفصل های عمدهٔ دیدگاه اقبال در قبال وحدت امت اسلامی را که امروز مصائب بزرگ جهان اسلام زاییدهٔ عدم تحقق آنها است ، مرور می کنیم.

۱. عظمت و مجد اسلام

ترسیم عظمت اسلام در کلام اقبال آنچنان جذبه انگیز، عاشقانه و افتخار آفرین است که بدون شک اتحاد مسلمانان شبه قاره و پیدایش کشور پاکستان در نقشهٔ جغرافیای سیاسی جهان را باید مولود آن دانست . ستایش وی از دوران مجد و عظمت اسلام بگونه‌ای متعهدانه است که هر مسلمان غیرتمندی را از یادآوری آن دوره های شکوهمند به احساس غرور و سربلندی وا می دارد. او بادیدی ژرف و واقع بینانه سرچشمهٔ همهٔ علوم و معارف و پیشرفتهای علمی جهان معاصر و همچنین آبشخور معنویت و نور را از اسلام می داند:

عصر نو از جلوه ها آراسته / از غبار پای ما برخاسته
...عالم از ما صاحب تکبیر شد / از گِلِ ما کعبه ها تعمیر شد
... در دل حق سرّ مکنونیم ما / وارث موسی و هارونیم ما
... ذات ما آیینهٔ ذات حق است / هستی مسلم ز آیات حق است [۲]

۱.همان ، ص ۶۵
۲. اسرار و رموز ، ص ۷۲

و یا:

حق ترا بران تر از شمشیر کرد ساربان را راکب تقدیر کرد
بانگ تکبیر و صلوت و حرب و ضرب اندر آن غوغا گشاد شرق وغرب[1]

۲. بحران تفرقه

اقبال پراکندگی و تفرقهٔ جهان اسلام را بیش از هر چیز معلول خود کامگی، رفاه طلبی، بی ایمانی و نوکری بسیاری از حکام کشورهای اسلامی در برابر قدرتهای خارجی از سویی، و بی توجهی به خدا و خود محوری فقها و علما از سوی دیگر می داند. او درعین حال صفا و ایمان و مروت را در بین توده های مردم مسلمان می بیند:

بی خبر از سرّ دین اند این همه اهل کین اند، اهل کین اند این همه
خیر و خوبی بر خواص آمد حرام دیده ام صدق وصفا را در عوام[2]
در جهان تخم خصومت کاشت است خویشتن را غیر خود پنداشت است
سازد از خود پیکر اغیار را تا فزایند لذت پیکار را
... یک فلک را صد هلال آورده است بهر حرفی صد مقال آورده است[3]

همچنین در پاسخ به تبلیغات زهر آلود مستشرقان مغرض که اسلام را دینی خشن خوانده‌اند، قلب مسلمان را مالا مال از عشق می دانند و با تاکید همیشگی بر خدا محوری انسان مسلمان، انگیزهٔ هر حرکت و اقدام او را رضای خدا می شمرد:

طبع مسلم از محبت قاهر است مسلم از عاشق نباشد کافر است
... قرب حق از هر عمل مقصود دار تا ز تو گردد جلالش آشکار
صلح شر گردد چو مقصود است غیر گر خدا باشد غرض، جنگ است خیر
گر نگردد حق ز تیغ ما بلند جنگ باشد قوم را ناارجمند[4]

۱. پس چه باید کرد، ص ۳۴
۲. جاوید نامه، ص ۲۰۲
۳. اسرار و رموز، صص ۱۶ و ۱۷
۴. همان، صص ۶۰ و ۶۱

بدبختانه عافیت جویان اجنبی غلام، که اعمال و رفتارشان ضد اسلام و وحدت اسلامی است و اقبال از آن ها به "روح جعفر" تعبیر می کند هنوز هم فراوانند، همان جعفری که قیام مقدس و ضد استعماری قهرمان ملی مسلمانان شبه قاره یعنی تیپو سلطان را در آستانهٔ پیروزی و بیرون راندن مهاجمان انگلیسی، به شکست کشانید:

کی شب هندوستان آید بروز ... مُرد "جعفر"، زنده روح او هنوز!
... "جعفر" اندر هر بدن ملت کُش است ... این مسلمانی کهن ملت کُش است
... از نفاقش وحدت قومی دو نیم ... ملت او از وجود او لئیم
... الامان از "روح جعفر" الامان ... الامان از جعفران این زمان [1]

۳. اتکای به خدا و پرهیز از کمک بیگانگان

عصر اقبال، زمان شروع مصرف گرایی و تجمل پرستی در جهان بود. کشورهای صنعتی که به برکت تجارت آزاد، تسخیر دریاها، استعمار و چپاول ملتها و فنون تازه، ثروتهای فراوانی به چنگ آورده بودند، زمینه های پیدایش جوامع تجملی و مصرفی را هم فراهم کردند. از این رو کشورهای اسلامی که از سویی دچار عقب ماندگی و فقر علمی شده بودند، از سوی دیگر به تقلید از غرب، گرفتار مصرف گرایی و تجمل شدند و حرکت شتابان دیگری را به سوی وابستگی و اسارت آغاز کردند.

اقبال برای بیدار کردن شعور و فطرت اسلامی مردم به آنها نهیب می‌زند که از نیاز، وابستگی و اتکای به بیگانه پرهیز کنند و تنها از سرمنشاء قدرت هستی یاری طلبند، و حتی اگر زیر آفتاب سوزان از تشنگی در حال مرگ هستند از خضر هم آب نخواهند:

ای فراهم کرده از شیران خراج ... گشته ای روبه مزاج از احتیاج
... فطرتی کو بر فلک بندد نظر ... پست می گردد ز احسان دگر
... همت از حق خواه و با گردون ستیز ... آبروی ملت بیضا مریز

۱. جاوید نامه، صص ۱۴۴ و ۱۴۵

... ای خنک آن تشنه کاندر آفتاب / می نخواهد از خضر یک جام آب [1]

او در جای دیگر با الهام از تربیت اسلامی قویا" از مسلمانان می خواهد که اندیشهٔ نادرست و ویرانگر "ناتوان بودن" را از ذهن و اندیشه و روح خود پاک کنند و توانمندی دشمن خویش را فضل الهی بدانند، چرا که مقابله با دشمن قوی، همّت بلند و ارادهٔ استوار را بدنبال دارد :

فارغ از اندیشهٔ اغیار شو / قوّت خوابیده ای بیدار شو

سنگ چون بر خود گمان شیشه کرد / شیشه گردید و شکستن پیشه کرد

ناتوان خود را اگر رهرو شمرد / نقد جان خویش با رهزن سپرد

تا کجا خود را شماری ماء و طین / از گِلِ خود شعلهٔ طور آفرین

... هر که دانای مقامات خودی است / فضل حق داند اگر دشمن قوی است

کِشت انسان را عدو باشد سحاب / ممکناتش را برانگیزد ز خواب [2]

در این زمان ما بچشم خویش دیدیم که امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه شکوه پوشالی ابر قدرتها را شکست و فرمود که آنها هیچ غلطی نمی کنند، و بزرگترین شان را "شیطان‌بزرگ" نامید. از این نام بسیار تحقیر آمیز که امام آن را از بستر اندیشه و فرهنگ اسلامی گرفت و بکار برد، چند نکته را می توان استفاده کرد :

۱. امام، قدرت دشمن را شیطانی توصیف کردند، نه انسانی و ارزشمند.
۲. اطلاق " شیطان" بدین منظور است که همگی از مراوده و نزدیکی به آن بپرهیزند، چون اجتناب از شیطان از صفات انسان مومن است.
۳. مسلمانان باید با شیطان برخوردی قاطع داشته باشند، و به خواست های او پاسخ "نه" بدهند.
۴. این نامگذاری به اندازه ای رسا و بجا بود که در فرهنگ نبرد خداپرستان با شیطان ماندگار شد.

۱. اسرار و رموز، صص ۲۶ و ۲۷
۲. همان، ص ۵۲.

۴.پیوستگی دین و دنیا

از دیگر مسائل جهان اسلام پذیرش اندیشه غربی ، جدایی دین از دنیا و امور مذهبی از امور سیاسی و دنیوی است. این اندیشه اگر دربارهٔ مسیحیت خرافی قبل از رنسانس با کتاب های گوناگونی که بنام انجیل داشت، درست باشد ، نمی تواند در همه جا و همیشه بکار رود.با این همه اکنون می بینیم که در اثر القائات غرب،بسیاری از دول اسلامی دین را از سیاست جدا می‌دانند. این تصور نادرست هم موجب جدایی مردم از دولت های خود شده و هم جدایی دولت های اسلامی از یکدیگر و ایجاد چندگانگی در بین امت واحده را در پی داشته است. اقبال دردمندانه در رابطه با یکی از کشورهای اسلامی که به گمان درستی اندیشهٔ جدایی دین از دولت به میراث عظیم تاریخی و فرهنگی خود پشت کرده و از خود بیگانه شده ، اشاره می کند و می‌نالد:

بدن را تا فرنگ از جان جدا دید — نگاهش ملک و دین را هم دو تا دید
کلیسا، سبحهٔ پطرس شمارد — که او با حاکمی کاری ندارد
بکار حاکمی مکر و فنی بین — تن بی جان و جان بی تنی بین
خرد را با دل خود همسفر کن — یکی بر ملتِ ترکان نظر کن:
«به تقلید فرنگ از خود رمیدند — میان ملک و دین ربطی ندیدند»[1]

کلام اقبال در بارهٔ «وحدت اسلامی » آنچنان فطری و عاشقانه است که حتی رنگ حماسی بخود می گیرد و ضعف ظاهری مسلمانان را نیز عین قدرت می‌شمارد:

گرچه رفت از دست ما تاج و نگین
ما گدایان را بچشم کم مبین[2]

و اتحاد این گدایان را نیرویی بزرگ می داند که قدرتمندان را بریز می‌کشد:

گدایان چون به مسجد صف کشیدند
گریبان شهنشاهان دریدند

---

۱. زبور عجم ، ص ۹۵
۲. اسرار و رموز ، ص ۷۲

در این بیت ، اگر گدایان را مردم کوچه و خیابان بدانیم ، گویی اقبال داستان پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر بزرگترین قدرت منطقه ای را سروده است.

می توان باقاطعیت گفت که اقبال به ایران توجهی عمیق داشت وبیش از هرجا، مردم این کشور را شایستهٔ تحول بزرگ وحدت می دانست. بی جهت نیست که بزرگترین شاهکارهای اسلامی،ادبی و سیاسی خودیعنی شیرازه و چهار چوب"وحدت اسلامی"را با نام‌های اسرار خودی ورموز بیخودی بزبان فارسی نگاشت.اشاره‌به کلام وی در رابطه باشرارهٔ عشقی که اندیشهٔ اش در دل ایرانیان زده ، این روابط دو جانبه را نشان می‌دهد:

نوای من به عجم آتش کهن افروخت

عرب ز نغمهٔ شوقم هنوز بی خبر است[1]

شواهد توجه به ایران در سخن اقبال بسیار زیاد ، و آوردن همهٔ آنها اطاله کلام است ،که با توجه به اهمیت امر تنهابه یادآوری پیش بینی وی دربارهٔ، ظهور امام خمینی قدس‌سره به عنوان ناجی بزرگ ،ونیز ابراز آرزوی وی برای تبدیل شدن "تهران" به "ژنو"کشورهای اسلامی بسنده می‌کنیم.

بهرحال پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز که تنها سی و دو سال بعد از استقلال پاکستان روی داد ، مرهون یکپارچگی مردم و تمسک آنها به قرآن و سنت و ولایت و رهبری واحد و قاطع حضرت امام خمینی قدس‌الله‌نفسه‌الزکیه بود که شاهکار سیاسی - اجتماعی دیگری را در سرزمین مورد علاقهٔ اقبال رحمة‌الله‌علیه آفرید و بار دیگر در ابعادی بسیار گسترده‌تر نام اسلام و یاد شکوه و عظمت گذشتهٔ آن را در ملتهای اسلامی زنده کرد، و موج حرکت آفرین عصر حاضر شد.

*****

۱. پیام مشرق، ص ۱۱۹

عالم قدس

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم — خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانیست — روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم — دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟ — که در سراچهٔ ترکیب، تخته‌بند تنم

اگر ز خون دلم بوی شوق می‌آید — عجب مدار، که همدرد نافهٔ ختنم
طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع — که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم»

حافظ (قرن هشتم)

گلی از گلستان ادب پارسی

دکتر سید محمد اکرم شاه
رئیس بخش اقبالیات-لاهور
(مترجم : بشارت میرزا)

نظری به اندیشه های اقبال، گوته و حافظ

شاعران بزرگ شرق و غرب هر چند از لحاظ زمان و مکان و دین و مذهب و نژاد بایکدیگر بسیار تفاوت دارند ولی در اندیشه های آنان گهگاه همسوئی و همفکری قابل ملاحظه ای وجود دارد . بهترین گواه این دلیل ، کتاب پیام مشرق اقبال می باشد که در جواب دیوان غربی ، اثر گوته ، سروده شده است . اقبال در این خصوص می گوید :

صبا به گلشن و یمر سلام ما برسان — که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

گوته و اقبال هر دو بشدت تحت تأثیر رویدادهای تاریخی عصر خود قرار داشتند. گوته از نابسامانی سیاسی عصر خود متنفر و نگران بود . بعد از شکست ناپلئون و زوال فرانسه بیشتر کشورهای اروپا دچار ترس عجیبی شدند. سر بازان روسیه در آلمان سرگرم تاراج بودند بنا بر این ، وضعیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی این کشورها دستخوش نابسامانی جدی شده بود . گوته بویژه از این آشفتگی فرهنگی رنج می برد و نگران آینده فرهنگی ملت های اروپایی بود. لذا در یک نامه می نویسد در نتیجهٔ سرنوشت بد فرانسه ، روسیه اکنون بشکل یک کشور بزرگ در آمده است که با اعمال و شیوه‌های خشونت آمیز و استبداد بیرحمانه خود اروپای متمدن و فرهنگ انسان دوستانه آن را به خطر انداخته است . در این سوی جهان ، در شبه قاره نیز ، عصر اقبال هم عصر استعمار و اضطراب و آشوب است . بویژه دوران

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) تصویر هولناکی از چپاول ها، آدم‌کشی ها و جهان سوزی ها را جلوی چشمان مردمان این خطه ارائه می دهد. درست درهمین زمان اقبال جواب دیوان شاعر غرب را داشت می نوشت.
در سال ۱۹۱۹ م در یک نامه به سید سلیمان ندوی می نویسد:
«فعلاً من جواب یک شاعر غرب را می نویسم که تقریباً یک نیمه آن را نوشته‌ام»

روشن می شود که اقبال کتاب پیام مشرق را در زمان جنگ اول جهانی آغاز نموده بود. صرفا دیوان غربی گوته سرودن پیام مشرق را باعث نشده بود. یک رنگی اوضاع دردناک و رنج آور هم علتی بود که در یک زمان اقبال و گوته با آن روبرو شده در نتیجه هر دو شاعر حساس را در غم نوع انسان به گریه در آورده بود. گوته و اقبال هر دو به عنوان فریاد رسان ملت های خویش در برابر عصبیت ملی و وطن خواهی عمل نمودند. چراکه عصر آنان، دوران آغازین ملت گرایی بود و نتایج دردناک آن را هر دو فیلسوف در یافته بودند. گوته در دسامبر ۱۸۱۴ میلادی در یک نامه نوشت.
«من می خواهم این دیوان را به شکل یک آئینه یا «جام جهان نما» در بیاورم و در این کتاب شرق و غرب را در کنار یک دیگر نشان دهم»
در ماه مه ۱۸۱۵ در یک نامه نوشت:
آرزو و منظور من این است که شرق را به غرب، ماضی را به حال و ایرانی را به آلمانی نزدیک کنم و مردم این مناطق را با افکار و عادات و رسوم یکدیگر آشنا کنم.
«شرق و غرب مال خداوند متعال است و همچنین شمال و جنوب. گوته، برای این مفهوم بزرگ یک «ادب جهانی» را در نظر گرفت، هر چند دراین ضمن، با فرهنگ ملت های گوناگون و اختلافات مذهبی بین آنها آشنا شد. باوجود این وی در سرتا سر دیوانش براین نکته اساسی تاکید کرد که:
«اندیشه و فرهنگ شرق و غرب از همدیگر جدا نیست. باید این دو بخش جهان بهر صورت ممکن، به همدیگر نزدیک شوند».
گوته برای به وجود آوردن این «ادب جهانی» براین مهم پای فشرد که «باب ادب باید کاملاً باز باشد تا شعرای بزرگ شرق مثل حافظ و سعدی هم در این

حلقه شامل شوند. او به دانشمندان تاکید می کرد که آنها باید خود شان را در مرز های ملیت مقید نکنند. این چهار چوب ها را بشکنند و برای همه انسانها در همهٔ سرزمینها قایل به احترام باشند.

قسمت عمده ای از فکر اقبال نیز شامل جهاد و مبارزه علیه تصورات و اعتقادات پست ملت گرائی است . وی انسان را به احترام انسان دعوت می‌کند.

در جایی می نویسد :

فقط یک نوع از وحدت اعتبار دارد و آن وحدت نوع انسان است که از وحدت رنگ و نژاد و زبان بالاتر است . تا این لعنتهای جمهوریت کذائی ، و این ملیت گرایی ناپاک و این ملوک الطوایفی نجس و ذلیل پاره پاره نشوند ، انسان از لحاظ عمل خود قایل به اصول "الخلق عیال اللّٰه" نمی شود ، تا ملیت گرایی جغرافیایی و امتیازات رنگ و نژاد از بین نروند ، انسان یک زندگی مرفه‌الحال و باسعادت نخواهد داشت و معنی الفاظ با شکوه ، اخوت و مساوات و حریت بوقوع نخواهند پیوست .

آدمیت احترام آدمی — باخبر شو از مقام آدمی
بنده عشق از خدا گیرد طریق — می شود بر کافر و مومن شفیق
کفر و دین راگیر درپهنای دل — دل اگر بگریزد از دل وای دل

اقبال و گوته هر دو خالی از کینه و مبلغ و مفسر "وجدان جهانی" بودند. هر دو اسلام را دین جهانی و جاودانی اعلام می کردند. گوته برای رفع کینه غرب از اسلام ، در کلام خود "دیوان شرقی و غربی" جابجا اسلام را ستوده و ستایش کرده است :

«معنی اسلام این است که امور و اراده‌های خود رابه خداوندبسپاریم،ما همه مسلمان هستیم و مسلمان می‌میریم»

درباره قرآن می گوید :

«بعضی ها قرآن را قدیم و بعضی ها حادث فکر می کنند . من این راز را نمی‌دانم و نه می خواهم بدانم .. چون من اعتقادم این است که قرآن کلام خداوند تعالی است و برای مسلمان این قدر دانستن بس است.»

گوته در منظومه خود «نغمه محمد(ص)» اسلام را دینی جامع و کامل و

پویا معرفی می کند که دامنش از غبار کهنگی پاک است و می تواند به اقتضای جدید تر جوامع آینده بشری را بسازد. گوته در این منظومه تمام مذاهب را در برابر اسلام محدود می بیند. وی معتقد است که اسلام قید و بند های رسوم کهن را شکست و امتیازات مال و زر و رنگ و نسل را نابود ساخته فرق بین بنده و صاحب را از بین برده و انسان را به سوی اصول مساوات و آزادگی سوق داده است. اقبال این منظومه را با نام «جوی آب» بنحواحسن ترجمه کرده است:

دریای پرخروش زبند و شکن گذشت	از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را	از کاخ و شاه و باره و کشت و چمن گذشت
بیتاب و تندوتیز وجگر سوزوبیقرار	در هر زمان بتازه رسید از کهن گذشت

اقبال می‌نویسد که «گوته» بعنوان یک نیروی‌آموزش گر، درباره اسلام اظهارنظر کرده به ایکرمن گفت: "دیدی در این عیبی وجود ندارد، هیچ نظامی و هیچ انسانی نمی تواند از این پیشی بگیرد."

گوته و اقبال هر دو از فضای مادی غرب که دور از روحانیت است تنفر شدیدی دارند. آن محیط غیر طبیعی بویژه برای اقبال قابل تحمل بود؛ لذا از اروپا گریخت و مجبور شد تا در سرزمین روشن و پر روح مشرق زمین پناهنده شود. در تایید این حقیقت "هائنا" می گوید:

«دیوان غربی» مبین این امر است که غرب از روح ضعیف و سرد خود بیزار شده از سینه مشرق نور و حرارت را می طلبد.»

در ضمن گرایش به شرق در ۱۸۱۴ م گوته در پیش گفتار دیوان خود به نام «هجرت» نوشت:

«شمال، مغرب، و جنوب پراکنده و آشفته است ... تخت و تاج از بین می‌روند و پایه های دولت های سلاطین می لرزند، تو از این دوزخ بگریز و به‌شرق دل انگیز رو بیار تا باد خنک روحانیت برتوبوزد، بیا که من هم رهرو این راه هستم. تا در فضای پاک شرق گم بشوم. بیا که من هم رهرو جهان شرق هستم تا در آنجا درکنار شبان ها، زندگی پاکیزه و تمیز بسر برم.»

«ای حافظ! در این راه دور و دراز و در نشیب و فراز های این وادیها هر کجا نغمه های آسمانی تو همراه من است و موجب تسکین دل من است. ای

حافظ مقدس! من آرزویم این است که من در سفر و حضر هر کجا (که تو هستی) باتو بمانم»

در اینجا، متاسفانه نمی توان آنگونه که علامه اقبال ماده گرایی غرب را مورد نکوهش قرار داده است، به آن پرداخت و آن را ذکر کرد از سوی دیگر، باید اشاره نمود که هر دو شاعر بزرگ از ادبیات فارسی بی اندازه تحت تاثیر قرار گرفتند. حافظ شیراز شاعر مطلوب هر دو است. گوته همواره با حافظ عشق می ورزید. به گفته بیل سوشکی:

«در نغمات بلبل شیراز گوته عکس خود را می بیند. او گاه گاهی این احساس را هم دارد که شاید روحش در زمانی در جد حافظ در مشرق زمین زندگی کرده است.»

جادوی فلسفه حافظ بر اقبال موثر نشد ولی از اعجاز کلام و سبک حافظ علامه اقبال بسیار تحت تاثیر قرار گرفت. وی در اعتراف به این حقیقت در نامه ای می نویسد:

«وقتی که من در رنگ حافظ هستم روح حافظ در من حلول می کند.»

در «پیام مشرق» اقبال غزل های متعددی به نام «می باقی» در پیروی حافظ سروده است که از لحاظ زبان و بیان کاملاً در رنگ حافظ غرق است. او البته بطور خاص در این ضمن کوشش کرده است چون او جواب گوته را داشت می نوشت که عاشق و مرید و مجذوب حافظ است؛ و کلام حافظ را مثل ابدیت عظیم می شمرد.

حافظ،گوته و اقبال هر سه در زمان‌های آشفته و پراضطرابی متولد شدند که درآن اخلاق مردم‌پست و اراده‌ها سست و محدود شده و مکر وریا رسمیت یافته بود. لذا هر سه بر چنان محیطی شدیداً انتقاد کرده‌اند. گوته برای تسکین قلب خود به شرق رو آورده است. حافظ در گوشه چمن نغمه می‌سراید؛ البته اقبال با این آتش مثل خلیل مبارزه می کند.

اقبال و گوته هر دو شاعر فیلسوف هستند. اقبال گوته را بانام «حکیم حیات» یاد کرده است. او خودش نیز «حکیم حیات» است. برای ظاهر ساختن استعدادهای مخفی زندگی انسان هر دو شاعر متفکر وجود شیطان را لازم می شمارند. کمال حسن فطرت انسان به نظر گوته بدون شیطان ممکن

نیست . وقتی که فاوست شیطان را توبیخ و ملامت می کند ، شیطان در جواب می گوید :

«ای فرزند بیچاره زمین ! بدون کمک از من تو چطور می توانستی روز های زندگی را بسر می بردی ؟ سامان لوازم سوزوساز و ذوق وشوق را از کجا می‌آوردی ؟ اگر من نمی بودم تو این کره ارض را خدا حافظی گفته فرار می‌کردی و در غارهای کوه زبون و زار می گردی یا مثل جغدبرسنگی نشسته کاه را می ماسیدی ». در شعر اقبال این مضمون مکرر آمده است . او برای رشد و تکامل خیر ، شر را لازم می شمارد . می گوید :

مزی اندر جهان کور ذوقی   که یزدان دارد و شیطان ندارد

در مکتب اقبال زندگی زد وخورد و مبارزهٔ پشت سرهم است .

موسی و فرعون و شبیر و یزید   این دو قوت از حیات آید پدید

اقبال و گوته هر دو بر ارتقای مداوم زندگی اعتقاد دارند . گوته این خیال را در منظومه خود «خلدنامه» اظهار داشته است . اقبال ترجمه جالب و آزاد آن را به نام «حور و شاعر» نامید . شاعر در بهشت بدین سبب از حور اعتنا نمی‌کند که او همیشه در پی چیز نو و تازه ای است .

چون زندگی در هر زمان با نیازهای عوض شده روبرو شده خودش را می‌نمایاند .

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروی   تپدآن زمان دل من پی خوب ترنگاری

ز شرر ستاره جویم زستاره آفتابی   سرمنزلی ندارم که بمیرم از قراری

برمبنای این مناسبت علامه اقبال توافق بین خودش و گوته را در پیام مشرق چنین اظهار دارد :

او از افرنگی جوانان مثل برق   شعله من از دم پیران شرق

او چمن زاده چمن پرورده ای   من دمیدم از زمین مرده ای

او چو بلبل در چمن فردوس گوش   من به صحرا چون جرس گرم خروش

هر دو دانای ضمیر کائنات   هر دو پیغام حیات اندرممات

هر دو خنجر صبح خند آئینه فام   او برهنه من هنوز اندرنیام

*****

ادب امروز

ایران

علی موسوی گرمارودی
ایران

«دیدار»، عنوان مطلبی است که به عنوان نمونهٔ نثر معاصر (بعد از انقلاب) در شماره ۳۴ فصلنامه آشنا به چاپ رسیده است. نویسندهٔ آن، آقای علی موسوی گرمارودی، چهرهٔ آشنائی است که نیازی به معرفی ندارد. وی از شاعران و نویسندگان معاصر ایران است که شعر وی در طی سه دههٔ اخیر برجستگی خاصی درمیان آثار شعرای معاصر برخوردار بوده است.

«دانش»، این مطلب را به عنوان نمونه ای از «ادب امروز ایران» در این بخش پیش روی شما خوانندهٔ عزیز قرار می دهد.

دیدار

با اینکه امسال نمایشگاه جهانی کتاب، دیر تر از سال پیش برگزار شد اما هوا، بهاری و مطبوع بود.

هر روز برای ناهار ونماز به میهمان سرای اداری نمایشگاه می رفتم که دوستان من آن را اداره می کردند. آن روز هم، دو بسته بزرگ کتاب داشتم و از دورترین سالن فروش کتابها به همان محل برای نماز و ناهار می رفتم. بسته‌های کتابی که در هر دو دست داشتم سنگین بود و راه تا محل استراحت و ناهار، نسبتاً دراز.. اما نگاه مردم، از بسته های کتاب، سنگین تر بود.

شناخته بودن برای خلق الله مشکل است. نمی توانی مثل همه راحت، بدون تحمل نگاه مردم، هر چند از سر مهر ونگاهی مخملی باشد - کار خود

را انجام دهی....

همیشه هم تنها نگاه بالبخند آشنایی یا تکان دادن دست و سر، از راه دور نیست. گاهی جلوتر می آیند، امضاء می خواهند، سئوال مـی کـنند، از برنامهٔ شب دوشین یا پرندوشین تو در تلویزیون یا رادیو تعریف می‌کنند، یا به اصرار و ابرام می خواهند کمک کنند و از سر بزرگواری بسته هائی که در دست داری ، برای تو و به جای تو حمل کنند و...

هرچه بگویی من هزار بار به دستهای مهربان شما بوسه می زنم، مـن «که» باشم؟ که شما بزرگواران ، بار مرا بردارید،افتخار من دربار کشی برای شما مردم است که از میانتان صدها هزار شهید چون فهمیده هـا و شـهدای جنگ برخاسته اند، اما مگر گوش نجابت ومکرمت و بزرگواری ، به این حرفها بدهکار است...؟

به همین روی ، در مجامع عمومی ،کمتر آفتابی می شوم امـا آخـر از کتاب و فرصت بسیار خوب نمایشگاه جهانی ، که نمی توان گذشت...

هر طور بود ، خود را با بسته ها به داخل بخش اداری افکندم و آنقدر احساس «خلاصی » می کردم که اول نفهمیدم ، نسبت به روز پیش ، تغییراتی مختصر ، پیش آمده است... از جمله دو سه برادر ، با « بی سـیم » جـلو در شیشه‌ای ایستاده اند.

یکی شان ، خواست که به من چیزی بگوید ، آن دیگری که لابد مقام بالاتری داشت با ابرو به او اشاره ای کرد و او کنار رفت و من سلامی کردم و همان مقام بالاتر با مهربـانی و لبـخند بـرادرانـه گـفت :« آقـای گرمـارودی بفرمایید»، و با همین کلام ، بسته ها را از من گرفت ،کنار در ، روی هم گذاشت . خود من هم هر روز همین کار را می کردم یعنی بسته های کتـاب را کنـاری می‌گذاشتم و بعد موقع رفتن، کارگری را صدا می کردم تا باگاری دستی که در نمایشگاه فراوان بود همراه من تا محل پارک ماشین بیاورد.

نمی دانم همه شاعران اینقدر بی حواسند یا تنها من این طورم ؟ تقریباً همواره «دوزاری ام » دیر می افتد ، راست می گویم.

مثلاً بارها دوستان یا اقوام از من می پرسند:

«هیچ تغییری در ما ،نمی بینی ؟»

من با شگفتی به آنان می نگرم و می گویم:

«نه ، چطور مگر ؟!»

بعد از مدتی ، تازه با توضیح آنان در می یابم که مثلاً لباس نو خریده‌اند یا به سلمانی رفته و موی سرشان را خیلی کوتاه کرده اند و یا ...

از کودکی ، سر به هوا بوده ام...

می گویند: بو علی سینا وقتی در کودکی بـه مکـتب مـی رفت ، نـظر مکتب‌دار را با استعداد و هوشمندی خود جلب کرده بود و طبعاً مورد توجه و لطف بیشتر او واقع می شد ، به حدی که مورد اعتراض کودکان دیگر و سپس اولیاء آنها قرار گرفته بود.

سرانجام هم ، یک روز اولیاء کودکان به مکتب دار پیغام دادند که :

ما اغلب از اعیان شهریم و علاوه بر مقرری ماهانه ، هدایای فراوان هم به تو می دهیم ، ولی تو ، به پورسینا که اعیان زاده هم نیست، بیش از همه توجه می کنی...

مکتب دار یک روز همهٔ آنان را به مکتب خانه دعوت کرد تا سبب این توجه را بازگوید ... هنگامی که اولیاء کودکان هـمه آمـدند ، مکـتب دار، بـه کودکان که هر یک تشکچه ای در مکتب بـرای خـود مـی داشت و روی آن می‌نشست ، می گوید :

بروید بیرون ، بازی کنید و تا شما را فرا نخواندم ، نیایید.

بعد ، در حضور پدران ، زیر تشکچهٔ هر یک از کودکان ، یک «آجر نظـامی» گذارد، و زیر تشکچهٔ بو علی ، یک ورق کاغذ پوست.

بعد ، باز کودکان را به مکتب فرا خواند.

کودکان ، بازگشتند و هر یک بر تشکچهٔ خود نشستند بی هیچ واکنشی ا اما پورسینا ، به محض آنکه می نشیند، به وارسی تشکچهٔ خود می پردازد و پیوسته به سقف مکتب نظر می افکند . مکتب دار می پرسد:

تو را چه می شود؟

پور سینا پاسخ می دهد:

جای من تغییر کرده است ، یعنی یا سقف قدری پایین آمده، یا جای من قدری بالاتر رفته است ! بدین ترتیب ، مکتب دار حکیم ، به اولیاء کودکان ، نشان داد که سبب توجه بیشتر او به پورسینا ، هوشمندی و دقت بیشتر اوست.

اما اگر بنده در همان مکتب خانه می بودم و مکتب دار بیچاره ، نه تنها «آجر نظامی» که اگر «بلوک سیمانی » هم زیر تشکچه من می نهاد ،می رفتم راحت ، روی آن می نشستم و هرگز در نمی یافتم.

در محل ناهار خوری نمایشگاه هم، طبق معمول ، اصلاً در نیافتم که چرا امروز ، جلو در چند برادر « بی سیم» به دست ایستاده اند. خود آنان هم توضیحی ندادند. همین که یکی از برادران مرا شناخته بود ، کسی مانع ورود من نشد. تنها بسته های کتابها را از من گرفتند و گوشه ای گذاشتند.

پس بی خیال ، مثل هر روز ، رفتم به اطاق کوچک پذیرایی که بی درنگ بعد از همین اطاق ورودی بود ، اما... به محض ورود، دیدم رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای ، درست روی صندلی روبرو نشسته اند. از مجموع ۵ یا ۶ نفر همراهان ایشان ، آقای محمدی گلپایگانی رئیس محترم دفتر رهبری و آقای مهندس همدانی، مدیر کل روابط عمومی را شناختم.

ده سالی می شد که معظم له را از نزدیک زیارت نکرده بودم.

در دورهٔ اول ریاست جمهوری و در زمانی که همه از من به جرم بنی‌صدری بودن می رمیدند و حتی در اداره ای که کارمند رسمی آن بودم، جوی ایجاد کرده بودند که مجبور شدم خانه نشین شوم، معظم له دستور دادند امور فرهنگی دفتر ریاست جمهوری ، به من واگذار شود ، و من تا آمدن آقای حجتی کرمانی ، انجام وظیفه کردم ، من هرگز آن بزرگواری ومکرمت را فراموش نخواهم کرد. حالا پس از سالها دوباره در خدمت ایشان بودم.

با تلطفی پدرانه احوال پرسی می کنند. بر خلاف آنچه در تصویرهای تلویزیونی به نظر می رسد ، تکیده وحتی اندکی لاغرند، و چنان در دسترس و

در عین وقار ، فروتن ، که تو باور نمی کنی ، روبروی فرمانده کل قوا و رهبر کشور نشسته ای.

من با اغتنام فرصت ، از کسانی که در این مدت مدید ، به هنگام شرفیابی خصوصی شاعران ، مرا از قلم انداخته اند، گله می کنم ، و ایشان با شگفتی سبب را از رئیس دفتر محترم خود می پرسند. آقای محمدی گلپایگانی به عرض ایشان می رساند که برنامه ریزی این کار هیچگاه با دفتر رهبری نبوده است، و می گوید ، از این پس ، پی گیری خواهد کرد که چنین نشود.

چند دقیقه ای به اذان مانده است و همه منتظرند تا اذان گفته شود و نماز را به امامت مقام رهبری بخوانند.

بعد از اذان، همه به دنبال معظم له ، از دری در سه کنج اتاقی که در آن نشسته ایم ، به نماز خانه می رویم.

چون حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را به «جهر» یعنی با صدای بلند نمی‌توان خواند، از شنیدن صدای گرم و ملکوتی امام جماعت ، محروم شدیم.

این جمله را سالها پیش ، از عبد اللطیف الزبیدی ، نویسنده و شاعر تونسی ،[فعلاً مقیم دوبی] شنیده بودم که می گفت : من عاشق صدای ایشان به هنگام قرائت نماز ، هستم.

خوشتر آن باشد که سر دلبران　　　گفته آید در حدیث دیگران

زبیدی ، سالهای اول انقلاب ، در ایران بود ، و خطبه های عربی نمازهای جمعه را از فارسی به عربی ، ترجمه می کرد. فارسی ، بلکه ادبیات فارسی را بسیار خوب می داند. کتاب جالبی در مورد مولوی به زبان عربی دارد و حتی در کتاب بسیار شیرین دیگرش «فرائد أبی الزبائد» با آنکه ، صرفاً در زمینهٔ ادب و طنز عربی است ، اما آثار علاقه و آشنائی او با ادبیات فارسی ، در این کتاب نیز کاملاً هویدا است.

مجموعهٔ برگزیده ۲۶ شعر من ، از جمله شعر «خط خون» را با نام «قم»،

أعثر علی کلمة» یعنی : برخیز، واژه ای پیدا کن. قصد دارد اگر بانی پیدا شود در دوبی زیر چاپ ببرد. موسیقی ایرانی را بسیار خوب می شناسد و تالیف ارزشمند چاپ نشده ای هم در این زمینه دارد.

این مرد ، چنان که گفتم، می گفت : من عاشق صدای ایشان به هنگام قرائت نماز،هستم.او، نام دستگاه موسیقیائی آن صدای روحانی را نیز، ذکر می کرد.

***

پس از نماز، همه در خدمت ایشان برای صرف ناهار به نیم طبقه بالاتر رفتیم . ضمن صرف غذا ، من عرض کردم:

«پیش از ریاست جمهوری حضرتعالی ، از روانشاد سید الشعراء امیری فیروزکوهی یک روزکه در خدمت ایشان ، سخن از شناخت غزل بود، شنیدم که می گفت : بعد از مرحوم ادیب توسی ، کسی را «شعر شناس تر» از جناب خامنه ای ندیدم»

این سخن را در جلسهٔ سه شنبه ها می فرمود که سالهای دراز ، در منزل آن روانشاد تشکیل می شد و با حضور افرادی چون : روانشاد استاد بوذری خوشنویس مشهور ، دکتر اسماعیل رضوانی ، استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی ، دکتر رعدی آذرخشی ، دکتر ماحوزی ، آقای مسعود امیری فیروزکوهی ، خانم شهلا امیری فیروزکوهی ، خانم دکتر امیر بانو امیری فیروز کوهی (هر سه از فرزندان استاد) ، خود بنده، آقای نوروزی ، گاهی حسین آهی ، و این اواخر به ندرت استاد روانشاد محمود منشی کاشانی و برخی دیگر که در خاطرم نمانده اند.

فرمودند : «خدا رحمت کند استاد امیر را ، آن مرحوم پیش از انقلاب از دوستان من بود ، بعد از انقلاب هم با وجود اشتغال فراوان گاهی به او تلفن می‌کردم ، و او هم همین طور برای احوال پرسی و گاهی برای رفع مشکلی از کسی - تلفنی ، یا به وسیلهٔ نامه - با من تماس می گرفت. وقتی رئیس جمهور شده بودم ، یک رباعی سرود و همراه با نامهٔ تبریک برای من فرستاد:

ای خامنه ای ، خامه و دستور مبارک — بر اوج قضا باقلم نور ، مبارک
جمهور خلایق همه رو سوی تو دارند — جمهوری تو ، بر همه جمهور مبارک

اما از دکتر رعدی نام بردید، از او تعجب می کنم که با آن که در آن جلسه ای که گفتید ، همواره با مرحوم امیری ، مأنوس بود ، چگونه صریحاً «حق ستیزی» می کند و در جایی می نویسد که :« امیری با انقلاب و افراد انقلاب ، میانهٔ خوبی نداشت».

بعد فرمودند : « در دیوان امیری دیدم که غزلی به نام شما سروده بود ، چیزی از آن را به یاد دارید ؟»

عرض کردم: آن غزل را ، آن روانشاد در پاسخ به قصیدهٔ اخوانیه من ، سرود، مطلع آن قصیدهٔ من چنین است:

فیروزباد ، کوه دماوند و کر درش — کاستاده چون امیری در پیش لشکرش

(کردر = دره، زمین پشته پشته ، بیابان)

آنگاه دو سه بیت از غزل امیری را که در خاطر داشتم ، خواندم ،از جمله دو بیت مربوط به خود را :

شعرگرم تو«امیر» از دم «گرمارودی» است — ورنه در گفته تو، این همه تاثیر نبود
«علی» آن شاعر علوی که علو سخنش — آنقدر بود که در عهده تقریر نبود

***
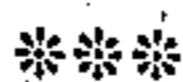
پس از صرف غذا، ایشان و همراهان به دیدار غرفه های بخش عربی تشریف بردند ، ومن به بخشهایی از نمایشگاه که ندیده بودم، شتافتم و در راه انگار از خوابی شیرین ، چشم گشوده بودم... و هنوز بوی پیرهن یوسف در فضا بود... (اردیبهشت ۱۳۷۴، تهران)■

*****

ساقی میخانه
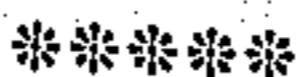
ای پادشه خوبان بازآکه دلم خون شد — بی روی تو ای ساقی میخانه پر از خون شد

دل بی تو بجان آمد ای مهر سعادت زا — گلها همه بی رنگ و گلشن همه غمگون شد

در تیره شب هجرت ای یوسف کنعانی — غم در دل محرومان یکباره صد افزون شد

در روضه رضوانی یادی زرفیقان کن — احول دل من گو کاندر غم تو چون شد

ای میر همه مجلس ، وی گوهر یزدانی — بی در بدخشانت محفل همه شبگون شد

تنهایی و تنهایی، روح همه تنهایی — بی روح تو ای تنها ، تنها همه محزون شد

بر هر چه نظر کردی بر کوه و دمن، دریا — از حسن نظر گویم عالم همه مه گون شد

گفتی که گرفتار خال لب یارم من — باز آکه گرفتار خال لبت افزون شد

این استن حنانه از هجر تو می گرید — محراب عبادت بین از هجر تو در خون شد

احوال نظافت را باری تو مپرس از من — از فرط غم هجرت گویم که دگرگون شد

عزیز نظافت

رساتر از فریاد[1]

به بهانه انتشار کتاب آوازهای خاموش (مجموعه داستان)

نوشته محمد عزیزی

در یک تقسیم بندی کلی ، ادبیات دوگونه است. ادبیات گذرا که جنبهٔ سرگرم کنندگی آن بر دیگر جنبه ها می چربد و هرچه هست پوستهٔ بیرونی آن است و زودتر از آنکه پایان یابد ، فراموش می شود . اما ، چیزی که به ما می‌دهد ، یکی پر کردن اوقات بی کاری و دیگری لذت است البته اگر اثر ادبی مورد نظر زیبایی بایسته را داشته باشد.

در مقابل ، ادبیات تاویل را داریم که شاید نام دیگرش ادبیات اندیشه باشد. این گونه از ادبیات که در زیر پوستهٔ بیرونی آن ، لایه های درونی مستقر است، دست کم دو هدف را دنبال می کند : لذت و فهمیدن.

مجموعه داستان آوازهای خاموش از ادبیات نوع اخیر به شمار می رود. از آنجا که کتاب یاد شده از تازه ترین کتاب های داستانی است که در سال جاری (۱۳۷۶) منتشر شده و نیز بنا به دلایلی که در پی می آید ؛ بررسی کوتاهی روی آن انجام گرفته که علاقه مندان را به خواندن آن فرا می خوانیم.

زاویهٔ روایت

در چهار داستان از هشت داستان مجموعه ، از منظر اول شخص یا «من راوی» استفاده شده است و در بقیهٔ داستانها از دید دانای کل به زبانی دیگر در داستانهای «در انبوه مه» ، «کاروان سرگشته»«مسافر» آمیزه ای از اول شخص

---

۱. این مقاله عیناً از کیهان ، شماره ۱۶۰۵۰ ، ص ۱۰ برداشت شده است.

و سوم شخص - و «لحظه های هجران» - آمیزه ای از اول شخص و سوم شخص و در داستان « آوازه های خاموش » اول شخص.

تو گفتی نویسنده ، دوربینی را در جایی کار گذاشته که فقط خودش می‌تواند از دریچهٔ آن ماجراها و حوادث را ببیند و برای ما بازگو کند در بقیه داستانها ، دوربین در میدانگاهی کار گذاشته شده و همه می توانند از دریچهٔ آن بیرون را تماشا کنند. در داستان هایی که روایت از زبان اول شخص روایت می شود توانایی قلم بیشتر است و نویسنده بهتر و قوی تر توانسته به لایه های درونی و پستوهای تاریک و ناپیدای روح و ضمیر آدم ها بخزد و راز مکنون آنها را بگشاید . این به نوعی همان سفر درون است . با انتخاب این منظر ، نویسنده نوع نگاهش و میزان معرفت و شناختش را به نمایش می گذارد.

اساساً زاویه روایت اول شخص و تک نگاری از ابزارها و عناصر داستانی ای هستند که به وسیلهٔ آن اندیشه ها ، آمال و آرزوها و هزارتوهای ناشناختهٔ درون آدمی کشف و افشا می شود .

روشن است که انتخاب این دیدگاه و زاویهٔ نگاه اتفاقی و سلیقه ای نبوده و نیست بلکه در ارتباط با موضوع و پیام داستان و اساساً در خدمت داستان است. به یاد بیاوریم که اگر « عزیزی» داستان کوتاه « در انبوه مه» را از منظر سوم شخص (دانای کل) روایت می کرد ، تصویر ها و لحظه پردازی ها و حالات و آنات شخصیت اصلی داستان کشف و بیان نمی شد و در صورت بیان به دل نمی نشست و باور پذیر نمی شد و حقیقت مانندی آن زیر سؤال می رفت. همین طور اگر داستان «گردباد» از زبان اول شخص (من راوی) روایت می شد به دلیل محدودیتی که در این زاویهٔ دید وجود دارد. این همه اطلاعات بیرونی سترون و عقیم می ماند و خواننده یا شنونده از درک و لذت درک آن محروم می ماند.

بنابر این ، گزینش زاویهٔ روایت یکی از تمهیدات اساسی نویسنده است و استفادهٔ بجا و یا نابجای آن در استحکام و سستی داستان نقش دارد و نویسندهٔ «آوازهای خاموش» در این مورد موفق بوده است.

اما در داستان «لحظه های هجران » در انتها ، روایت از زبان راوی اصلی

«معصومه» بریده می شود و می افتد به زبان شخصیت دیگر داستان یعنی «بی‌بی نسا» که البته جای شگفتی و تأمل دارد.

شخصیت پردازی

در دنیای داستان های عزیزی، هنوز زن به مثابه با ارزش ترین، کاراترین و در عین حال مظلوم ترین نیمهٔ پیکرهٔ اجتماع قلمداد می شود . در تمام داستانهای کوتاه این مجموعه زن یا شخصیت اصلی است و یا اگر هم شخصیتی محوری به حساب نمی آید در ارتباط تنگاتنگ و دوشادوش شخصیت اصلی به نحوی که بی وجود و حضور وی انگار خشت های داستان روی هم بند نمی شوند ، پیش می رود.

زن های داستانهای این مجموعه، دست هایی مردانه ، چهره هایی استخوانی و آفتاب سوخته ، شجاعتی زبانزد ، عفتی معصومانه ، سایه‌ای پدرانه و با همه این نشانی های مذکرانه ، عاطفه ای مادرانه دارند. جامعیت شخصیت ها،بویژه شخصیت های زن در داستانهای عزیزی مثال زدنی است. شخصیت ها با توانایی لازم از عهدهٔ وظایف شان برآمده اند . آنجا که باید مهرورزی کنند به اندازهٔ لازم مهربانی کرده اند نه بیشتر و نه کمتر ، آن چنان که ساختگی و کلیشه ای جلوه کنند و آنجا که قهر و کین پیشه کرده اند در حد معمول و معقول بوده و طبیعی جلوه کرده اند.

*

داستان از یک نظر مانند ساختمان است. پی و پایه دارد. طرح و نقشه دارد. اسکلت دارد. درو پیکرونمای بیرونی و درونی دارد. کلمه ها و واژه ها به مثابه آجرهایی هستند که روی هم رفته دیوارهای داستان را بالا می برند. آجرهایی دست چین شده و پخته و صیقل خورده و خوشتراش و آب گز شده که دارای نظم هندسی چشم نوازی بوده باشند مسلماً بهتر از هر خشت خامی کار برد دارند چه در هنگام چیدن ، معمار را اذیت نمی کنند و هم اینکه در استحکام و پایداری ساختمان مؤثر ترند. در داستانهای این مجموعه ، عبارت به عبارت و جمله در جمله در هم پیوند خورده اند و نویسنده مانند

بافنده ای تر دست گره ها و تارها را در هم تنیده و چشم و فکر خوانندە و شنونده را گام به گام به پیش برده است.

در داستان در انبوه مه می خوانیم:

«به سختی قد راست می کنم . قد راست می کنم و آرام نفس می کشم . آرام نفس می کشم و می گویم...»

و یا در داستان گردباد داریم که:

- «چشم هایش را بست. چشم هایش را بست تا رفتن مرد را نبیند... مرد رفته بود. رفته بود و دیگر برنگشته بود».

و در داستان مسافر نویسنده به ساختی نو از این دست نثر می رسد:

- «نفسم می گیرد. نفس در سینه ام تنگی می کند. می پیچد. می پیچاند. خفه‌ام می کند. خفه می شوم. سرفه می کنم. سرفه مرا از جا می کند... دهانم خشکی می‌کند. دهانم خشک شده است».

اگر نمونهٔ نثر پیچ در پیچ و حلقوی داستان «در انبوه مه» را به صورت نمودار زیر نشان دهیم ، تبیین آن آسانتر می شود :

به سختی قد راست می کنم	قد راست می کنم	آرام نفس می کشم	آرام نفس می کشم	و می گویم:
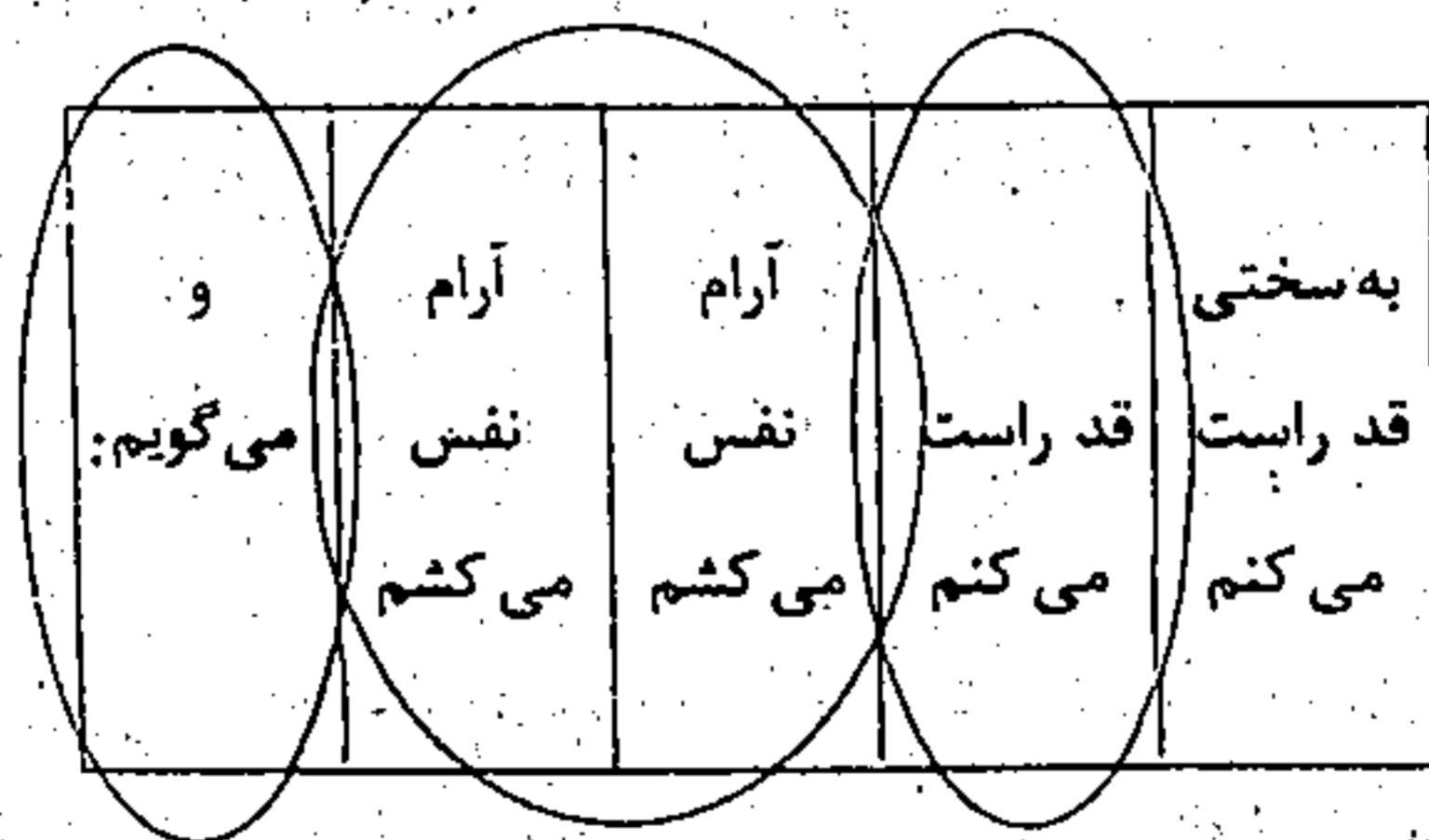
در این شیوه از زبان آوری ، جدای از متانت و فخامت زبان و پختگی و ایجاز جملات که معمولاً فعل آنها از نوع اصلی و حرکتی است، ویژگی برجستهٔ کار عزیزی نمایان می شود .

نویسنده می رود تا در این باب ، صاحب سبک شود. داستان نویس وقتی داستان می گوید و در لفافهٔ داستان ، گره هایی کور درون و بیرون زندگی انسانها و حتی جهان مرموز و ناشناخته شخصیت های داستان را، که البته

مایه‌ازای بیرونی و اجتماعی هم دارند، با سرانگشت افسونگر قلم چابک خود می‌گشاید ، واژه ترکیب و در یک کلام ،زبان هم می آفریند و این یکی از مهم‌ترین ارزش هایی است که در نقدها و بررسی ها - آنطور که باید - دیده نمی‌شود. زبان سازی کار نویسنده و شاعر است. این همه واژه ها و ترکیبات جدید که به کمک ماهیت اشتقاقی زبان فارسی ، امروزه در اختیار داریم حاصل نو آوری و خلاقیت نویسندگان و شاعران است. عزیزی نثری یکدست و روان دارد. از شکستن کلمات تا آنجا که می تواند حتی در گفتگوهای شخصیت ها پرهیز می کند. نویسنده نشان داده است که فارسی را می داند و به کار کردهای زبانی آشناست، بنابراین نثری زیبا و خواندنی ارائه داده است. گاهی با تکرار عبارت ها ضرب آهنگی دل پذیر خلق کرده که ایجاد همین ایقاع و ضرباهنگ از خستگی تکرار جملات و درازی سخن می کاهد و از آن به عنوان ابزار صحنه و لحظه پردازی و فضای داستان بهره جسته است؛ نگاه کنید:

- « بی بی نساء دست روی دهان می گذارد و هلهله می کند. هلهله می کند و می چرخد . می چرخد و پای می کوبد. پای می کوبد و تلوتلو می خورد...

«لحظه های هجران»، ص ۹۵

اما گاهی این سبک و سیاق ، شیرینی و گوارایی خود را از دست می دهد و خسته کننده می شود:

- «مرد مثل یک شبح درمیان تاریکی گم شد. مثل یک و هم در خیال زن آمد و پیش از آن که بتوان با او نشست و کلامی گفت و شنید گم شد. مثل تصویری بر بال غبار یک بیابان. بیابان وسیع خاطرات زن. بیابانی خشک و بی آب و علف. بیابانی پر از خس و خار. پر از توفان و گردباد . پر از بیم و اضطراب. پر از تنهایی. پر از خواب و خیال. پر از وهم.».

«گردباد»، ص ۳۸

همان طور که می بینید بیان تصویری نیست. توصیفی است و در حوزهٔ گفتن. نشان دادنی در کار نیست بنابر این خسته کننده جلوه می کند، با همهٔ روانی ، زیبایی و استحکامی که نثر عزیزی دارد اما در بعضی جاها در ابتدایی

ترین و پیش پا افتاده ترین مسائل دستوری دچار اشکال می شود. برای مثال چند نمونه یادآوری می شود:

– « زبانم مثل یک تکه چوب سخت و بی حس گردید.»

سالهاست که فعلهای ربطی کاربرد خود را در متون داستانی از دست داده اند و «گردید» بمعنای «شد» بکار نمی رود. فعل های ربطی امروزه در گزارشات و مقالات و مکاتبات اداری به جای فعل های اصلی و حرکتی به کار می روند.

– «شب روشن است. مهتاب و پر ستاره.»

«لحظه های هجران»، ص ۹۶

پر واضح است که صفت شب می تواند مهتابی باشد نه مهتاب.

– « می گویم تو را به خدا آنقدر سر به سرم نگذار.»

«کاروان سرگشته»، ص ۶۶

کدام قدر؟ معمولاً می گویند اینقدر سر به سرم نگذار.

از این ها گذشته در بعضی از جاها جملات عاری از منطق هستند.

– «چشم هایش را بست تا رفتن مرد را نبیند. تا به رفتن مرد نیندیشد.»

«گردباد»، ص ۳۸

معمولاً انسان وقتی که چشم هایش را می بندد بهتر می اندیشد و فکر می کند.

در جایی دیگر انگار که می خواهد یک فعل را با فاعل های مختلف صرف کند.

– «زهرا می خندد. علی می خندد. مریم می خندد. محمد می خندد. و من می خندم.»

«مسافر»، ص ۸۰

از دیگر زیبایی های نثر کتاب استفاده از ایهام و ظرفیت های معنایی کلمه هاست.

– «راستی خانه ات کجاست عباس؟ خانه تو مگر در پایین تپه، ته کوچه کربلایی حسین نبود؟»

«لحظه های هجران»، ص ۱۰۰
فضا ، فضای جبهه و جنگ : نام شهید ، عباس . واژه کربلا و حسین و همه با هم تناسب خوبی دارند.
و یا در داستان «گردباد»، صفحه ۴۴، می خوانیم:
- « صبر کن زخم پیشانی ات را ببندم مادر... این چه پیشانی است که تو داری مادر؟»
تلمیح و تناسب زیبایی آفریده شده است.
و همچنین نمادهایی که مخصوصاً در داستان کوتاه «آوازهای خاموش» به کار گرفته شده ، دلنشین و استادانه است. نمادهایی مانند آواز دهل ، رود سیل ، غرق شدن در سیل ، تلاش برای نجات فرزندان توسط شخصیت مرد داستان ، به دندان گرفتن یکی از دو فرزند. قطعه ای ازگوشت یکی از فرزندان زیر دندان پدر ماندن و سرانجام توفیق درنجات یکی از آن دو ، یاد آور بعضی از مقاطع بحرانی تاریخ تحولات اجتماعی است و باور پذیری این حوادث داستان دراین نگاه نمادین معنا پیدا می کند. نماد گرایی در داستانهای دیگر از جمله در داستان آخر مجموعه یعنی داستان «بوته های تمشک» نیز دیده می شود و به خاطر وجود صنایع لفظی و بدیعی است که داستان ها از سطح گذشته و ژرفا پیدا می کنند و از اینجاست که این کتاب در زمرهٔ ادبیات تاویل و اندیشه قرار می گیرد و بنابه بر خورداری از این ویژگی واقعیت و فرا واقعیت در هم تنیده می شود و داستان های « در انبوه مه » و « آوازهای خاموش» در عین اینکه در حوزهٔ واقعیت هستند وارد حیطهٔ وهم و خیال می شوند تا باور پذیری شان محمل داستانی و دلیل منطقی پیدا کند.
ناگفته نماند مجموعه آوازهای خاموش به خاطر مایه های ماندگار ، طرح های محکم ، شخصیت های زنده و پویا و پرداخت کافی و موضوع و پیام والای انسانی و زبان فخیم و پخته از کتاب های خواندنی و به یاد ماندنی است.

*****

نوید سحر

باد صبا نوید سحر می دهد مرا — از مرگ شب سپیده خبر می دهد مرا

بانگ خروس صبح شنو کاین خجسته فال — پیغام روزگار دگر می دهد مرا

شکر خدا که حاصل عمرم تبه نشد — شاخ امل شکوفه و بر می دهد مرا

بشتاب کاروان که در این دشت پرهراس — بانگ جرس توان سفر می دهد مرا

در عزم ما نصیحت تسلیم ره نیافت — ذوق نبرد شوق ظفر می دهد مرا

گر نوبهار خیمه به دشت و دمن زند — بادام بن شکوفه تر می دهد مرا

بازو گشاده ایم و به دریا زدیم دل — کاین رد ز کام موج گهر می دهد مرا

ابو الفضل فیروزی (نی نوا)
ایران

سیب بهشت است این یا گل احمد ؟!

این کیست ؟
که آیینه مریم پاکی در برابر عصمت قدوسیش آلوده می نماید و سپیده صبح بهاری در مقابل صداقت سبوحیش گلگون می گردد!
این کیست؟ که آهوان وحشی ، در حیای چشمان او ، آرمیده اند و بنفشه های دشتی از شبنم شرم او ،روییده اند ! این کیست؟ که مخمل گلها در دست پینه بسته اش، خار مغیلانست ؟ و خار و خاشاک صحرای عشق ، در زیر گامهای استوارش ، فرش پرنیان.
این کیست؟ که از حریم باغ سینه اش نفحه روح انگیز خدا می وزد و از چاه زنخدانش بوی سیب بهشت ، می آید !
این کیست؟ که از طره مشکسایش عطر دل انگیز محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می چکد و از تربت مطهرش رایحه لاله های کربلا، بر می خیزد.
این کیست که مهر ایزدی از نسیم نفس سبزش می وزد و قهر الهی، از آتشفشان دلش شراره می زند!
خدایا!
این دامن کدام کوهساریست که عطر دلاویز گلهای پرپرش، دشت دلها را،آکنده ساخته و این غزال کدامین خطه ایست،که بوی مشک مختومش، باغ شب را معطر کرده؟
این گوهر شب چراغ از چه معدنیست ، که تشعشعش از « تحت قبه غیب الغیوب »، آفاق عالم را منور کرده !

این چه « در مکنونیست » که برق تلالواش از پشت صدف غیرت ، چشم صیرفیان را خیره ساخته !

این مهر جهانسوز کدام منظومه ایست ، که از وراء هفتاد هزار حجاب ، هیچ کس را تاب دیدارش نباشد !

یارب این شمع دلفروز ز کاشانه کیست ؟ جان‌ماسوخت،بپرسید،که جانانه‌کیست؟

این لیلی کدامین لیله القدریست که یازده قرآن ناطق ، برسینای سینه‌اش فرود آمده و یازده خورشید درخشان ، از دامن مهرش ، برخاسته ؟

فتبارک الله !

این حورا ! انسیه است؟ یا انسان سرمدیه ؟!

این کیست ؟ که اینگونه غبار درگهش را حوریان بهشت به زمزم دیده می‌شویند!

گرد مقدمش را به جاروی مژگان می روبند و تربت پاکش را سرمه چشم می سازند!

این گلبن پر گل کدام بستانیست که هزار دستان حمد و ثنا ، از وصف برگی از گلعذارش عاجزند ، و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار ، شرحی از لعل لبش را نتوانند نمود ؟

لوحش الله !

بخدا سوگند ! سیمرغ خیال از رسیدن به ستیغ رفیع کوهسار بی فریاد عشقش عاجز و عنقای عقل از نشستن برشاخهٔ بلند طوبای معرفتش ، ناتوان است!

آه ! که پای اوهام در سنگلاخ سوزان صحرای وصالش بشکند و دست اغیار ، از زیارت «در مطهر مکنونش » کوتاه است!

آنکه آسمان ، خشتیست برلب ایوان خانه محقر گلینش ! و زمین ، برگیست ، افتاده درگوشه فرسوده گلیمش !

همآنکه ، بهار نقشیست ، از باغ پیراهن مرقعش ! و بهشت، شمیمیست از حاشیه سبز چادر وصله دارش!

دردمندی ، که خزان ، تابلو کوچکیست ، از « بیت الاحزانش »!و پاییز برگ زردیست ، از باغ دل پاییزیش!

لاله ها ، گواه دل سوخته اش ، شقایق ها ، نشانی از قبر بی نشانش ، بنفشه ها، سر به زانوی غم بیحسابش، نرگس ها ، نگران حال چشمان خمارش و یاس ها ، روییده درکوچه باغ نگاهش ، هستند !

قمریان ، نغمه اندوهش را می زنند ، و شباهنگام ، مویه ،هوهویش را!

شمع ها ، شیدای سوزش هستند و پروانه ها ، دیوانه رویش !

رودها ، به کوثر لایزالش می ریزند ! و چشمه ها ، جوش زنان ، از دامن کوهسار بلندش ، روانند !

دریاها ، موجیست ، از دیده توفانیش ! و بادها شرحیست ، از شام پریشانیش !

آنکه « ابرهای همه عالم شب و روز » در غمش می گریند!

آه ! براستی کیست ؟! این شب یلدای بارانی ، این بادگل بیزبهارانی ، این دریای باران خیز توفانی ، این اقیانوس مواج و بیکران عرفانی ، این صحرای سوزان حیرانی ، این کوهسار بی فریاد افغانی ، این چشمه سار حکمت ربانی ، این گوهر شب چراغ پنهانی ،این سرچشمه آب حیوانی ، این آیینه تمام نمای سبحانی ، این منشاء نفحات رحمانی ، این عارف گمنام شهرفانی ، این شهره شهر آسمانی ، این یاقوت پنهان حقانی ، این ذروه کمال انسانی !؟

اوست آن : عطربستان خدا ، مادر شهدا ، شاخه شجره طوبی ، شافعه روز جزا ، انگیزه انبیاء ، خلاصه اوصیاء ، مبشر اولیا، عصاره مصطفی صلی‌الله‌علیه واله‌وسلم ، ریحانه رسول خدا ،همبسر علی مرتضی علیه السلام ، مام حسن مجتبی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام سرجدا ، دختر آفتاب و مهتاب ، بانوی آب و آیینه ،مربی زینب علیه .

قرة عین الرسول الزهراء البتول « سیدتنا و مولاتنا فاطمه الکبری »(صل علیها و امها و ابیها و بعلها و بنیها)

*****
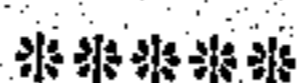
قطعه

زندگی یعنی حقیقت یک هدف
زندگی یعنی جنون در یک صدف

زندگی موجی است در دریای خون
زندگی رمزی در شط جنون

زندگی در دل یک عاشق است
زندگی شوق دیدار خالق است

زندگی امید و کوششهای ماست
زندگی ایثار و مهر بی ریاست

آشنایی با بهار و با خزان
قصهٔ وصلت برای عاشقان

دوری از غمها طلوع آفتاب
جنبشی زیبا به سوی ماهتاب

قصهٔ زیبای عشق و عاشقی
نغمه ای زیبا و حسی عاطفی

گردش مرغان حق در آسمان
پر کشیدن از زمین تا کهکشان

دیدن و رقصیدن پروانه ها
هالهٔ اشکی برای لاله ها

نغمهٔ شاد رهایی در بهار
راه رفتن در کنار سبزه زار

دست دادن با گل سرخ امید
آشنایی با گل یاس سپید

زندگی روح لطیف آیه هاست
زندگی آئینهٔ تکبیرهاست

لاله توسلی

فارسی امروز

شبه قاره
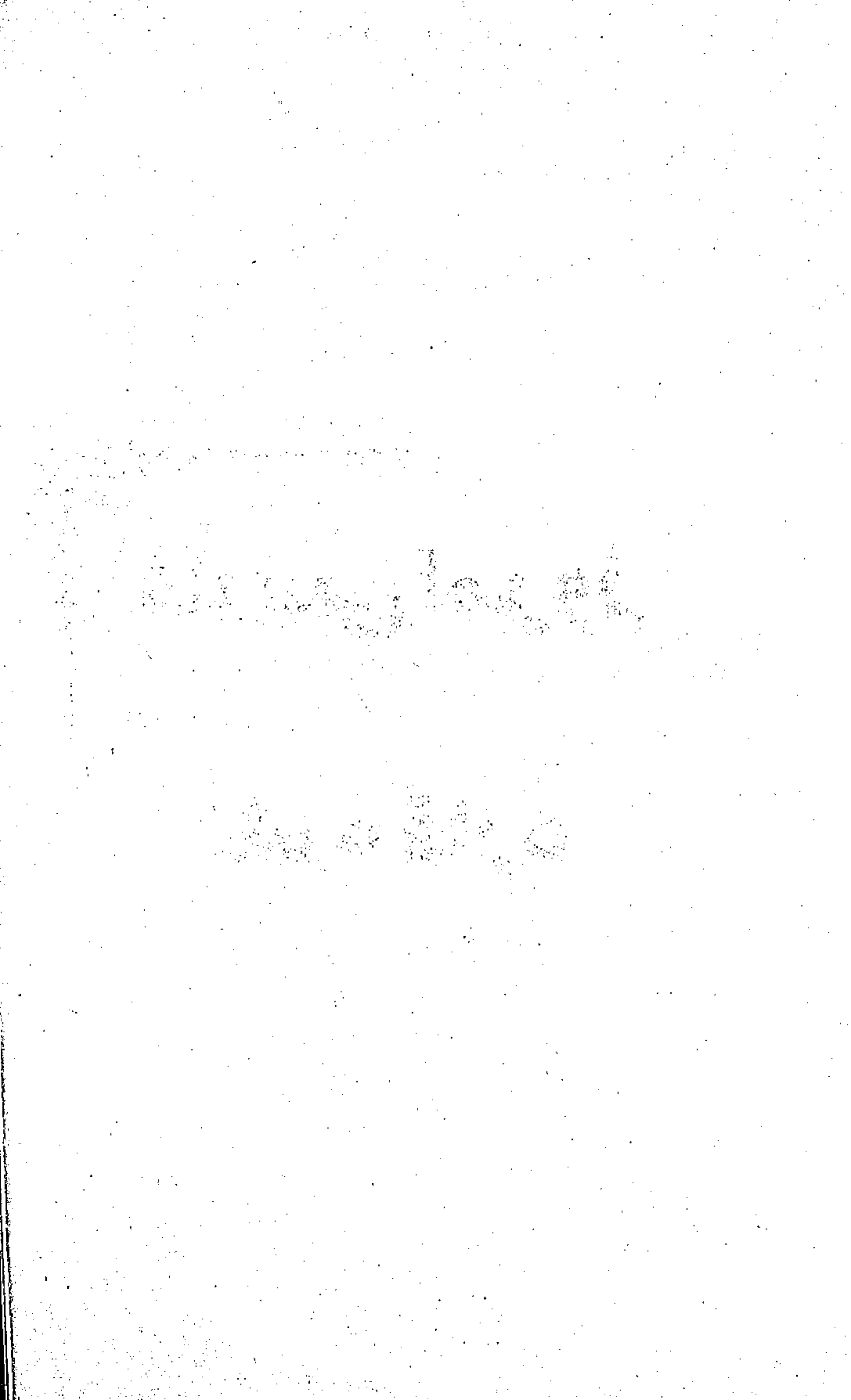
مرحوم پرفسور دکتر عبدالله
(مترجم : خانم انجم حمید)

زبان فارسی و شرکت هند شرقی

کارگزاران شرکت در دورهٔ حکومت خود در هند ، برای گسترش و پیشرفت زبان فارسی کارشایسته‌ای انجام ندادند . باوجود این در مدت نزدیک به صد و پنجاه یا دویست سال که هنوز در این سرزمین آموزش زبان فارسی تداوم داشت ، به کوششهای ناتمام و نیم بندی برای پیشرفت زبان فارسی برمی خوریم . من [پروفسور عبدالله] دربارهٔ آن کوششها پیش از این در مقالهٔ دیگری بحث کرده ام و این مقاله نیز باهمان مطالب در پیوند است . هدف این است که بررسی شود ، فرنگیان در هند نسبت به زبان فارسی چگونه می اندیشیده اند ؟ . چه کوتاهیها و چه خدماتی کرده اند ؟ چه کسانی از آنان آثاری به زبان فارسی از خود به جای گذاشته ؟ کدام کتابهای فارسی به زبان‌های بیگانه در آن‌دوره ترجمه شده است ؟ و چه کسانی از آنان در زمان خود ، از نویسندگان بومی زبان فارسی حمایت کرده اند .

مقاله یاد شده در ماه اوت ۱۹۳۱ م باعنوان " فارسی در دورهٔ شرکت هند شرقی[۱] " منتشر شده بود . در این مقاله برخی از آن مطالب را تکرار می‌کنم تا خوانندگان وی آن مقاله را با این موضوع پیوند دهند .

***

تیموریان هند در دوره حکومت خود زبان فارسی را در این سرزمین حمایت کردند و بسیار گسترش دادند .هنگامی که حکومت آنان در هند زوال پذیرفت و فرمانروایان دیگر و پادشاهان محلی برسرکار آمدند ، آنان نیز جایگاه رسمی و درباری زبان فارسی را نگاه داشتند. مراته ها از زبان

---

۱. ترجمه فارسی این مقاله توسط این مترجم در فصلنامه دانش شماره ۲۶ تابستان ۱۳۷۰ ش (صص ۲۷-۱۰۸) منتشر شده است .

فارسی بهره می بردند،که این موضوع در کتاب "سرجادونات سرکار" به عنوان "شیوا جی" آمده است . همچنین سیک ها نیز زبان فارسی را برای مبادلات و نامه نویسی خود برگزیدند .در روزگار آنان بسیاری از تاریخ نگاران ، نویسندگان و سرایندگان فارسی نویس را سراغ داریم که پرداختن به آنان بیرون از حوصله این مقاله است .

از آنجاکه زبان فارسی در استانهای غیر مسلمان چنین وضعی داشت که اشاره کردیم ، پس می توانیم حدس بزنیم که وضع زبان فارسی در دربار شاهان مسلمان به چه منوال بوده است . در دربار فرمانروایان دکن و اوده اگرچه ادبیات اردو گسترش می یافت لیکن وضعیت رسمی و رواج فارسی اصلا تغییر نکرده بود. تا سال ۱۸۳۲م / ۱۲۴۸ هق مردم بومی اعم از هندوان و مسلمانان فراگرفتن زبان فارسی را لازم می دانستند . لرد متکاف (۲،۱) در یاد داشت مورخ ۱۲ مه ۱۸۳۲م/ ۱۲۴۸ هق می نویسد :

"زبان فارسی در میان عامه مردم رواج بیشتری دارد و تقریبا همه گروههای مردم این کشور آموختن زبان فارسی را لازم می دانند.این زبان شیرین ، رسا،سلیس و آسان است.بدین جهت در هندوستان نسبت به‌دیگر زبانها رواج بیشتری دارد"

انگلیسیان در آغاز کار خود در هند کاربرد دادگاهی و بازرگانی زبان فارسی را نگاه داشتند.لیکن آنچنانکه سزاوار زبان پرتوان فارسی بود عمل نکردند.تا سال ۱۸۴۴ م زبان فارسی در دادگاهها به کار می رفت . از آن پس آن را کنار گذاردند . در آغاز برای همه داد رسان انگلیسی ، دانستن زبان فارسی لازم بود و در غیر این صورت نمی توانستند مأموریتهای خود را انجام دهند . هنگامی که دیوان محاکمات بنگال به انگلیسیان واگذار می شد . ابقای زبان فارسی یکی از مهمترین شرایط قرار داد بود . اما این شرط به علت نامساعد بودن دیگر شرایط آن روزگار مثمر واقع نشد . بنا به گفته "سرجان شور"کشش نسبت به زبان فارسی و کار برد آن کاهش می یافت . تا آنجا که دیگر طرفین دعوا در دادگاهها نمی توانستند به کمک این زبان به درستی درکار محاکمه دخیل شوند . در نتیجه مردم به وکلاء و مترجمان نیاز پیدا می کردند . از این روی فرمانروایان توانستند که این زبان را کنار گذارند . اما واقعیت دیگر این

بود که آموختن زبان فارسی برای داد رسان انگلیسی مشکلاتی به وجود می‌آورد که برای رفع آنها تصمیم گرفتند زبان فارسی را از دادگاهها حذف کنند. لیکن این که پیش از الغای زبان فارسی کارگزاران چه کارهایی را انجام می‌دادند، موضوعی است که باید بررسی شود.

در سال ۱۷۵۷م هنگامی که انگیسیان از کار سراج الدوله (امیر بنگال ۱۷۵۷ - ۱۷۵۶م) در بنگال فراغت یافتند، آنان دوره‌های آموزش زبان فارسی را از نو برپا کردند.

در روزهای نخستین که گروه کارمندان شرکت به هندوستان وارد می‌شدند، در آنجا جز بازرگانی کار مهم دیگری را بر عهده نداشتند و در فرمانروایی و اداره کشور فاقد مسئولیت بودند. از این روی به تحصیل زبانهای این سرزمین زیاد علاقه مند نبودند. مانکتن جونز می گوید که تنها عده کمی از کارمندان برای آموزش زبان فارسی وبنگالی زحمت می کشیدند. از این روی در بیشتر موارد به مترجم نیاز داشتند. هنگامی که شرکت از وضعیت بازرگانی به حاکمیت مبدل گردید، برای انجام کارهای اداری آموزش زبان فارسی برای کارمندان لازم شد. در سال ۱۷۸۶ م سرهنگ ایلن مکفرسن به دوست خود نامه‌ای نوشت و در آن آموزش زبان فارسی را لازم و مایهٔ پیشرفت دانست (۳).

در سال ۱۷۵۷ م مدیران شرکت تصمیم گرفتند که در آغاز پنج تن از کارمندان را برای آموزش زبان فارسی به بصره بفرستند. سپس در هر سال دو تن دیگر از کارمندان با هزینهٔ دولت اعزام شوند تا کارمندان اروپایی شرکت زبان فارسی را بخوبی بیاموزند.

دانسته نیست که این پیشنهاد عملی شد یا نه، لیکن اهمیت آموزش زبان فارسی به نظر انگلیسیان ازاین پیشنهاد دانسته می شود. پس از آن "وارن هیستینگز" برای رسیدن بدین هدف مدرسه ای در کلکته برپا کرد. لیکن دورهٔ درسی این مدرسه رضایت بخش نبود و فارغ التحصیلان پس از گذراندن دورهٔ مربوط نمی توانستند نیازهای مبرم شرکت را برآورند. لرد ولزلی (۱۸۴۲ - ۱۷۶۰م) در دورهٔ حکومت خود برای بهتر ساختن آموزش کارمندان کمپانی، در سال ۱۸۰۰ م دانشکدهٔ فورت ولیم را بنیاد نهاد. در این

دانشکده برای تدریس زبانهای فارسی و عربی و محلی معلمان شایسته و پرکار را استخدام کردند. بنا به گفته "کری" در واقع در دورهٔ لرد ولزلی برای پیشرفت علوم زبان فارسی کوششهای بسزایی انجام گرفت و نیز کتابهای ارزشمندی در علوم شرقی منتشر شد . نویسندگان بومی این سرزمین در این دانشکده ، تألیف کتابهای رشته های مختلف را برعهده داشته اند . از آن گذشته اگر فقط همان کارهای اروپاییان را بررسی کنیم ، می توانیم بگوییم که اگر این حمایت تا مدتی دیگر ادامه می یافت ، دورهٔ تیموریان هند را دوباره به یاد ما می آورد . کول بروک ،گلادوین ، هیرنگتن ، گلکرائست ،ایدمنستون ، بیلی ، لوکیت ، لمسدن ، هنتر ، بوکنن ، کری ، بارلو و دانشمندان دیگر (اسامی آنان را در مطالب بعدی یاد می کنیم) کار تألیف و ترجمه را به صورت دلپسندی پیش می بردند . متأسفانه خدمات این دانشکده به علم و ادب فارسی دیری ادامه نیافت . مدیران شرکت از فعالیت این دانشکده راضی نبودند و لذا تصمیم گرفتند که آن را تعطیل کنند . لرد ولزلی به این دستور حکومت اعتراض شدیدی کرد (۵). تا حدودی پیشنهاد هایش هم پذیرفته شد ولی میان کار گزاران دانشکده دلسردی پدید آمد و در نهایت ، کار مرکز متوقف گشت .

در مقالهٔ پیشین اشاره شد که کارگزاران شرکت بیش از بیست و پنج سال از زبان فارسی حمایت نکردند . اما میان آنان همیشه دوستداران علوم شرقی بودند که به میل شخصی به آن دانش ها خدمت کرده اند . وارن هیستینگز که فارسی را خوب می دانست و لرد ولزلی از کسانی بودند که به زبان و ادب فارسی ارج شایسته ای می نهادند . در دوره های ماموریتشان برای آموزش دانشهای شرقی تاکید ویژه داشتند . در نتیجه این کوششها در سراسر کشور مدرسه ها و دانشکده های بسیار برپاشد . از آن میان : مدرسه بریلی و جزآنها که بسیار معروف اند . "فریزر" در دهلی مدرسه های بسیاری تأسیس کرد . برخی از ماموران دلسوز برای کارهای آموزشی از جیب خودشان نیز پول خرج می‌کردند. مدرسه ها در کنار علوم دیگر برنامهٔ آموزش زبان و ادبیات نیز داشتند . مدیران و رؤسای این مدرسه ها و دانشکده ها نه تنها به دانشهای شرقی ارج می نهادند بلکه برخی از آنان خود نیز نویسنده و

پژوهشگر بودند که در ذیل از آنان یاد می کنیم.

در زمینه خدمت به علوم شرقی بویژه زبان و ادب فارسی بارز ترین بخش کارنامه این دوره تأسیس ، انجمن آسیایی بنگال بود. این انجمن در سال ۱۷۸۴ م گشایش یافت . در میان اعضای اصلی این انجمن علمی شخصیتهای برجسته ای یافت می شوند.

سرولیم جونز بنیانگذار و رئیس نخستین این انجمن بود . برنامه و اهداف این انجمن در آغاز چندان هم بنیادی نبود . تنها جلسات هفتگی برپا می داشت و در آن جلسات دربارهٔ تاریخ مشرق زمین ، تصوف علوم و ادبیات مقاله هایی خوانده می شد و مقاله های گزیده ای به نام "تحقیقات آسیایی" انتشار می یافت . در سال ۱۸۰۶ م هنگامی که اچ . تی . کول بروک ریاست این انجمن را به عهده گرفت به فهالیتهای عملی آن افزوده شد . به کوشش جونز ، حکومت نیز ماهانه مبلغ ۵۰۰ روپیه کمک برای هزینه های انجمن برقرار کرد . در سال ۱۸۱۴ م موزه‌ای تأسیس شد که در آنجا آثار باستانی شرقی به نمایش گذارده می شد.

بنابراین روشن می گردد که انگلیسیان در هند تا مدتی به اشخاصی نیاز داشتند که با زبان فارسی پیوند داشته باشند . ناگزیر بسیاری از آنها زبان فارسی را آموختند. می بینیم که در مدت صد تا صد و پنجاه سال ، بسیاری کسان به گونه ای به زبان فارسی خدمت‌کردند.این خدمت گزاران زبان‌فارسی بیشتر با همان دانشکده‌ها و مدرسه‌ها، و بویژه دانشکده فورت ولیم مربوط بودند که انگلیسیان برای آموزش خاص خود یا عموم مردم بومی برپا کرده بودند . همچنین اعضای انجمن آسیایی با صمیمیت بسزایی از علوم شرقی بویژه زبان فارسی حمایت کردند . در ردیف این دوستداران زبان فارسی ، بسیاری از مدیران کمپانی،داد رسان و کسانی که مقام‌های بالایی داشتند،یافت می شوند . آنها به ذوق و علاقه شخصی به منشیان و مترجمان و کارمندان خود دستور می دادند که معلومات خود را به زبان فارسی به صورت کتاب درآورند. اکنون درگنجینه های علمی و ادبی هند بسیاری از آن آثار را به زبان فارسی می یابیم که به هر واسطه باید از آن دوستداران علم و ادب سپاسگزار باشیم.

دوستداران خارجی زبان و ادب فارسی در هندوستان در آن روزگار به سه گروه دسته بندی می‌شوند.

نخست کسانی‌که مشوق‌بودند که‌مردم بومی دانش خود رابه زبان فارسی بنگارند.

دوم مترجمان اروپایی که کتابهای فارسی را به انگلیسی ترجمه می‌کردند.

سوم اروپاییانی که شخصاً مطالبی به زبان فارسی نگاشته اند . دربارهٔ این گروه بایستی اذعان داشت که شمار آنان بسیار اندک بوده است (ولی همین شمار اندک نشانگر حضور گسترده زبان فارسی در شبه قاره آن روز است).

الف - دربارهٔ گروه نخست ، فهرستی (۶) کوتاه از کتابهایی را ارائه می‌دهم ، که بدستور دوستداران ادب فارسی نگاشته شده است . (و همین آثار بازمانده معرف آن کسان است و شناخت بیشتر کتابها را به منابع خود ارجاع می دهم. مترجم) .

۱ - حشمت کشمیر . از عبدالقادر خان (۱۲۴۵ م) که برای دبلیو .آ. بروک نگاشته است . ریو ۳: ۱۰۱۶ ، مشترک ۱ : ۵۶۸) .

۲ - بنساولی . از جان عالم . برای سرگرد جیمز براون نگاشته است . براون رئیس هئیت اعزامی مسیحی بود و در سال ۱۷۸۴ م از کلکته به دهلی فرستاده شده بود ریو ۱ : ۳۰۱ ،مشترک ۱۲ :۱۸۴۷) .

FRANCKLIN,LIFE OF SHAH ALAM,P:115-KEENE,FALL OF THE MUGHAL EMPIRE , P : 149

۳ - تاریخ جونپور . غلام حسن زیدی . این کتاب برای چارلز کشوم نوشته شد که در سال ۱۸۰۵ مدیر دروس جونپور بود و غلام حسن زیدی منشی وی بود و به دستور چارلز کشوم تاریخ جونپور را به رشتهٔ تحریر در آورد. ریو۱:۳۱۱، مشترک ۱۲ : ۱۸۶۱.

۴ - سراج الشریعه . امیر الدین احمد . (۱۲۲۳ ق) تفسیر و حقوق (فقه) در شرح محمدی است. این کتاب به دستور هنری کول بروک برای استفاده داوران و داد رسان انگلیسی نگاشته شده است .

۵ - اختیار. حذاقت خان. (نگاشته پس از ۱۲۱۲ ق). مجموعهٔ قوانین دادگاهی است که برای جان دین گرد آوری شده است. (ریو ۱:۲۴).
۶ - منتخب اللغات دنکنی. اثر محمد صادق. فرهنگ فارسی است که برای رئیس الملک ممتاز الدوله جوناتان دنکن بهادر غضنفر جنگ، مأمور حکومت در بنارس (۱۷۹۰-۱۷۹۴ م) تألیف شده است. دنکن دانشمند سرشناسی است که بسیاری از کتابها بدواهداء شده است. افزون بر آن دنکن در بنارس دانشکده سانسکریت نیز برپا کرده بود.
۷ - تاریخ هند (پندت) کرشنانند (بن آنند کهن جی) (۱۵ مه ۱۸۰۷م). این کتاب به دستور دنکن صاحب بهادر نگاشته شد. دنکن در آن روزگار استاندار بمبئی بود و نویسنده تاریخ هند یکی از زیر دستان وی بوده است. این کتاب درباره تاریخ شاهان دهلی است (ریو ۲ : ۸۰۴).
۸ - بزم خیال. خوشدل، امر سنگهـ. (۱۲۱۱ ق) (بزم خیال دربارهٔ تاریخ هند در دورهٔ انگلیسیان است این کتاب نیز به خواهش دنکن صاحب بهادر در بنارس نگارش یافته است). ریو ۳:۱۰۱۷، مشترک ۱۲ : ۱۸۴۶.
۹ - زبب التواریخ. لاله گوکل چند (۱۸۸۲ م). زندگینامه خانم سمرو است. برای سرهنگ جورج الگزاندر دائس نگاشته شده است. (ریو ۲:۷۲۴- مشترک ۱۲ : ۱۹۳۰)
۱۰-فرهنگ شاهنامه و رسالهٔ نوشیروان. (نگاشته پیرامون ۱۸۴۰ م). این رساله ها برای سرگرد جان ملکم تألیف گردیده است. (ریو ۱ : ۵۰).
۱۱ - جرجیس رزم. صفدر علیشاه. جنگهای انگلیسیان است به نظم (به پیروی شاهنامه). در این کتاب نویسنده از کرم و حمایت زبان فارسی از سوی الفنستن، ارسکن و دکتر تیلر یاد کرده است. (ریو ۲ : ۷۲۵ - مشترک ۱۲ : ۱۹۰۹).
۱۲ - ریاض المذاهب. متهرا ناتهـ برهمن (۱۸۱۲ م). این کتاب دربارهٔ طبقات و گروههای مذاهب هند است و به فرمایش جان گلن مدیر دروس بنارس تألیف شده است. (ریو۱:۶۴).
۱۳ - نخبة اللغات. محمد علی بدایونی. (۱۲۵۰ ق) برای رچرد کرگلن به رشتهٔ تحریر در آمده است. (ریو ۳ : ۹۹۸).

۱۴ – هنس جواهر. جی سکهـ رای زیرک. (۱۲۵۶ ق). مثنوی بزمی است بنام سرهنگ جی. دبلیو. هملتون سروده شده است. هملتون مردی دانشـور و دانش دوست بود. نسخه ای از " دیوان علی " [گدا علی شاه] نیز برای وی نوشته شده است.
۱۵ – جام جم.سرسید احمد خان.(۱۲۵۵ ق) برای. ن.سی.هـملتن داد رس عالی آگره نوشته شده است. (ریو۱:۲۸۴ – مشترک ۱۰: ۵۷۴).
۱۶ – مرآت گیتی نما. عبدالکـریم مشتـاق. (۱۲۶۳ ق) بـرای استـاندار لرد هاردنگ نگارش یافته است. این کتاب دربارهٔ آثار باستانی است. (ریـو۲: ۹۹۴ – مشترک ۱۱: ۱۲۸۳).
۱۷ –تاریخ پونا.برای کاپیتان جان کینیوی (۷). (۱۷۸۲ – ۱۷۷۳م) تألیف شده است. (ریو۱: ۳۲۸ – مشترک ۱۲: ۱۸۵۹).
۱۸ – تاریخ حیدر علی. (از لال بد سنگهـ منشی) این کتاب نیز بـرای جـان کینیوی نگارش یافته است. (ریو ۳:۱۰۳۲ – مشترک ۱۲: ۱۹۰۴).
۱۹ – تاریخ فیض بخش (فرح بخش).شیوپرشاد. (۱۱۲۰ ق). تاریخ رهیلکهند (شمال آگره و نسبتی است به روهیله، ایل افغانان).که برای کرک پـاتریک (۱۸۱۲ – ۱۷۵۴م) نگاشته شده است. (ریو۱: ۳۰۶ –مشترک ۱۰: ۵۱۳)
۲۰ – سوانح اکبری. امیر حیدر بلگرامی. (تاریخ اکبر پادشاه است (۱۰۱۴– –۹۶۳ ق) که به درخواست همان کرک پاتریک تألیف شده است. ریو۶:۳۰۶ – مشترک ۱۲: ۱۹۳۲)
۲۱ – تذکرهٔ نرمل.عبدالرزاق. (نگاشته پیرامـون ۱۱۹۸ ق).تـاریخ نـرمل. (در حیدر آباد). به فرمایش جان ملکم نوشته شده است. ریو۱: ۳۲۷ – مشترک ۱۲: ۱۹۰۰)
۲۲ – میزان الاخلاق.زندگینامهٔ سید محمد علی یزدی. (سـوانـح سـفر حـج ۱۲۴۴ ق اوست) برای سرجان ملکم نـوشته شـده است. (ریـو۱: ۳۸۸ – مشترک ۱۱: ۱۲۱۹).
۲۳ – سیر المنازل. سنگین بیگ. (نگاشته پیش از ۱۸۲۲ م) به خواهش سرسی – تی – متکاف. مأمور حکومت دهلی (۱۸۱۹ – ۱۸۱۱م و ۱۸۲۷ – ۱۸۲۵م) تألیف کرده است. (ریو ۲: ۴۳۱ – مشترک ۱۰: ۳۲).

۲۴ - لفظ بلوچستان . کملان گیچکی . (۱۲۹۰ ق) . فرهنگ زبان بلوچی به فارسی است که برای کپیتان مایلز نوشته شده است .(ریو ۳ :۱۰۷۵)
۲۵ - کچ نامه . کملان گیچکی که برای سرهنگ روس نگاشته شده است . (ریو ۳: ۱۰۷۵-۱۰۷۴).
۲۶ - تاریخ سیک ها [احوال فرقه سیک ها : تاریخ پنجاب].(۱۸۱۱ م) .که برای سرهنگ اچتر لونی . نوشته شده است . (ریو ۱ :۲۹۴ - مشترک ۱۱ : ۱۸۳۲).
۲۷ - حقیقتهای هندوستان . لچهمی نرائن شفیق . (۱۲۰۴ ق) دربارهٔ استانهای هند که برای کپیتان ولیم پاترک نگاشته شده است . (مشترک ۱۰ :۳۱، ۵۳۰ - ریو ۱ : ۲۳۸) .
۲۸ - تنمیق شگرف . لچهمی نرائن شفیق . (۱۲۰۰ ق) . برای رچرد جانسن نوشته شده است . (فهرست اندیا آفیس : شماره ۴۴۷)- مشترک ۱۱ : ۷۶۱).
۲۹ - تاریخ محمد شاه . محمد بخش آشوب . (۱۱۴۹ ق) که به دستور جانتهن سکات تألیف شده است . (ریو ۳ : ۹۴۴ - مشترک ۱۲ : ۱۸۸۶) .
۳۰ - حدیقة الاقالیم . مرتضی حسین بلگرامی . (۱۱۶۹ ق) برای همان جانتهن سکات نگاشته است. (ریو ۳ : ۹۹۳ - مشترک ۱۰ : ۲۹).
۳۱ - تاریخ هند . (تاریخ ممالک هند). از غلام باسط . این کتاب برای ژنرال گائلز ستبرت که در سالهای ۷۹-۱۷۷۷ م و ۱۷۸۵-۱۷۸۳ م در بنگال فرمانده کل بود، نگاشته شده است . (ریو ۱ :۲۳۷ - مشترک ۱۲: ۱۸۸۹) .
۳۲ - ریاض السلاطین . غلامحسین زید پوری . (۱۲۰۲/ ۱۷۸۸ م) دربارهٔ تاریخ بنگال که به امر جورج اودنی تالیف شده است .(ریو ۳: ۹۶۵ - مشترک ۱۰ : ۵۲۷)
۳۳ - نسبنامه جاریجه . (۱۸۲۲م) . رویداد های یکی از قبیلهٔ های «کچهـ» است که به فرمایش والتر، معاون مأمور حکومت در کچهـ تألیف شده است . (ریو ۱ : ۲۸۴ - مشترک ۱۲ :۱۹۸۴).
۳۴ - خلاصة التواریخ . کلیان سنگهـ .(۱۲۲۷ ق) . درباره رویداد های مدیران بنگال است که برای ابراهم ولاند نگاشته شده است .(ریو ۱ : ۲۸۴ - مشترک ۱۲ : ۱۹۲۲).

۳۵ – تاریخ جونپور . خیرالدین الله آبادی . (۱۷۹۶ م) . تاریخ جونپور نیز برای همان ابراهم پیشگفته نوشته شده است . (ریوا : ۳۱۱ –مشترک ۱۰:۵۳۱و۱۲: ۱۸۶۱) .

۳۶ – تاریخ زمینداران بنارس (تحت عنوانهای به شرح : تحفه تـازه : تـاریخ بنارس: بلوند نامه از خیرالدین محمد الله آبادی آمده است)این کتاب نـیز برای ابراهم ولاند نگارش یافته است. (ریو ۳: ۹۶۴ – مشترک ۱۰: ۵۳۱و ۱۲: ۱۸۹۶).

۳۷ – مختصر یول . اعزالدین محمد . (۱۲۱۸ ق) که برای سرهنگ ولیم یول تألیف یافته است . (تاریخ شاهان دهلی و تیموری از آغاز تا شاه عالم است) (ریوا : ۲۳۸– مشترک ۱۲ : ۱۹۷۲).

۳۸ – تواریخ بنگاله . منشی سلیم الله . (۱۱۶۹ ق) . به دستور استاندار فورت ولیم "وینستنت هنری نگارش یافت . وی از ۱۷۶۰ تا ۱۷۶۴ م استاندار آنجا بود . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی : شماره ۴۷۸).

۳۹ – فرح بخش جان . شیوپرشاد (۱۲۴۴ ق) . این کتاب برای تـرینسرمیکن نگاشته شده است . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره : ۴۸۴).

۴۰ –تواریخ راجه های ناگپور . (۱۸۲۳ م) که برای رچرد جنکنر که از سـوی انگلیسیان در ناگپور مأمور بود ، ترتیب یافته است . (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره ۴۸۹).

۴۱ – احوال قلعۀ گوالیار.(۱۱۹۴/ ۱۷۸۰ م) که برای کپیتان ولیم بروس نوشته شده است.(فهرست اندیا آفیس ، فارسی، خطی : شماره ۴۹۹).

۴۲ – احوال حیدر علیخان . (۱۱۹۷ ق) برای رچرد جانس نگارش یافت . این جانس به نسخه های خطی نیز علاقه داشت و گرد آوری می کرد. (فهرست اندیا آفیس ، فارسی خطی : شماره ۵۱۷) .

۴۳ – رساله نانک شاه (۱۱۹۷ ق) بدهـ سنگهـ برای جیمز موردنت نگـاشته شده است . (ریو ۳ : ۸۶۰).

۴۴ – قانون فارسی ، که برای جیک میدلتن تألیف شده است .

ب – مترجمان متون فارسی

ما با این که می توانیم پیش از این از وابستگان شرکت نـام بـبریم ، کـه

نگارندگان فارسی نویس را یاری کرده اند و کتابهایی بر فهرست پیشگفته بیفزاییم ، ولی به آنچه نوشتیم ، بسنده می کنیم . اکنون از کسانی نام می بریم که کتابهایی را در هندوستان از فارسی به انگلیسی برگردانیده اند .

۱ - حالات اسد بیگ قزوینی . بی دبلیو چپمن . بی دبلیو چپمن حالات اسد بیگ قزوینی را به انگلیسی (برگردانیده است (ریو ۳ : ۹۸۰) . وی «مرآت مسعودی " را نیز به زبان انگلیسی ترجمه کرده است . "مرآت مسعودی " تاریخ سالار مسعودی غازی (یکی از سپهداران سلطان محمود غزنوی است).(مشترک ۱۲: ۱۹۱۶).

۲ - قصه سبحان . از بهمن بن قباد . (از زردشتیان هندوستان) که در این منظومه کوچ زردشتیان را به هند به نظم در آورده است . ای . بی . ایستوک این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است . (جرنل ایشیاتک سوسائتی (مجله انجمن آسیایی)بمبئی ج ۱ : ۱۹۱ - ۱۶۷ (ریو ۱ : ۵۰ - مشترک ۱۱ : ۱۵۹۵).

۳ -منتخب اللباب . خافی خان . بخشی از این کتاب را ایلیت و داوسن برای کتاب خود (HISTORY-OF-INDIA) به انگلیسی ترجمه کرده اند . ولیم ارسکن نیز بخشی از آن را به انگلیسی برگردانیده است . برخی از صفحات بخش اول جلد دوم را " آی - گوردن به زبان انگلیسی ترجمه کرده و این کتاب در موزه بریتانیا نگهداری می شود .(ریو ۱ : ۲۳۲ - مشترک ۱۰:۴۹۱).

۴ - تاریخ رشیدی . حیدر دوغلات . ولیم ارسکن در کتاب خود با عنوان «تاریخ هند» در دورهٔ بابر گزیده ای از این کتاب را آورده است . (ف ۱ . ص ۱۹۶ - ۳۸) . گزیده ترجمه انگلیسی آن نیز به دست همان ارسکن انجام یافته است . (مشترک ۱۰ : ۶۵۰).

۵- تزک بابری . که یاد داشتهای بابر (۹۳۷ - ۸۸۸ ق) است که به فارسی در آمده است . دکتر جان لائدن ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را آغاز کرد و پس از او ولیم ارسکن در این ترجمه تجدید نظر کرد و به پایان رساند که با پیشگفتار و حاشیه در لندن به سال ۱۸۲۶ م منتشر کرد . در تاریخ ایلیت بعضی مطالب تزک بابری نیز به انگلیسی ترجمه شده است . (مشترک ۱۰ : ۳۹۴-۳۹۳).

۶ - تذکرة الواقعات (همایونی).جوهر (آفتابه چی) (نگاشته پیرامون

۹۹۵ق) سرگرد چارلس استیورات ترجمه انگلیسی ساده و ناقصی از این کتاب را انجام داده است. اما ولیم ارسکن در ترجمه دست برده و به گونه‌ای بهتر آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. (ریو ۱:۲۴۶) مشترک ۱۰:۳۹۶ و ۱۲:۱۹۰۰).

۷ - اکبر نامه .ابوالفضل . (تاریخ اکبر پادشاه ۱۰۱۴ - ۹۶۳ق). فرانسس گلادوین (کلکته ۱۷۸۳م) بخشی از اکبر نامه را به انگلیسی ترجمه کرد . بلاخمن ترجمه انگلیسی بخش نخست " اکبر نامه " را در سال ۱۸۷۳ م در کلکته منتشر کرده است . ولیم ارسکن نیز گزیده ترجمه کتاب را انجام داده است که نسخه خطی آن در موزه بریتانیا موجود است . (ریو ۱ : ۲۴۸ - مشترک ۱۰ : ۴۰۲ و ۱۲ : ۱۸۳۸) .

۸ - تزک جهانگیری . (جهانگیر پادشاه و معتمد خان بخشی) سرگرد دیود پرائس ، (لندن ۱۸۲۹ م) به انگلیسی ترجمه کرد . ولیم ارسکن نیز رویدادهای نخستین نه ساله را به انگلیسی ترجمه کرده بود که نسخه خطی آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود. (ریو ۱:۲۵۴ - مشترک ۱۰:۴۲ و ۱۲:۱۹۰۶-۱۹۰۷).

۹ - اقبالنامه جهانگیری. معتمد خان (م ۱۰۴۹ ق ، بنام جهانگیر پادشاه) ولیم ارسکن گزیده این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است که در اسناد موزه بریتانیا نگاهداری می شود . افزون بر آن در تاریخ ایلیت نیز برخی مطالب این کتاب ترجمه شده است. (مشترک ۱۰ : ۴۲۲، ایلیت و داوسن ج ۶: ۴۰۰ - ۴۳۸) .

۱۰ -تاریخ احمد شاهی . (علی خان انصاری ، نگاشته ۱۱۹۶ق . سرولیم فور سایت بخشی بزرگ از آن کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده که نسخهٔ خطی آن در موزه بریتانیا موجود است . به اضافه که ایلیت و داوسن نیز در کتاب خود (تاریخ هند) ترجمه پاره هایی از این کتاب را آورده است . (ایلیت و داوسن ج ۸: ۱۲۳ - ۱۰۴، ریو ۳: ۹۴۲ ، مشترک ۱۱ : ۱۴۴۷).

۱۱ -جوهر صمصام . محسن بن حنیف . در رویداد حملهٔ نادر شاه به هندوستان (۱۱۵۳ ق) سرگرد " ۱ - فلر این کتاب را برای ایلیت و داوسن به زبان انگلیسی ترجمه کرد . (تاریخ ایلیت ج ۸: ۶۷۲) (ریو ۳: ۹۴۱ - مشترک

۱۰ : ۱۴۹۶ و ۱۲ : ۱۹۱۳) .

۱۲ -نگارنامه هند . سید غلام علی . در رویداد های جنگ پانی پت (۱۲۲۳ ق) . سرگرد فلر این کتاب رابه زبان انگلیسی ترجمه کرد.(ریو ۳: ۹۴۳) افزون بر آن در تاریخ ایلیت نیز گزیده ترجمه این کتاب آمده است . (ایلیت و داوسن ۸ : ۴۰۲ - ۳۹۶ - مشترک ۱۰ :۵۰۹ و۱۲ : ۱۹۸۵) .

۱۳ -تاریخ مراته . (وقایع بدایع مرهته : عبرتنامه) علی ابراهیم خان . سرگرد فلر تاریخ مرهته را به انگلیسی برگردانید . (ریو ۱ :۳۲۸ - ایلیت و داوسن ۸ : ۲۹۷ - ۲۵۷ - مشترک ۱۲ : ۱۸۸۷).

۱۴ -هدایة فارسی . غلام یحیی.(۱۱۹۰ق فقه حنفی متن عربی از برهان الدین علی) چارلس هملتون بخشی از آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرد . (ریو ۱ : ۲۴-۲۳).

۱۵ -مآثر عالمگیری .مستعد خان (میرزا محمد ساقی) . ستوان پرکنس ترجمه ناقص و پراکنده این کتاب را به انگلیسی انجام داده است و نسخه خطی آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود . (مشترک ۱۰ : ۴۸۰ و ۱۲ : ۱۹۶۸).

۱۶ -شاهنامه منور کلام . (شیوا داس لکهنوی ، نگاشته ۱۲۱۷ ق) تاریخ فرخ سیر و محمد شاه است . این کتاب را ستوان (پریچارد) رچردز به انگلیسی ترجمه کرد . (ریو ۳ : ۹۳۸ - مشترک ۱۰ : ۵۳۸ و ۱۲ : ۱۹۳۸).

۱۷ - خطوط فیضی.نامه‌هایی که فیضی از دکن به اکبر پادشاه‌نوشته بود . همان رچردز پیشگفته آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است . (ریو ۳ :۹۳۸) . (یکی از مجموعه هایی او به نام لطیفه فیاضی در فهرست مشترک ۵ : ۱۴۵ آمده است) .

ج - فارسی نویسان انگلیسی

درمیان انگلیسیان هند فارسی نویسان زیاد نیستند . باز هم می توان نام چند تن از آنان را ارائه داد که آثاری به زبان فارسی از خود برجای گذاشته اند . بدون تردید آثار بسیاری از این نویسندگان از جیث ادبی ارزش چندانی ندارد. اما برخی از آنان مهارت بسزایی در زبان فارسی به هم رسانیده بودند. اینک آثاری که از آن دانشمندان برجای مانده است معرفی می شود :

۱ -احوال بی بی جلیانا. بی بی جلیانا " زمان کودکی خود، در آغاز روزگار شاهجهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ق) با چند تن از پرتقالیها به دست تیموریان هند اسیر شده بود. اما در دوره های بعد پیشرفت کرده تا آنکه از کار گزاران شاهزاده معظم گشت. هنگامی که شاه معظم یعنی شاه عالم یکم (۱۱۲۴ - ۱۱۱۸ق) برسرکار آمد، بی بی جلیانا بسیار سرشناس شد و درکار حکومت جا افتاد تا در سال ۱۱۴۷ ق درگذشت. گستن بروت به درخواست مونسیر جنتایل احوال بی بی جلیانا را به رشتهٔ تحریر در آورد. بروت مشاور ارتش شجاع الدوله بود و در مدت دوازده سال با شایستگی بسیار کارکرد و در روزگار نگارش این کتاب وی در" فیض آباد "جایگزیده بود.این کتاب در سال ۱۱۸۷ ق نگاشته شده و نسخه ای از آن در موزه بریتانیا نگاهداری می شود. (ریو ۲ : ۸۲۳ - مشترک ۱۲ : ۱۸۳۰).

۲ -فرهنگ فارسی. واژه نامه فارسی به زبان انگلیسی است و ۶۰۰ واژه را در بردارد. سرگرد آر. ای. رابرتس. گرد آورنده این فرهنگ است که در سال ۱۷۹۴ م در شرکت هند شرقی به مقام سرهنگ دومی نایل شده بود. وی تا مدتی نیز به عنوان مترجم فارسی حکومت بنگال کارکرده بود. (جرنل اشیاتک سوساسیتی ج ۱۳ : ۱۱۵).

۳- تشریح الاقوم. سرهنگ جمیز سکنر (م ۱۸۴۱م). پدر جمیز سکنر یکی از کارگزاران شرکت بود. احوال سکنر را دوست وی به نام جیمز بیلی فریزر گرد آورده است. سکنر در " تشریح الاقوام " اقوام هند را گزارش کرده است. افزون برآن تاریخ پادشاهان اوده و افغانان قصور را نیز در این کتاب آورده است. تشریح الاقوام را به نام سرجان ملکم نگاشته است. وی برای نگارش این کتاب از ماخذهای سانسکرت نیز بهره برده است. (ریو ۱ : ۶۶ - مشترک ۱۲ : ۱۹۰۲).

۴ - تذکرة الامرا. از سرهنگ جیمز سکنر. وی در این کتاب احوال امیران و پادشاهان هند، سیک و مسلمان را در چهار طبقه است. و بسیار با ارزش است، چه دربارهٔ برخی پادشاهان احوال مستندی مورد بررسی قرار گرفته است. (ریو ۱ : ۳۰۲ - مشترک ۱۲: ۱۸۹۸).

۵ - مرآة القدس. تاریخ حضرت عیسی است. نگارنده این کتاب جرنس

زیویر (ژرم کساویه) است. وی با دربار اکبر پادشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ق) پیوند داشت و با اکبر و جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) روابط حسنه پیدا کرده بود. و در سال ۱۶۱۷ م در گذشت. وی در دیباچهٔ آن نوشته که این کتاب را در سال ۱۰۱۰ق/۱۶۰۲ م به دستور اکبر پادشاه نگاشته است. در مورد نگارش این کتاب تردید است که زیویر خود این کتاب را به زبان فارسی نوشته باشد. در واقع نسخه فارسی ترجمه‌ای است از ملا عبدالستار (بن قاسم لاهوری) ریو گفته است که عبدالستار در ترجمه این کتاب با زیویر همکاری کرده بود. در مورد آشنایی زیویر با زبان فارسی تردیدی نیست، زیراکه وی هفت - هشت سال آن را می آموخت. لیکن درباره زبان فارسی بودن متن اصلی این کتاب ما نمی توانیم بریک رای قطعی برسیم. در فهرست های اته و اندیا آفیس آمده است که مولانا عبدالستار زیر نظر زیویر این کتاب را ترجمه کرده است: (فهرست مشترک ۱۰: ۲۶۴ - ریو ۱: ۳ - فهرست اندیا آفیس، فارسی: ۶۱۹ - بادلیان: ۳۶۴)

۶ - چند کتاب مذهبی. گذشته از اینها چند کتاب دیگر به نامهایی: ۱ - آیینه حق‌نما، ۲ -کوایف پیتر عیسوی، ۳ -داستان احوال حواریان نیز به‌همان زیویر منسوب‌اند. آیینه حق نما عقاید مذهب عیسوی است بادید مسیحی و در سال ۱۰۶۹ ق نگاشته و به پادشاه جهانگیر (۱۰۴۷-۱۰۳۷ ق) پیشکش شده است. داستان احوال حواریان نیز گویا نگاشته سال ۱۶۰۹ م باشد. کوایف پیتر عیسوی دربارهٔ احوال سینت (روحانی) پیتر است. (۱ - ریوا: ۴، ۲ - فهرست اندیا آفیس، فارسی: شماره. ۶۲ - بادلیان: شماره ۳۶۵ - مشترک ۱۲: ۱۷۷۲)

۷ - مفتاح التواریح. مفتاح التواریخ (کلید تواریخ). تی. دبلیو.بیل. (۱۲۶۴ق/ ۱۸۳۸م)، این کتاب تاریخ عمومی جهان از آدم تا روزگار نگارش آن است. با قطعات تاریخی هر رویداد. این کتاب در سیزده باب است. هر سده هجری در یک باب آورده شده است. وی این کتاب را به تشویق ایلیت ساخته است. ولیم بیل کتاب دیگری به زبان انگلیسی بـه عـنوان (فـرهنگ زندگینامه خاوری) نگاشته است. (مشترک ۱۱: ۱۴۰۳).

۸-فلسفه کندی و دکارت.از سفرنامه برنیه (فرانسوی) (۱۶۸۸ -۱۶۳۵م)

دانسته می شود که وی برای دانشمند خان (از وابستگان دربار عالمگیر ، اورنگ زیب ۱۱۱۸ - ۱۰۶۲ ق) به فارسی رساله ای نوشت یا ترجمه کرد که در آن فلسفه دکارت (فرانسوی ۱۶۵۰ - ۱۵۹۶م) و کندی (ابو یوسف یعقوب) را بررسی کرده بود. (ترجمه اردو ج ۲ : ۲۰۸) .

1 - KAYES PAPERS OF LORD METCALFE.

2 - ENCYCLOPEADIA OF BRITTANICA, VOL 15,P.264,(1971).

3 - SOLDIERING IN INDIA (1764-1787)P.28-352.

4 -CAREY.GOOD OLD DAYS OF JOHN COMPANY ,II,289.

5 -WELLESLY DESPATCHES ,II,338 .

۶ - این فهرست را به هیچ وجه نمی توان جامع گفت ، و بدین منظور کوششی نیز به کار نیاورده ام ، اما گمان دارم که در اینجا نویسندگان سرشناس را معرفی کرده باشد .

۷ - () دف ، تاریخ مرهته ، ج ۳ : ۳۹۰.

[1]برخی توضیحات داخل پرانتز از مترجم اضافه شده و برای اطلاعات بیشتر به فهرست مشترک و فهرست ریو ارجاع داده شده است.

«فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان» تألیف احمد منزوی، جلد ۵ ، ۱۰ ، ۱۱ و ۱۲ ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، سالهای ۱۳۷۰ - ۱۳۶۵.

*****

1 . Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Brithish Museum. Vol I to III , London. 1966.

دکتر آصفه زمانی
بخش فارسی دانشگاه لکهنو

فارسی سرایان هندو
در کشمیر

زبان فارسی با کشمیر ارتباطی کهن و عمیق دارد. در زمان گذشته ازین سرزمین علما و ادبا و شعرایی پیدا شدند که نام آنها در صفحات تاریخ زنده و جاوید مانده است. بنیاد گذاری زبان فارسی بر خطهٔ کشمیر از حملهٔ محمد بن قاسم (۱۰۱۵م) شروع می شود. در زمان سلطان قطب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳م) زبان فارسی در کشمیر ترقی کرد. در زمان سلطان زین العابدین بُد شاه کشمیری (۱۴۲۰م / ۸۲۷هـ) شعر و ادب فارسی به لحاظ ارتقایی که یافت ، دور زرین بوده است. او نه تنها سلطان اولوالعزم بود، بلکه شاعر و فریفتهٔ ادب فارسی هم بود. او در زبان های فارسی و کشمیری و هندی تسلط کامل داشت. در زمان او ، زبان نظم و نسق ، فارسی بود. در زمان سلطان بد شاه، شعرا وادبا که از ایران و ترکستان در کشمیر جمع شدند، فهرست آنها طولانی است. درمیان آنها ملا ضیایی ، ملا نور الدین ، ملا حافظ بغدادی، مولانا قاضی جمال الدین و سید ناصر الدین بیهقی قابل ذکراند . کار مهم سلطان ، دایر کردن دارالترجمه بود که در آن برای ترجمه‌هایی از سانسکرت به فارسی، خدمات " بودی بت" قابل ذکر است. ملا احمد کشمیری به کمک بودی بت،" مهابهارت" و " راج ترنگینی" (تاریخ شهرهٔ آفاق پاندیت "کلمن") را به زبان فارسی ترجمه کرد،و "کتاسر ساگر" را که معروف الحکایات

است،به نام " بحر الاسماء " به زبان فارسی ترجمه کرد.

دوران سلاطین چک ـ۱۵۵۶م / ۹۶۲هـ - ۱۵۸۳م / ۹۹۲هـ) زمان احیاء علوم و ادب فارسی بوده است. چنانکه سلاطین چک، پیرو مذهب شیعه بوده‌اند ، لذا ورود علمای شیعه از ایران به این سرزمین در این دور نسبتاً زیاد است. شیخ یعقوب صرفی [۱] که شاعر و عالم و پیشوای روحانی بود، متعلق به همین دوره است. افکار ژرف او به آن درجه بود که مولانا شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی ، درس حدیث را از وی حاصل کرد. او مصنف کثیرالتصانیف هم در زمان خود بوده است.

در زمان گورکانیان (۱۵۸۵م / ۹۹۴هـ - ۱۶۲۸م / ۱۰۳۶هـ) توسعه و گسترش شعر و ادب فارسی در کشمیر نسبتاً زیادشد. خود اکبر به کشمیر آمده بود و همراه وی اشخاص معروفی مانند امیر فتح الله شیرازی به کشمیر آمده بودند: در دوره جهانگیر، فیضی ، طالب آملی و عرفی ؛ در زمان شاهجهان : صائب ، کلیم ، قدسی ، ملا محسن فانی و غنی کشمیری. زمان دارا شکوه [۲] به لحاظ ادب و شعر اهمیت بسیار دارد. بنا به گفتهٔ مؤلفین " تذکرهٔ [۳] شعرای کشمیر " (جلد دوم) ، تعداد شعرای پاندتان دراین مدت ، تقریباً بیش از صدو پنجاه تن است . امکان ندارد که در این مقالهٔ کوتاه به شرح حال آنها تک تک بپردازیم. لذا من می خواهم که به لحاظ ادوار مهم بودن دوره ها ،چند تن از معروفترین شعرای پاندتان معرفی بکنم:

دوره افغانان (۱۷۵۲م / ۱۸۱۹م) تقریباً بر پنجاه سال طول می کشد. در این زمان از شعرای معروف پاندتان ، پاندت تیکارام آخون را نام برده است.او به سال ۱۷۷۳م در سرینگر متولد شد. متأسفانه فقط یک اثر وی باقی

۱. بیت هایی یعقوب صرفی

ای صبا مشک فشان غالیه سامی آیی   جان من باد فدایت ز کجا می آیی
بارک الله ز تو دل خرم و جان خوشنود است   خیر مقدم ز سر مهر و وفا می آیی

۲ :تصانیف داراشکوه: " سکینته الاولیاء " و " حسنات العارفین" : سفینة الاولیاء ،: رسالهٔ حق تما" "سر اکبری " (ترجمهٔ چند جزو نشد) و " مجمع البحرین".

۳. تذکرهٔ شعرای کشمیری پاندت معروف به " بهار گلشن" ، مرتبهٔ : پاندت برج کشن کول بیخبر و پاندت جگموین نات رینه شوق ، چاپ : اندین پریس لمتید ، اله آباد ۱۹۳۱م.

مانده است، به نام مثنوی "کبک نامه" ، که به تفصیل شکار سردار عبد الله خان ایشک (قاضی) پرداخته است. این مثنوی به لحاظ صنایع لفظی و معنوی جالب است.

چوکبک صبح نورانی به صد ناز ز کوه و چرخ کرده خنده آغاز
سیاهی بلبل آسا پرزد از باغ حواصل سر کشید از بیضهٔ زاغ[1]

در همین دوره راجه سیک جیون مل که از طرف عالمگیر ثانی لقب "راجه" عطا گردیده بود، ذوق شعر و ادب فارسی خوبی داشت. پیر غلام حسن در تاریخ خودش چند بیت از او نقل کرده است. او به این واقعه هم اشاره کرده است، که وقتیکه به حکم نور الدین خان ، سیک جیون مل ، کور شده بود ، بعد از آن این ابیات سروده است.

هر چند گفتم نفس دنی را باید نکردن ناکردنی را
این نفس سر کش نشنید از من تا دید آخر نادیدنی را[2]

راجه سیک جیون مل در دربار خود هفت نفر از شعرا را انتخاب کرده وبه آنها حکم داد که "شاهنامه کشمیر" ترتیب بدهند.

او برای هر بیت یک روپیه جایزه مقرر کرده بود. ولی بعد از سرنگونی وی ، این تاریخ ناقص باقی ماند.

پاندیت دیارام کاچرو خوشدل" هم یکی از شاعرهای خوش فکر دور افغان بوده است. او در سال هزار و هفت صد و چهل و چهار میلادی در سرینگر متولد شد. او «امیرالامرای شاه درانی» و « میر منشی» وفادار خان بوده است. به این لحاظ او به نمایندگی از کشمیر به کابل رفت. در دوران سفر کابل ، او یک مثنوی طولانی نوشت که در آن حالات سفر را اینطور بیان کرده است.

ز خطه چون قدم بیرون کشیدم تماشای جهان بسیار دیدم
کشیدم رخت چون در شهر لاهور مرا دریای راوی گشت منظور

---

۱. سروری، قادر تاریخ ادب فارسی در کشمیر، اردو، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر ۱۹۶۸، ص ۲۰۲.
۲. همانجا ص ۲۰۴.

بـدیدم مـرقد خـاص جهـانگیر سـراپـا سنگ و خـاکش تـازه اکسیر
از آنجـا پس رسـیدم در پشـاور عـجب حـالی بـدیدم در پشـاور
رسـیدم چـون بـه شـهر خـوب کـابل بـود کـابل بـه گـل جـنت تقـابل[1]

پاندیت بهوانی داس کاچرو "نیکو" هم متعلق به این دوره بوده است. او در هر صنف سخن طبع آزمایی کـرده است. چـند بیت از غـزل وی را مـلاحظه بفرمایید.

نی آشنـای مـا شـده گـلچین نـه بـاغبان زین باغ همچو سبزهٔ بیگـانه سـوختم [2]

یک ناز و صد آشوب و یک انداز و صد آفت یک عشـوه و صـد فـتنه بـلای دل و جـانی
نـیکو چـه دهـد هـدیهٔ شـمشیر نگـاهش لخت جگـری ، قـاش دلی، پـارهٔ جـانی [3]

نیکو به سبک " شهر آشوب " یک ترجیع بند هم گفته است. خـانم پـاندیت نیکو، ارنی مال هم شاعره خوبی بود.

در تاریخ کشمیر، دورهٔ سیکها (۱۸۱۹م/۱۲۳۴هـ-۱۸۴۴م/۱۲۶۲هـ) باوجودیکه به اعتبار سیاسی دور فترت بود، ولی در این زمان ترقی شـعر و ادب قابل اعتنا بوده است. در این زمان یک شاعر خوش فکر پاندیت شنکر جیون آخون گرامی (پ : ۱۷۵۰ ف ۱۸۲۵م) را نام برده است. وی در غزل و رباعی و مثنوی طبع آزمایی کرد. او در یک مثنوی عرفانی به سبک مولانا روم ، حکایت پادشاهی را بیان کرده است. حکایت چنین بود که پادشاهی از شدت تشنگی بیقرار بود. او به یک باغ انار رسید. مردی ضعیف لیوانی شربت انار به او داد. پادشاه نگاه حریصانه‌ای به باغ انداخت و شربت دوباره خواست . مرد ضعیف لیوان دیگری به او داد. در آن ساعت عرق انار خیلی کم بود . پادشاه سبب آن پرسید، او جواب داد :

بگفتـا ای جـوان نـیک مـحضر یـقین دانـم کـه شـاه عـدل پـرور

---

۱ . تاریخ ادب فارسی در کشمیر، ص ۲۱۶.
۲. همانجا ، ص ۲۲۱.
۳. همانجا، ص ۲۲۱.

بـه دل انـدیشهٔ بنیاد کـرده است　　دل و دولت ز خـود ناشاد کـرده است[1]

در همین زمان شاعر دیگری به نام پـاندیت مکـندرام، مـتخلص بـه "هندو" بوده است، که در سال هزار و دویست و شصت و سه میلادی زندگی می‌کرد. بعداً در تلاش معاش به حیدرآباد رفته بود. در فارسی کلامش بسیار بود، ولی بیشتر از بین رفته است. به چند بیت غزلش توجه بفرمایید.

جنون بی اختیارم مـی‌کشد سـوی بیـابان هـا　　ز انسان تلخ عیشم،انس می‌گیرم به حیوان ها[2]

شـمیم گـیسوی مـرغوله مـویت　　دمـاغ مـن سـراپـا مُشک چـین کـرد[3]

پاندیت بیربل کاچرو "وارسته"، پسر پاندیت دیارام کاچرو خوشدل در زمان سیکها مقام مهمی داشت. او در غزل مضامین اخلاقی و وحدت ادیان را به خوبی بیان می‌کرد.

چـه بـه مسجد،چـه خـانقاه و چـه دیـر　　نـور پـاکش بـه جـلوه آرائـی[4]

اشعار او در تغزل هم پایهٔ قدسی و جامی بوده است.

سرفگندم دررهت یعنی که خاک پاست ایـن　　می‌روی فارغ ز من یعنی چه استغناست این
آهوی‌مست است چشمت،یاغزال دشت چین　　یا سیه مست شراب ناز، یا شهلاست ایـن[5]

او در سرودن غزل مهارت هم داشت. گاهی به شکل غزل منقوط و گاهی غیر منقوط می‌سرود.مثنوی اش " ستی نامه" معروف به " سـوز و گـداز" نـمونهٔ روشن کلام وی است.یک مثنوی در تعریف کشمیر هم دارد که مشتمل است بر هنگام نوروز و ذکر بهار.

در این زمان زنی شاعرهٔ عارفه به نام روپ بهوانی "الک" قابل ذکر است. پدر وی پاندیت مادهورام عابد وزاهد بود. یک شب " بهگوتی "به خواب او آمد. مادهورام از اوسوال کرد که او می خواهد که در خانه اش بهگوتی متولد

---

۱. سروری، قادر، تاریخ ادب فارسی در کشمیر، ص ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۲ و ۲۴۴.
۲. همانجا.
۳. همانجا.
۴. همانجا.
۵. همانجا.

بشود. بعداً سال هزار و شش صد و بیست و پنج میلادی دختری زیبا از او به دنیا آمد. گفته می شود که نور از پیشانی اش هویدا بود. چون به سن بلوغ رسید با خاندان " سپرو" ازدواج کرد. ولی وی ترک زندگانی کرد و به صحرا رفت. هر طرف عظمت روحانی اش آنقدر گسترش داشت که چه هندو چه مسلمان هر کس به او اعتقاد پیدا کرد. در آن زمان شاه صادق قلندر با او مذاکره کرد. شاه صادق گفت که اگر تو به طرف ما بیایی از " سیم" به " زر" تبدیل خواهی شد. (در زبان کشمیری سیم یا نقره را " روپه می گویند) منظور شاه این بود که اگر اسلام قبول بکنی از نقره به طلا" مبدل خواهی شد. روپ بهوانی پاسخ داد اگر تو به طرف من بیایی "مکهت" خواهی شد. (مکهت یا مکت به معنی گُهر" یا نجات). شاه صادق قلندر با شنیدن پاسخ روپ بهوانی هیچ سخن نگفت و سکوت اختیار کرد. از روپ بهوانی را به کراماتی هم منسوب می کنند. گفته شده است که یک نابینا ازو سوال کرد که من می‌خواهم چشمهایم روشن بشود.روپ بهوانی به او حکم داد که یک چاه بکند. وقتی که چاه به آب رسید، چشمهای او روشن شدند. همین طور گفته شده است که برادر روپ بهوانی ، بله پاندیت بی سواد بود، به این علت مادر وپدرش او را سرزنش می‌کردند. بالاخره یک روز او به پای روپ بهوانی افتاد و گریه کرد.خواهر یک شاخ به او داد و گفت بنویس . او بی اختیار به درستی فارسی را نوشت. بعداً او اینقدر علم حاصل کرد که در دربار دهلی استخدام گردید. از دهلی به خواهر خود نامه ای منظوم نوشت که چند بیتش این است

عرض حال سرگذشتم بشنوید	لا علاجم چاره ساز من شوید
بودم از غفلت در ایام شباب	روز و شب مشغول ذکر خورد و خواب
مدتی بودم ز الطاف کمال	بهره مند از دولت قرب وصال
صد بیابان دور ماندم زان جناب	خانهٔ هجران شود یارب خراب

روپ بهوانی ، جواب آن نامه به او نوشت که بر مضامین عارفانه دلالت می‌کند.

دل پسندا فضل حق یار تو باد	در حریم خاص دل بار تو باد

مهربان پیوسته اهل دل به تو | کیام دل بادا همه حاصل به تو
گر به صورت دوری از هجرم منال | لیک در معنی به من داری وصال
هیچ دوری نیست از ما تا به تو | درمیان گر هست منزل ها به تو
هستی خود بین بود بار گران | خود فروشی هست آزار گران
بیخودان خود مظهر خاص حق اند | بیخودان خود محو ذات مطلق اند

متأسفانه بجز این منظومه، هیچ آثار دیگری از وی در دست نیست[1].

تقریباً از نیمه قرن نوزدهم، تجاوز قوم " دوگرا" به کشمیر شروع شد. زمان آنها از هزار و هشتصد و چهل وسه میلادی، تا هزار و نه صد و چهل و شش میلادی، یعنی تقریباً مدت صد سال گسترده شده است. در این زمان هم، زبان ادبی و دفتری فارسی بود. پاندتان کشمیری در این زمان هم، به طرف فارسی متوجه بوده اند. خصوصاً در زمان مهاراجه بنیر سینگ در جمون اساس دار الترجمه فارسی گذاشته شد که در آنجا کتابهای فارسی، عربی، سانسکرت و دوگری و پنجابی و کتابهای مذهبی مانند، مهابهارت، بهاگوت گیتا، و پانیشاد و شاستر به زبان فارسی ترجمه شده بودند. خصوصیت دیگر این زمان اینست که تعداد شعرای پاندتان کشمیر در این دوره نسبتاً به دورهٔ پیشین زیاده هستند. چند اسم های معروف با شرح زیر است:

پاندیت مست رام بقا یا[2] بقا (پ: ۱۷۸۴م) مصنف "دستور العمل" (به سبک نثر ظهوری) ودر بحر طویل مثنوی است " سوزن نامه" پاندیت گوپال[3] متخلص به کول و غیوری مترجم «دشتم اسکند بهاگوت» به زبان فارسی، پاندت[4] هری کول متخلص به هری (پ: ۱۸۵۸م) مصنف مثنوی "گلشن عشق " یعنی داستان گل بکاولی، پاندت طوطا رام بت برهمن، مترجم شری مهاباگوت (۱۹۲۲بکرمی / ۱۸۶۶م)به زبان فارسی که یک نسخه نوشته شده

---

۱. برای تفصیل رک به: بهار گلشن، مرتبهٔ پاندیت برج کشن کول بیخبر و پاندت جگموهن نات رینه شوق ۱۹۳۱م.
۲. برای تفصیل ر.ک. به تاریخ فارسی در کشمیر صص ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۳ و ۲۷۴.
۳. همانجا.
۴. همانجا.

به دست طوطا رام در کتابخانه فرهنگی سری نگر نگهداری می شود. پاندیت تیکارام کول (پ : ۱۸۲۸م) مترجم شری بهاگهوت گیتا و موجد اصطرلاب که این اصطرلاب در موزهٔ بریتانیا موجود است. پاندت واسه کول اوگره "بلبل" (پ: ۱۸۵۷م) مصنف مثنوی های " چهار درویش" و "گلزار بلبل" و "گلشن عندلیب" و غیر آن قابل ذکر اند .

بطور فشرده قبل از سال ۱۸۵۰م همه به زبـان فـارسی عـلاقه و ذوق فراوان داشتندو به این علت روایت پاندتان کشمیری هم از لحاظ شعر و ادب اینقدر پر رونق بوده است. کم کم، وقتی که نگاه‌ها متوجه زبان اردو شد، زبان فارسی موقعیت خود از دست داد و بعد از قرن نوزدهم میلادی میل به نوشتن آثار فارسی به ندرت دیده می شود. و در حال حاضر، شعرای هندوی فارسی گوی در کشمیر آنقدر کم هستند که می توان گفت انگشت شمارند.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

رئیس نعمانی - علیگره هند

غزل

مپرس تا چه گمان ها در انتظارم بود | که گویی گردش گیتی در اختیارم بود
ببین چطور تجسم نمود پیش رقیب | تصوری که به چشمان بی قرارم بود
کجاست آن شب و روز رفاقت خوبان | که دیده بی نم و هم قلب بی غبارم بود
چو کیسه گشت تهی، بزم عیش برهم خورد | نه یار بود کس اکنون، نه غمگسارم بود
دراین دیار نفاق و غرور و مکر و فریب | کرا وقوف به غمهای بی شمارم بود
هزار لعنت و نفرین به چشم کج بینان | هزار شکر به چشم تو اعتبارم بود
نبود ذکر فراعین و یاد نمرودان | حکایتی زلئیمان روزگارم بود

در این غریب سرا، بی کسم رئیس امروز
زمانی بود که هم یاد و هم دیارم بود

میر عبدالعزیز

روز آزادی پاکستان ۱۴ اگست ۱۹۴۷

در وجود امروز آمد ملک پاکستان ما | زین عمل در مشرق ومغرب‌فزون‌شدشان ما
ما مسلمانیم والله مسلک ما راستی | نیست فرقه درمیان ظاهر و پنهان ما
مقصد ما برتری ملت اسلامیست | بشنوید ای اهل دنیا، بشنوید اعلان ما
دین و آئین نبی نافذ شود در بحر و بر | منزل مقصود ما منشور ما قرآن ما
یوم آزادی پاکستان روز انقلاب | دور انگلش ختم گشت و شد بنا دوران ما
کامیابی در دو عالم گر بخواهد آدمی | منسلک باید شدن در رشتهٔ ایمان ما
وادی کشمیر را گویند ایران صغیر | وادی ایمن بلاشک هست روح و جان ما
خطه کشمیر را آزاد کردن لازم است | در اسیری تا بکی آن جان ما جانان ما
روز و شب کوشیم بر اتحاد اهلین | با مسلمانان عالم هست این پیمان ما
سروری زیباست بس واحد خدای پاک را | زیرگردون نیست چیزی دیگری عنوان ما

این دو کشور از ازل پیوسته چون روح و بدن
دوستان بی ریا ایران و پاکستان ما

حسین انجم

نعت

تـامت بـه زبـان حـق شـنیده — قـامت زنگـاه قـلب دیـده
نـام تـو بـه کـلک دست قـدرت — بـالای رواق جـان کشـیده
ای نـقش و نگـار لوح عـالم — از زیـنت سـطر هـر جـریده
ای راهـرو فـراز افـلاک — ای سـاکـن فـرش قـلب و دیـده
مـحبوب خـدای هـر دو عـالم — ذات تـو گـرامـی و حـمیده
مـحسود خـم کشـان مـحراب — ابـروی بـدیده ات خـمیده
شـاهان بـه هـزار فـرو تـمکین — پـیش تـو نگـون و سـر خـمیده
انـجم بـه هـزار جـرم و عصیـان — آورده بـمدح تـو قـصیده

***

سرور انبالوی

غزل

ز دستش بـر دلم تـیری کشـیدن آرزو دارم — کـه در خـون تمنـا آرمـیدن آرزو دارم
غـم تویـار و از شـادی رمـیدن آرزو دارم — ز نـقد جـان غـم تـوهم خـریدن آرزو دارم
دلم بانغمه و چنگ و ربا بی هم نمی سازد — حکـایت از لب لعـلین شـنیدن آرزو دارم
نسیم صبح بی تا بـانه مـی بـوسد بزلفـانت — مـن دیـوانـه پیراهـن دریـدن آرزو دارم
زمام‌بیخودی گیرم،بصحرا میل می‌خواهـم — که از دنیـای رنگ و بـو رمـیدن آرزو دارم
ندارد التفاتی بـا مـن دیـوانـه ، بـی مـهری — هـمه شب در فـراق او تـپیدن آرزو دارم
سـرو کـاری نـدارم بـا گلسـتان تمنـایی — بـه پیش آن نگـارم سـر بـریدن آرزو دارم
گدایـانه سـرور انبـالوی در بـزم مـی آیـد — دو حـرفی از زبـان تـو شـنیدن آرزو دارم

***

مقصود جعفری

غزل

از یک نـظر ربـود دل بـی قـرار مـن — ایـن کـه نشسته بـود سر رهگـذار مـن
یک عمر مثل خـاک سـر دشت دل دویـد — رقـصید در تـلاش او مشت غبـار مـن
کشـتند اهـل عشـق را از تیغ سـرکشی — از زنـدگی گسست هـمه اعتبـار مـن
در انتظـار وصـل او عـمرم گـذاشـتم — لب خـنده بـود زیست بـرین انتظـار مـن
خـود را بسـوختم کـه بسوزم دیـار ظـلم — صد حیف سوخت کلبهٔ احـزان شـرار مـن

***

گزارش
و
پژوهش
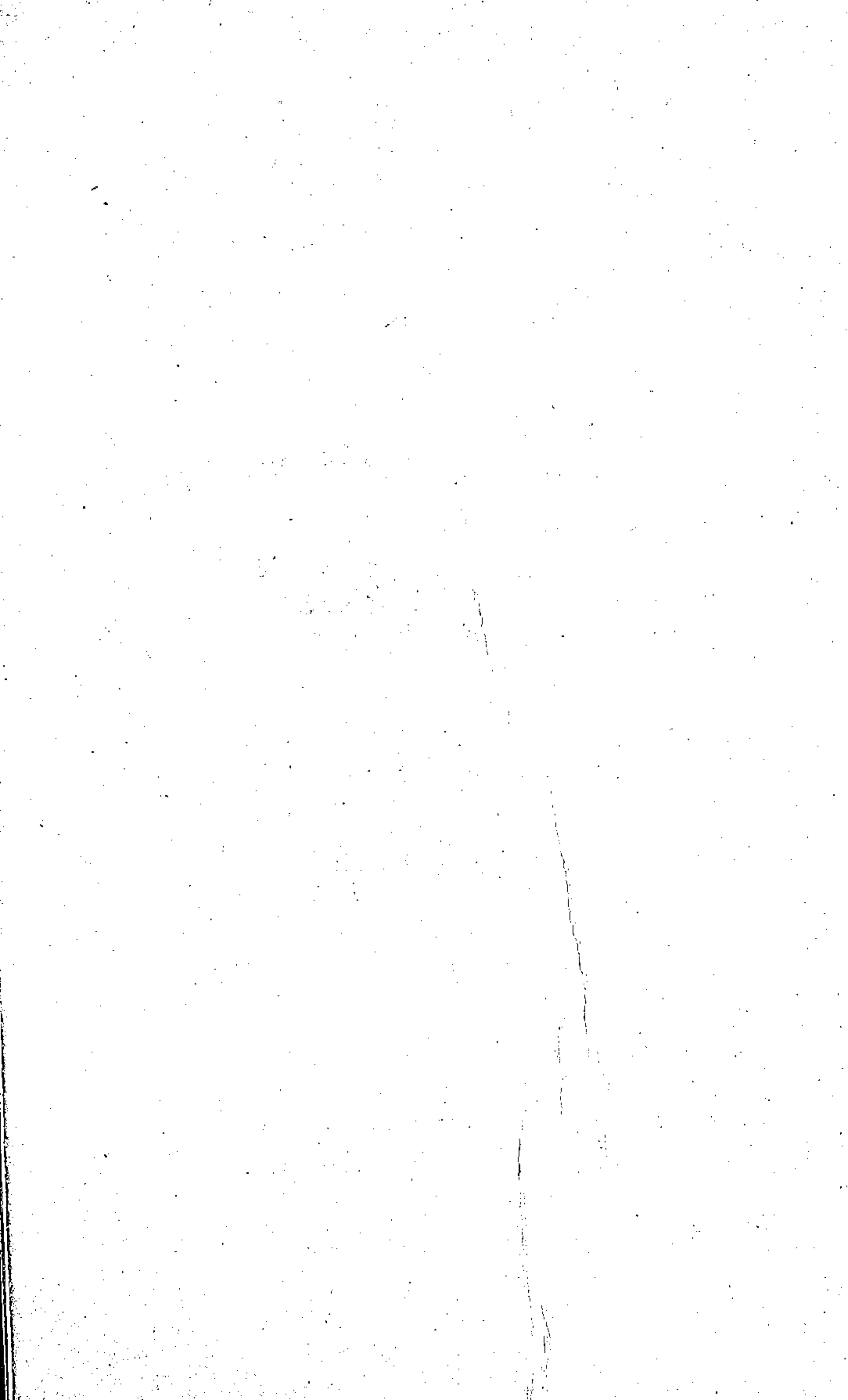
دکتر محمد مهدی توسلی
** استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

معرفی موزه تاریخی مراته
و مجموعه نسخ خطی فارسی آن

در سال ۱۳۷۳ شمسی ، ضمن سفری به هند ، موفق به بازدید از موزه مراته - موزه تاریخی مرکز تحقیقات دانشگاه دکن - شدم.آقای Girish Mandke، موزه دار جوان این مجموعه ارزشمند تاریخی ، باشوق بی‌حدی یاد آور شد که تعدادی نسخ خطی فارسی در این موزه نگهداری می‌شود. نگارنده خواهش نمود تا از آن مجموعه بسیار کوچک دیدار و فهرست نویسی شود.دریغم آمد پیش از شرح این نسخ ، آن موزه - هرچند کوتاه - معرفی نشود.

مقدمه :

موزه تاریخی مرکز تحقیقات دانشگاه دکن،واقع در شهر پونه [۱]،ایالت مهاراشترا، غرب هند ،دارای مدارک تاریخی بسیار مهمی از سدهٔ هیجدهم میلادی است که برای مطالعه تاریخ بخش غربی هند ، بویژه تاریخ دوره مراته - که نزدیک دویست سال در ایالت مهاراشترا حکومت کردند - اهمیت فراوان دارد . موزه، دراصل ، مرده ریگ "رائو بهادر" یکی از راجه‌های بزرگ مهاراشترابوده که عمیقاً به تاریخ مراته عشق می ورزید. به این دلیل ، وی

۱. شهر پونه مرکز فرمانروائی مراته ها ، یکی از حکومت های محلی قدرتمند هند درسده های ۱۷ و ۱۸ میلادی .

مجموعه‌ای از مواد تاریخی از منابع گونه گون و دست اول جمع آوری نموده بود.موزه خصوصی او،در ویلای شخصی‌اش به‌نام "درهٔ شاد" در ناحیه ساتارا (Satara)، یکی از کهن ترین مجموعه هائی بود که وی تلاش می‌کرد آن را، به صورت منظم و علمی ، از مدارک اصلی مربوط به تاریخ مراته مملونماید . موزه ابتدا در سال ۱۹۳۰ ، درناحیه ساتارا،گشایش یافت . چندی بعد ، موزه توسط دولت ایالت بمبئی خریداری شد و در سال ۱۹۳۹ به مرکز تحقیقات دکن در پونه ، انتقال یافت .

***
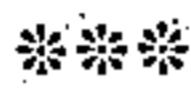
حدود و وسعت

حجم عظیمی از مجموعه مدارک ، مکاتبات گوناگونی را شامل می‌شود که در سده هیجدهم توسط دولتمردان مهاراشترا تحریر شده‌اند . مکاتبات و مدارک تاریخی دیگر مربوط به یک دوره صد ساله از ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میلادی می باشد. علاوه بر این مکاتبات ، مدارک دیگری شامل تصاویر، کتابهای نایاب ، نسخ خطی ، نقشه ، طرح‌های جنگی ، نسخ خطی فارسی ، سکه ، مجسمه ، لوح مسی و کتابهایی که برروی پوست نوشته شده‌اند ، در این موزه نگهداری می شوند. این آثار، بعلاوه نمونه ادوات جنگی ایالت مهاراشترا، کلاً به سیزده بخش تقسیم شده و ساختمان موزه را – که خود قدمتی ۱۰۰ ساله دارد – زینت داده‌اند .

رومال های مراتی[1]

سه چهارم مکاتبات تاریخی موجود در موزه را مکاتباتی تشکیل می دهند که به زبان مراتی نگاشته شده‌اند . این مکاتبات به عنوان "دفتر مینا والی"،مربوط به یکی از فرمانروایان معروف مراتی به نام نانافارنیس

[1] Rumal اصطلاحاً به بسته هائی می گویند که دارای یکهزار نامه تاریخی است. مراتی (Marathi) زبان محلی ایالت مهاراشترای هند می باشند.

(فارنویس) است که در سه دهه پایانی سده هیجدهم در ایالت مهاراشترا حکومت می کرد. علاوه بر" دفتر مینا والی "،نامه هایی درباره برامهندرا سوامی [1] و نامه های مربوط به تیپو سلطان [2] ، نظام [3] و دولت های اروپایی وجود دارند. رویهرفته این مجموعه دارای ۱۰۱ رومال (یعنی حدود ۱۰۱۰۰۰ نامه) می باشد.

دفتر میناوالی

نانا فادنیس در آخرین روزهای زندگیش از مشقت تلخی رنج می برد. او مدام در وحشت از دست دادن ثروتش ،که توقیف شده بود، بسر می برد. به همین دلیل ، نامه های مهم در ارتباط با حساب ها و دیپلماسی محرمانه خود را در آخرین روزهای حیاتش سوزاند. بعد از مرگش(۱۸۰۰ میلادی)،تمام دارائی وی به محلی به نام Baloji Kunjar انتقال یافت.همسرش، Jiubai به پانول (شهری بین پونه و بمبئ) رفت و هرچه راکه از دفتر نانا باقی مانده بود، باخود برد. شرح حال زندگی نانا نیز، که درمیان مکاتبات وی وجود داشت ، توسط یکنفر افسر انگلیسی به نام بروک (Brook) به انگلیستان برده شد. در نهایت از آن دفتر گسترده ، تنها تعداد اندکی باقی ماند که حدود ۲۲۰۰۰ نامه مربوط به بعضی حساب ها و گزارش های خدمتگزاران نانا در دربارهای مختلف در دیگر ایالات هند می شود. این نامه ها به صورت زیر دسته بندی شده اند.

الف - نام اشخاص و مکانها در هند	تعداد
۱ - نظام	۴۰۰۰
۲ - حیدر [4]	۱۵۰

1.Bramhendra Swami.

۲. تیپو سلطان، حکمران ناحیه دکن (۱۷۸۹-۱۷۸۴).

۳. نظام، حکمران حیدرآباد (سده هیجده میلادی).

۴. حیدر علی حکمران میسور (۱۷۸۲-۱۷۶۱).

۳ - تیپو	۱۲۰
۴ - حکومت دهلی	۷۳۵
۵ - جیپور و جودپور	۳۵۰
۶ -اشخاص دیگر	۱۳۸۴۰
ب - قدرتها و دولت های بیگانه	
۱ - پرتغال	۱۰
۲ - فرانسه	۶۰
۳ - بریتانیا	۷۷۵
ج - در خصوص جنگ	۲۰۱۱

نبردها

شرح نبردهای kittur، janira، اولین جنگ مراته ها با انگلیسی ها وkharda در این نامه ها به تفصیل آمده اند.دسته ای از این مدارک نیز برای حکومت هند،به عنوان مدارک قانونی ، برای ارائه به دادگاه بین المللی لاهه علیه پرتغال بسیار سود مند بوده مورد استفاده قرار گرفتند .

نامه های خانوادگی[۱]

بخشی از نامه های خانوادگی مربوط به خانواده‌های Keskar، Chitnis، Mohite، Ghatge، Nimbalkar، Khem Sawant، Mahadik، Pratinidhi، Chikurdekar Deshmukh و Holkar در این مجموعه وجود دارد .

سکه

بخش سکه‌ها از سال ۱۹۳۱ ایجاد شد . اکثریت سکه های این مجموعه

۱. این نامه ها شرح رویدادهای مهم خانواده های اشرافی و راجه های بزرگ هند است که برای تاریخ نویسان منبع موثق و معتبری به شمار می روند. غرض از آوردن نام آنها ، راهنمایی آن دسته از پژوهشگرانی است که در این زمینه بخصوص تحقیق می کنند.

توسط موزه‌های دولتی هند اهدا شده اند . تعداد سکه های منحصر بفرد این مجموعه بسیار اندک است . در سال ۱۹۵۸ تعداد ۱۰۰۰ سکه متعلق به "سردار پشوا" به مجموعه سکه های اصلی ، که تعداد شان به ۲۰۰۰ سکه می‌رسد، اضافه شد.

در حال حاضر در این مجموعه تعداد ۹۰ سکه طلا ، حدود ۲۰۰ سکه نقره ، و بیش از ۱۰۰۰ سکه مس وجود دارد . بعلاوه ، چندین سکه از جنس نیکل ، مس و قلع نیز در این مجموعه نگهداری می شود . سکه ها به ترتیب متعلق به فرمانروایان سده نوزدهم هند،سکه های خارجی مانند عراق ، مصر، ترکیه ،کانادا ، بریتانیا ، استرالیا ، اتریش ، امریکا ، مستعمرات افریقایی ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا، ایران وغیره می باشد . اساساً سکه های این دوره از جنس نقره ، نیکل ، مس و شبیه به آن هستند . از این مجموعه ، تعداد دوازده سکه ، ماههای دوازدگانه ، مربوط به جهانگیر بسیار قابل ارزش هستند . سکه های دوره های سده های میانه متعلق به حکومت های هندی ویجایانگر ،گجرات ، مهاراشترا ، مغول و کمپانی هند شرقی در این مجموعه قابل تامل هستند . چندین سکه مسی مربوط به ساتاهاوانا. و بعضی فرمانروایان سده های میانه از جمله سکه های جالب این مجموعه می باشند .

الواح مسی

سه لوح مسی با ارزش در موزه وجود دارند . اینها عبارتنه از :

۱ – لوح مسی مربوط بهChalukyá Vijayaditya Saka ، حدود ۶۳۲ بعد از میلاد است.

در خصوص این لوح،دکتر دیرج لعل سانکالیا،باستان شناس بسیار معروف هند، درکتاب *Epigrapby of India* جلد XXVI توضیحاتی داده است .

۲ – لوح مسی مربوط به Kadamaba Ravivarman ؛ [احتمالاً ۷۲۰ بعد از میلاد] .

۳ – لوح مسی مربوط به Rashtrakata Dantidurar Saka ،حدود ۹۷۸ میلادی است.
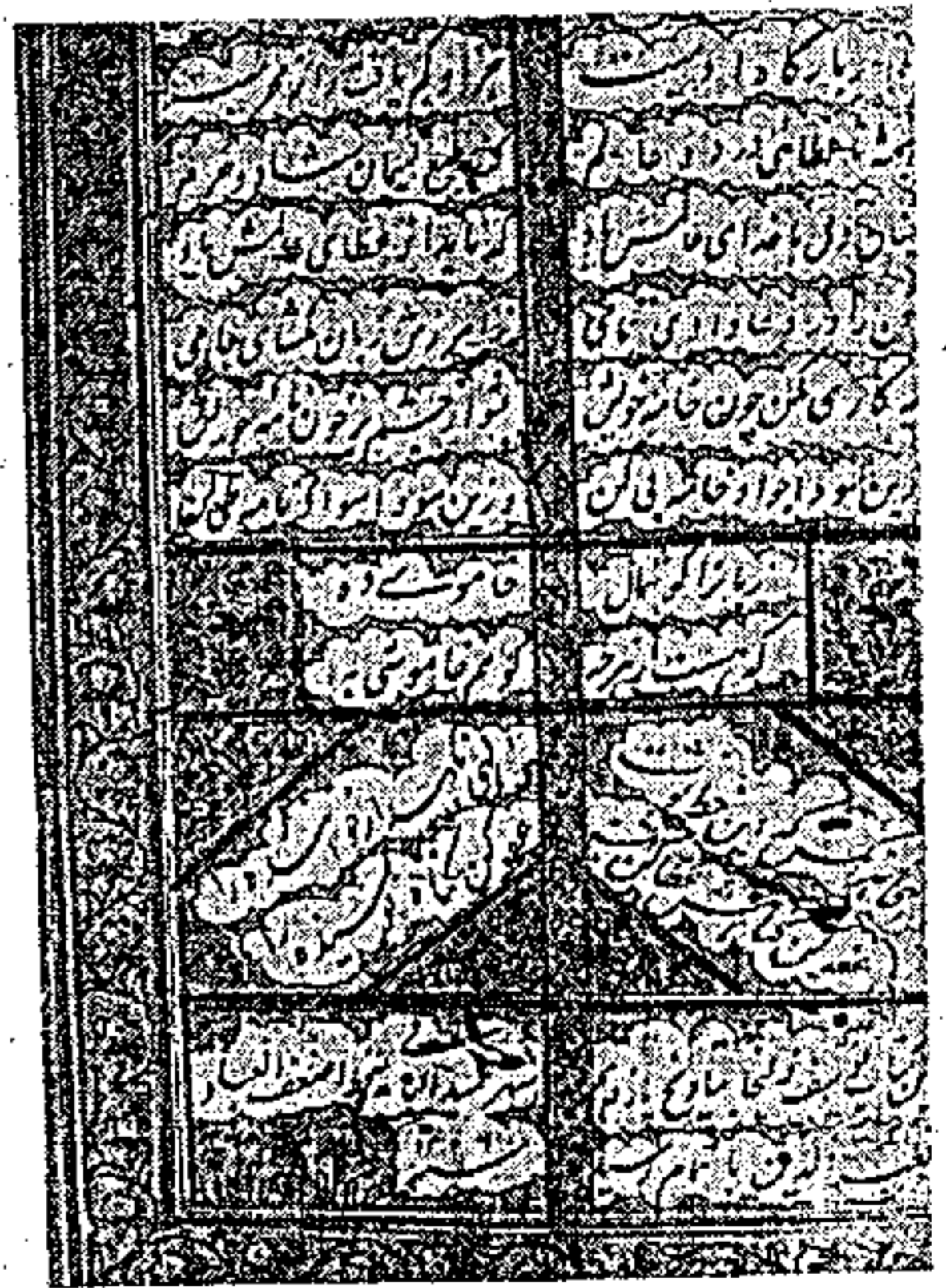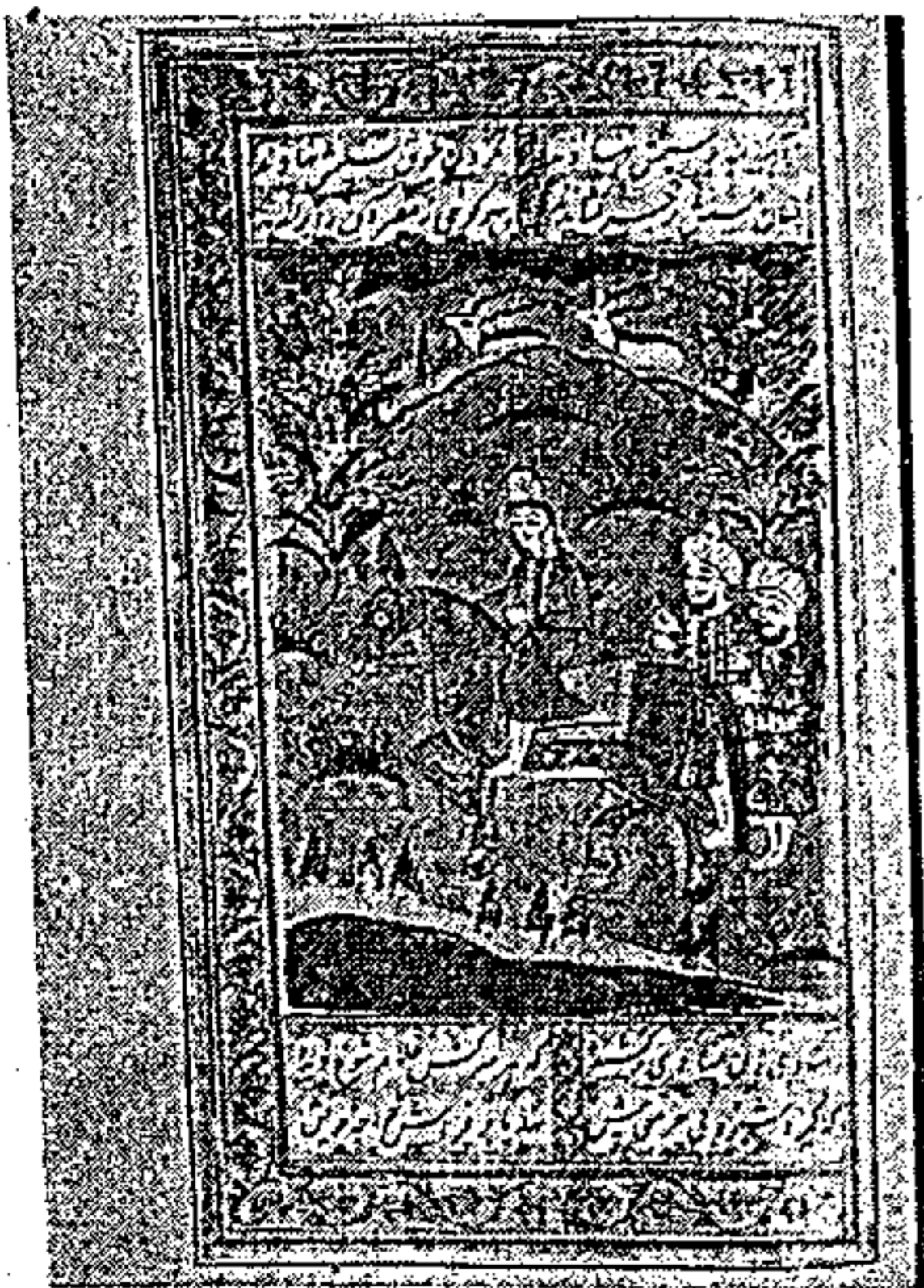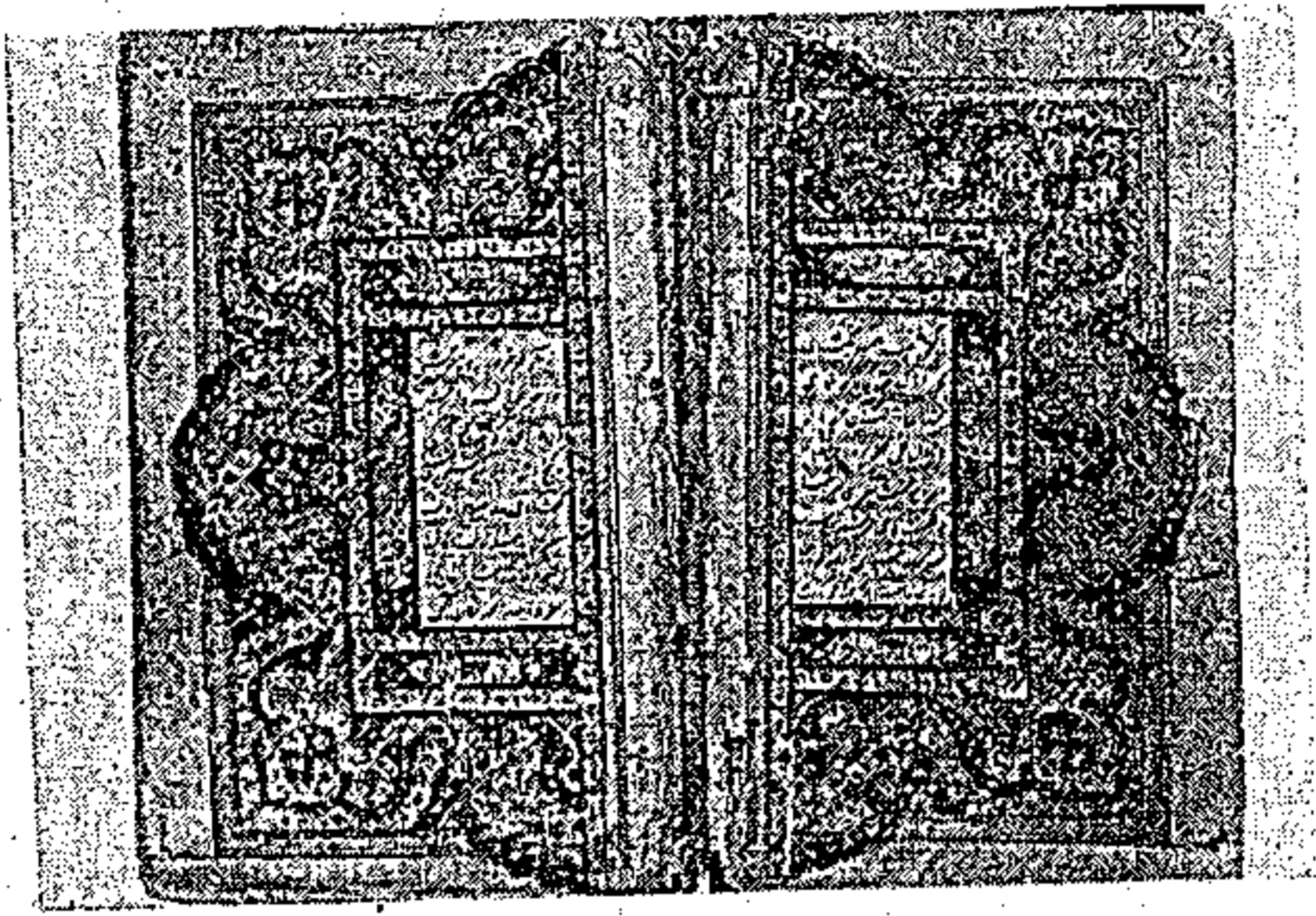
آغاز و انجام و نمونه یی از تصاویر نسخه خطی یوسف و زلیخا

درباره این لوح ، مطالبی در کتاب منابع تاریخ سده های میانه ، جلد ۱۷ آمده است.

*

نسخ خطی فارسی

۱ - یوسف و زلیخا
نظامی گنجوی

منظوم ، سده سیزدهم ، مصور ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، با حاشیه مطلاکاری ، ۱۹۳ صفحه ، سالم، قطع جیبی

آغاز : الهی غنچه امید بگشای — گلی از روضه جاوید بنمای

انجام: الهی نگهدار خواننده را — عفو کن گناه نویسنده را

این کتاب یوسف زلیخا بتاریخ یازدهم شهر جمادی‌الثانی بخط اضعف العباد قطب الدین با تمام رسید . سنه ۱۲۰۶ هـ.

۲ - پرب اول آدی پرب
[بخش اول از کتاب اصلی مهابهاراتا]

ابوالفضل فیضی

منثور ، سده سیزدهم ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، ۲۶۶ صفحه ، سالم، قطع رقعی.

آغاز: آبرو بخش چشمه سارسخن — آشنای محیط بی سروتن

انجام : دگر خواهد این جان خواهش گرم — که دست نوازش کشی برسرم

تمت تمام شد تحریر ۵ شهر شوال سنه ۱۲۳۲ هجری.

۳ - انشاء برهمن
چندر بهان

منثور ، بدون حواشی ، سده ؟ ، نستعلیق ، کاغذ معمولی، ۱۹۰ صفحه ، سالم، قطع رقعی.

خلاصة التواریخ

وقایع نعمت خان عالی

جهانگیر نامه (۱)

انشاء ابو الفضل

آغاز : چون از عنفوان شباب این برهمن عقیدت کیش را
انجام: هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم. تمت تمام شد.

۴ - وقایع نعمت خان عالی

میرزا محمد نعمت خان عالی

در خصوص رویدادهای فرمانروائی اورنگ زیب ، امپراتور هند است .
منثور ، بدون حواشی ، سده دوازدهم، نستعلیق ، کاغذ معمولی، قطع رقعی.
آغاز : روزنامچه محاصره قلعه الجهاد حیدر آباد تاریخ سیزدهم شهر رجب المرجب .
انجام: گفت تاریخ رحلتش جعفر پادشاه بهشت از نیکی [۱۱۱۷هـ]

۵ - خلاصه التواریخ

منثور ، سده دوازدهم ، نستعلیق شکسته ، کاغذ معمولی، حدود ۳۰۰ صفحه ، سالم، قطع رقعی .
آغاز : بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر. نقاش نگارخانه کائنات و مصور کارگاه مکنونات ...
انجام : افتاده
بامهر "کتاب خلاصة التواریخ ازمال بنده غلام رضا به تاریخ ۱۷ ماه صفر سنه ۱۱۹۷ داخل فهرست نموده شد"

۶ - جامع القوانین (انشاء خلیفه)

منثور، سده دوازدهم، نستعلیق ، کاغذ معمولی ، حدود ۲۰۰ صفحه ، کمی کرم خورده ، قطع رقعی .
آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم رب یسروتمم بالخیر . ستایش و نیایش

مر احدی را که کاتب فصاحت ...

انجام: تمام شد . هر که خواند دعا طمع دارم   زانکه من بنده گنه کارم

۷ – انشاء ابوالفضل

(نامه های خصوصی ابوالفضل وزیر اکبر شاه)

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک

منثور ،سده ۱۰ هجری ، نستعلیق ، کاغذ معمولی ، ۳۰۰ صفحه حواشی اضافه شده ، کمی کرم خورده، قطع وزیری .

آغاز: بسم اللّه الرحمن الرحیم . رب یسر وتمم بالخیر . گوناگون نیایش مر داوری را سزد که وجود بشر را....

انجام : تمام شد کتاب ابوالفضل در وقت چاشت در ماه ذی الحجه در یوم پنجشنبه سنه ۹۹۲ تمام گردید باقیست والله اعلم بالصواب .

۸ – آئین اکبری

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک

(مشتمل بر قوانین سلطنت وتزک لشکر و ترتیب ایالات هند و در بیان علوم هندوها و بعضی آداب و رسوم آنها)

منثور ، سده دوازدهم هجری ، نستعلیق شکسته ، کاغذ معمولی ، سالم قطع وزیری .

آغاز : افتاده

انجام :افتاده

۹ – مخزن الاسرار نظامی و دیوان خسرو شیرین

نظامی

منظوم ، سده سیزدهم هجری ، مطلا ، باحواشی ، قطع رقعی .

آغاز : بسم اللّه الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

انجام : همین داستان باد ازو سر بلند   هم او باد ازین داستان بهره‌مند

۱۰ - جهانگیر نامه (۱)

معتمد خان منشی

منثور، مذهب، سده یازدهم، نستعلیق، کاغذ معمولی، حدود ۱۶۰ - صفحه، سالم، قطع رقعی.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم. رب یسر ولاتعسر. شایسته سریر سلطنت و فرمانروایی وزینبده افسر خلافت و .....

انجام: اتمام پذیرفت به دستخط اضعف العباد احسن الله جز کتاب سی و دو.

۱۱ - زندگی جهانگیر (۲)

معتمد خان منشی

منثور، سده. نستعلیق شکسته، کاغذ معمولی، ۱۴۵ صفحه، سالم قطع جیبی.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم. شایسته سریرسلطنت و فرمانروایی و زیبنده افسر خلافت و....

انجام: تمت تمام شد.

*****

همایش بین المللی پنجاه سال روابط فرهنگی ایران و پاکستان که قرار بود در مهر ماه برگزار گردد، به دلایلی به تعویق افتاد . دبیرخانه همایش ، بعضی از مقالات رسیده را که حاوی نکات تازه یی بود، انتخاب و برای چاپ به دفتر فصلنامه دانش ارسال نمود. ضمن تشکر از این همکاری، یکی از مقالات رسیده ، که از طرف مرکز مطالعات ایرانی و بین المللی ـ تهران ، برای شرکت در همایش فرستاده شده بود ، در این شماره تقدیم خوانندگان دانش می شود .

دکتر سید کمال حاج سید جوادی
ایران

معرفی یک نسخهٔ خطی فارسی در پاکستان

مقدمه:

زبان فارسی از گذشته های دور تا امروز حلقه اتصال روابط فرهنگی ایران و پاکستان محسوب می شود. از عوامل مهم این پیوند جاودانه ، کتابهای فارسی می باشد که در سراسر پاکستان به صورت های گوناگون وجود دارد. مراکز تحقیقاتی ، کتابخانه های عمومی و خصوصی ، هر کدام تعدادی از آنها را در خودجای داده اند و به عنوان گنجینه های با ارزشی نگهداری می شوند.

این کتابها هر کدام سرگذشت جالب و حیرت انگیزی دارند. از شرح احوال نویسنده و کاتب و مطالب نگاشته شده تا چگونگی خرید کتاب و دست به دست گشتن و سرانجام در گوشهٔ قفسه ای جای گرفتن ، شگفتی های فراوانی را برای ما به ارمغان می آورد.

چگونه می توان از صدهاشاعر ، ادیب و نویسنده ، استاد و معلم ، خطاط و هنرمند و صحاف وغیره وغیره که آثارشان در جای جای کشور پهناور پاکستان وجود دارد ، ادای احترام نکرد. آری این همه هر کدام

سندپایداری این پیوند بوده و راز هویت و میراث مشترک ایران و پاکستان محسوب می شوند. خوشبختانه فهرست تعدادی از آنها به نام «فهرست مشترک» توسط مرکز تحقیقات فارسی چاپ شده است.

اینک دراین مقاله تنها به معرفی یک نسخه بسنده می شود تا معلوم گردد که این نسخه چگونه مرزهای جغرافیایی را در نور دیده است. از مصر تا مکه‌مکرمه ، از آنجا تا مدینه منوره و سپس لاهور ، راولپندی و اسلام آباد و سپس ایران و هند و اروپا.

نام کتاب : اخبار مدینه [1]
ترجمهٔ کتاب : وفاء الوفا باخبار دار المصطفی اثر علامه سمهودی
مترجم کتاب : از مردم فرهیخته شبه قاره

این کتاب در بین همه کتابهای نوشته شده در مورد مدینه منوره معتبر تر بوده و به عنوان مرجع نخست و مأخذ اول مدینه شناسی شناخته شده و در عین حال مورد عنایت علمای معظم اهل سنت و تشیع قرار گرفته است.

در اینجا پیش از پرداختن به معرفی کتاب ، به طور مختصر به شرح حال مولف اشاره می شود.

شرح احوال علامه نور الدین سمهودی

امام نور الدین ، ابو الحسن علی بن القاضی عفیف الدین عبدالله الحسنی ، مشهور به السمهودی ، منسوب به سمهود [2] از شهرهای مصر است. سلسلهٔ نسب وی به حسن مثنی بن حسن به علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌رسد و لذا به او حسنی هم گفته می شده است.

در صفر الخیر سال ۸۳۴ هجری قمری در سمهود متولد شد. در همان شهر علوم مقدماتی اسلامی را فراگرفت و قرآن کریم را حفظ کرد. سپس برای

۱. ر.ک: علامه شیخ آقابزرگ طهرانی، الذریعه الی التصانیف الشیعه، بیروت، ۱۹۸۳م، ج/ ۲۰، ص ۲۵۱.
۲. یا سمهود. به ضم نیز صحیح است. ر.ک: مقدمه محمد محیی الدین بر وفاء الوفا.

تکمیل دروس به قاهره آمد و حدیث و فقه و اصول و ادبیات عرب و عرفان را نزد شمس جوهری و شریف مناوی تحصیل کرد. سپس به مدینه منوره رفت و در آنجا سی و سه سال ساکن بود. ابتدا نزد استادان مکه و مدینه مانند شهاب الابشیطی ابو الفرج المراغی حدیث و فقه و علوم اسلامی را فراگرفت و مدتی در کتابخانه مسجد پیامبر به کتابداری مشغول بود تا اینکه اجازه تدریس یافت و از علمای شافعی مذهب معروف زمان خود در مدینه شد و به عنوان مدرس تدریس می کرد و شاگردان فراوانی از او بهره می گرفتند. او فتوا نیز در ضرورت صادر می کرد، در عین حال مورخی بود ادیب و عارف و اهل یقین و معتقد به توسل و زیارت.

وی بیت المقدس را زیارت کرد و دوباره به مدینهٔ منوره بازگشت و مدینه را وطن دائمی خویش اختیار نمود ، تا اینکه در همان جا در روز پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعده سال ۹۱۱ ه‍ ق به دیار باقی شتافت. عموم اصحاب تراجم از او به بزرگی یاد کرده و فضل و مرتبت او راتحسین کرده‌اند[۱].

تألیفات علامه سمهودی

سمهودی در مدینهٔ منوره کتابهای متعددی نگاشت مانند:

۱ – جواهر العقدین فی فضل الشرفین.

۲ – الافصاح که حاشیه ای است بر الایضاح فی مناسك الحج اثر امام نووی.

۳ – امنیة المعتنین بروضة الطالبین ، که حاشیه ای است بر کتاب الروضه در فقه شافعی ، این کتاب تا باب ربا نگاشته شده بود.

۴ – الانوار السنیة فی اجوبة الاسئلة الیمنیة ، این کتاب خطی است و در گنجینهٔ نسخه های خطی در رباط نگهداری می شود.

---

۱. جهت اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی ر.ک:
– الزرکلی ، خیر الدین ، الاعلام ، بیروت ، ۱۹۶۹م. ج / ۵۱ ، ص ۱۲۳
– عبد القادر بن شیخ عبد روس ، النور السافر من اخبار القرن العاشر ، بغداد ، ۱۹۳۲م ، ص ۵۸.
– السخاری ، الضوء اللامع ، مصر ، ۱۳۵۳ ه‍ ق ج / ۵۱ ، ص ۲۲۵.
– یوسف الیان سرکیس ، معجم المطبوعات العربیه و المعربة ، مصر ، ۱۹۲۸م ، ص ۱۰۵۲.

و کتابهای مربوط به مدینه منوره و آن جمعاً سه کتاب می شود به این ترتیب:

۵ – اقتفاء الوفا باخبار دار المصطفی ؛ این کتاب را به صورت مفصل و مشروح نگاشته ، اما موفق به اتمام آن نشده بود ، در یکی از مسافرتهایش به مکه مکرمه این کتاب را همراه سه کتاب فوق در حجرهٔ خود در مسجد پیامبر گذاشته بود که دستخوش آتش سوزی مهیبی که در سال ۸۸۶ ه‍.ق در اماکن مسجد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رویداده بود شد و از بین رفت و لذا مؤلف تصمیم گرفتِ کتاب دیگری بنگارد و آن عبارت است از :

۶ – وفاء الوفا باخبار دار المصطفی[1] ؛ این کتاب مهمترین کتاب مربوط به تاریخ مدینه است .کتابی است در چهار جزء که در دو مجلد ضخیم بارها به چاپ رسیده است. استاد محمدمحیی الدین عبد الحمید تصحیح دقیقی از کتاب انجام داده و مجدداً انتشار یافته است.

پس از تالیف کتاب فوق برای سهولت دسترسی زوار و علاقه مندان ، سمهودی کتاب خود را در سال ۸۹۱ ه‍.ق . تلخیص و تقریباً نیمی از آن را حذف کرد و به صورت کتاب مستقلی درآورد، اسم این کتاب گزیده عبارت است از :

۷ – خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی.

در کتاب خلاصة الوفا تمام مطالب مهم وفاء الوفا آورده شده و بعضاً از ذکر اسناد، روایات طولانی و روایات گوناگون که دارای یک موضوع بوده اجتناب ورزیده است. خلاصة الوفا چاپهای گوناگونی دارد[2] و همچنین توسط شیخ ابراهیم فقیه تصحیح شده و در سال ۱۴۰۳ ه‍.ق در یک مجلد در مکه مکرمه منتشر شده است.

---

۱. عنوان این کتاب را به صورت وفاء الوفی بأخبار دار المصطفی هم نوشته اند، هر دو صورت صحیح است.

۲. مانند چاپ دار الطباعه، قاهر سال ۱۲۸۵ ه‍.ق / ۱۸۶۹م.

نگاهی به مطالب مندرج در خلاصه الوفا

ابراهیم بن ابی الحرم مدنی (م ۱۰۵۶ ه ق) یکی از بزرگان عصر سمهودی در مورد کتاب خلاصة الوفا چنین سروده است:

من رام یستقصی معالم طیبة و یشاهد المعدوم بالموجود
فعلیه باستقصاء تاریخ الوفا تالیف عالم طیبة السمهودی

آری هیچ کس مانند وی نتوانسته آثار مدینه منوره چه آنچه در ابتدا وجود داشته و دستخوش نابودی قرار گرفته و چه آنها که در زمان حیاتش موجود بوده ثبت و ضبط کند. سمهودی از هیچ واقعهٔ مهم تاریخ مدینه منوره غافل نبوده است وی معتقد به توسل و تشفع به معصوم بوده و در آخر جزء چهارم، احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبر را آورده و فصل سوم آن را در توسل و تشفع جستن به آن حضرت اختصاص داده است؛ و همچنین بر حسب مورد احادیثی را که در فضائل حضرت علی بن ابی طالب - علیه‌السلام واهل بیت عصمت و طهارت - سلام‌الله‌علیهم اجمعین - از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده بدون تعصب نقل کرده است.

سمهودی برای تألیف کتاب خویش عموم منابع ومآخذ مکتوب که تا آن زمان نگاشته شده بوده در اختیار داشته و از آنها بهره جسته است. برخی از این مآخذ متأسفانه یا در گذر زمان از بین رفته و یا تاکنون اطلاعی از آنها نداریم مانند کتاب ابن زیاله، ابن النجار و مدائنی وغیره... که خوشبختانه مطالب آنها در کتاب آمده است. کتاب ابن شبه هم که ناقص است با مراجعه به سمهودی تکمیل و قابل چاپ شده است.

مطالب مندرج در اخبار مدینه در هشت باب تنظیم شده است به این ترتیب:

باب اول: در اسامی مدینه؛

باب دوم: در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی؛

باب سوم: در اخبار ساکنان مدینه از زمان قدیم تا هنگام رسیدن قدوم شریف حضرت ختمی مرتبت به مدینه؛

باب چهارم : در بیان چگونگی معماری مسجد نبوی ؛
باب پنجم : در مساجد نبویه مدینه یعنی مساجدی در شهر مدینه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آنها نماز گزارده اند؛
باب ششم : در اسامی چاه ها ، چشمه ها و... مدینه منوره؛
باب هفتم : در مساجدی که پیامبر در آنجا نماز گزارده اند و این مساجد در راه مکه ، در راه غزوات و... بوده اند؛
باب هشتم ؛ در جغرافیای مدینه است.
برای هر کدام از ابواب فوق سمهودی فصل هایی ترتیب داده و مطالب را به صورتی دقیق دسته بندی و تقسیم کرده است.

ترجمه های کتاب خلاصة الوفاء

از خلاصة الوفا دوترجمه وجود دارد:
۱ – ترجمه ای از شهاب الدین احمد دولت آبادی موجود است که سال نگارش آن با تاریخ مرگ دولت آبادی در سال ۸۴۹ ه ق مطابقت ندارد. اطلاعاتی نیز از این مترجم در دست نداریم.
۲ – ترجمه مورد بحث حاضر

الف – نام ترجمه

مترجم این ترجمه را اخبار حسینه در اخبار مدینه نامیده است ، کلمهٔ حسین بر وزن جمیل با همان معنا یعنی زیبا که در زبان فارسی امروز ایران کمتر مورد استفاده قرار می گیرد ، اما در زبانهای شبه قاره هند مانند اردو بسیار زیاد به کار می رود ، و این واژه از فارسی به این زبانها راه یافته است.

ما برای جلوگیری از اطالهٔ نام این ترجمه، قسمت دوم را که اخبار مدینه است انتخاب کردیم که با بخش دوم نام عربی کتاب اصلی یعنی اخبار دار المصطفی شباهت داشته و در عین حال همانند نام کتاب اخبار مکه نیز باشد.

ب – نام مترجم

متأسفانه در هیچ یک از منابع موجود نامی از مترجم کتاب برده نشده اما می دانیم ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته است. از شیوهٔ نگارش و استفاده از واژهٔ «حسین » چنین بر می آید که مترجم از فارسی آموختگان شبه‌قاره هند و یا آسیای مرکزی بوده باشد ، اینکه ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته معلوم می شود در آن شهر مقدس زبان فارسی هم رایج بوده به هر حال این موضوع قطعی است که مترجم کتاب آشنایی کامل با زبان فارسی و عربی داشته و با دقت و وسواس عجیبی ترجمه را انجام داده است و لذا می‌توان این متن را یکی از گنجینه های قیمتی درّ دری و احیاء میراث مشترک مسلمانان محسوب کرد.

ج : تاریخ ترجمه کتاب

تاریخ ترجمه نسبتاً به زمان تألیف کتاب نزدیک بوده است زیرا مترجم در آخر نسخه متعلق به آستانهٔ گولره شریف مورخ سال ۱۰۰۲ هجری قمری نوشته است:

«شرف اتمام یافت و آفتاب اختتام برین اوراق تافت، در آخر روز چهارشنبه هفتم ماه شوال سنة تسع و ستین و تسعمائه (۹۶۹) درمکه معظمه زادها الله شرفاً»

با توجه به تاریخ درگذشت سمهودی که سال ۹۱۱ هـ ق است معلوم می‌شود که این ترجمه پنجاه و هشت سال بعد از وفات مؤلف انجام پذیرفته است. کاتب قدیمترین نسخهٔ مورد استفاده ما که تاریخ ۱۰۰۲ هـق را دارد بعد از سی و سه سال از ترجمهٔ کتاب موفق به کتابت این کتاب شریف شده است.

معرفی نسخه های خطی موجود ترجمهٔ خلاصة الوفا

نخست به معرفی سه نسخهٔ خطی اصلی که در تصحیح اخبار مدینه از آن استفاده شده می پردازیم و سپس جهت اطلاع بیشتر خوانندگان اسامی نسخه های این کتاب را که در کتابخانه ها به صورت اصل و یا فیلم موجود است ذکر می کنیم.

الف : نسخه های اصلی مورد استفاده برای تصحیح

۱ - کتابخانهٔ آستانه گولره شریف راولپندی درگاه پیر مهر علی شاه ، خط نسخ، مجدول ، مذهب ، دارای سه لوحه و عنوانهای رنگی ، نام کاتب احمدبن قبا بن یوسف ، تاریخ کتابت ۱۰۰۲ هق تعداد صفحات ۳۲۴ و تعداد ۱۶۲ ورق (آ و ب) و هر صفحه دارای ۲۳ سطر ، (نسخه وضع خوبی دارد).

از این نسخه در تصحیح استفاده شده ، برای آن علامت اختصاری «ل» در نظر گرفته و به دلیل قدمت نسخه به عنوان نسخهٔ اصلی متن انتخاب شده است.

۲ - نسخه کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور،مجموعه شیرانی ش ۳۰۴۶/ ۴۱ بدون تاریخ ، خط نستعلیق ، نسخهٔ کهن ، آغاز و انجام آن افتادگی دارد در هر صفحه ۱۷ سطر و تعداد ۱۷۸ ورق ،(آ و ب) . و علامت اختصاری آن «د» است.

۳ - نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد

هنگامی که مشغول تصحیح اخبار مدینه در پاکستان بودم، فروشنده ای چند جلد کتاب خطی به بنده عرضه کرد که در میان آنها نسخه ای از این کتاب بود . با تعجب و شوق فراوان این نسخهٔ عزیزالوجود برای مرکز تحقیقات خریداری شد و اکنون در گنجینه گنج بخش نگهداری می شود.

شماره نسخه ۱۴۱۲۶، تاریخ کتابت حدود قرن یازدهم ، نام کاتب آدینه محمد . تعداد سطر ۱۵، تعداد صفحه ۵۷۴ و ۳۸۱ ورق (آ و ب) به خط نستعلیق خوب . مجدول، مذهب. از این نسخه نیز برای مقابله متن کتاب استفاده شده و علامت اختصاری آن «م» است.

ب – دیگر نسخه های خطی اخبار مدینه در جهان[1]

۱ – استوری، اخبار حسینه در اخبار مدینه ص ۴۲۷، ۱۳۰۷.

۲ – برلین، ۷ ص ۵۳۲ (a)، (المدینه، سال کتابت ۹۹۸ هق).

۳ – برگل روسی، ج / ۲، ۱۲۹۲.ش، ۲ / ۱۶۹.

۴ – اته، اخبار حسینه در اخبار مدینه، (کتابت: ماه جمادی الثانی ۱۰۰۴)، در ۸ باب، نستعلیق، کرم خورده، (کتابخانه اینڈیا آفیس)

۵ – ایوانف، اخبار حسینه در اخبار مدینه، در ۸ باب، کتابت در سدهٔ ۱۲ هق ۲۳، ۱۱، ۱۰۵ × ۲۰۵، ۱۴۵ × ۲۷۰، ۱۲۲ بر کاغذ عادی، نستعلیق هندی، (نسخه وضع خوبی دارد).

۶ – ایوانف، کرزن، اخبار حسینه در اخبار مدینه در ۸ باب، (کتابت در سدهٔ ۱۲ هق). ۱۷، ۱۱، ۳ × ۷، ۷۵، ۵ × ۱۰، ۱۱۹، نستعلیق هند، (کرم خورده است اما وضع خوبی دارد).

۷ – موزهٔ سالار جنگ هند، (ج / ۲، ص ۶۴۰ (Si6) اخبار حسینه در اخبار مدینه، آغاز و انجام کمی افتادگی دارد. نستعلیق زیبا، وضع خوبی ندارد، عنوانهای شنگرف، تاریخ کتابت پایان سدهٔ ۱۱ هق s ۱۹، ۱۱، ۱۰۸.

۸ – بوهار، اخبار حسینه در اخبار مدینه، ج / ۱، ص ۷۷) ش ۱۰۱، در ۸ باب، آغاز و انجام افتادگی دارد، در نسخ زیبا، عنوانها شنگرف، کمی کرم خورده، گویا کتابت به تاریخ سدهٔ ۱۱ هق بر می گردد.

۹ – بادلیان، اخبار حسینه در اخبار مدینه، ج / ۱، ش، ۱۳۸، در ۸ باب (کتابت سال ۹۹۳ هق). از غلامعلی حصاری، ساکن بیت الله المبارک المعظم)، نستعلیق، ۱۵۶ برگ، اندازه $8\frac{1}{2} \times 5\frac{1}{2}$، (Ellist ۳۶۲) ج / ۱، ش ۱۳۹ همان (کتابت، ذیحجه ۱۱۳۲ هق) نستعلیق شکسته، ۷۰ برگ، (Wolkkr ۳۰).

۱۰ – کتابخانهٔ آصفیه هند (ج / ۱، ص ۱۴۶)، اخبار المدینه، ترجمهٔ خلاصة الوفایا باخبار...، ش ۵۱۶، خط عادی بر کاغذ معمولی، تعداد صفحات ۲۸۶،

---

۱. فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، تهران: ۱۳۶۳، ج / ۳ ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۰۹

هر سطر ۲۳. نام کاتب محمد اشرف ، ساکن اتاوا در هند ، تاریخ کتابت سال سوم جلوس پادشاهی، امّا نام پادشاه نبرده است، حدود سدهٔ یازدهم هجری قمری.

چ : معرفی میکروفیلم های موجود از اخبار مدینه

فیلم ها اخبار حسینه در اخبار مدینه ،(در بیست باب) ، فیلم از نسخه خطی « طوپقپوسرای روان کوشکو»، ۱۵۲۵ ، نستعلیق عبد الله بن حسین همدانی در روز پنجشنبه ۱۸ ذیقعده ۹۹۲ هق (قرطای ۱۱۶) وهمان جا : ص ۱۰۹ ، ش ۴۸۱۴ ، «اخبار حسینه در تاریخ مدینه »، ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی از سمهودی.

فیلم از نسخه خطی «کتابخانه جان رایلندز» در منچستر، ۴۳۶ فارسی ، نستعلیق فقیر محمدی نقش بندی عطاری در ۱۵ جمادی الاول سال ۱۱۳۰ هجری قمری ، مقابله شده در رجب و ۲۲ جمادی الاول ۱۱۳۰ هق.

تصحیح کتاب

کتاب توسط نگارنده بامقدمه و تعلیقات و فهارس گوناگون تصحیح شده و ان شاء الله به چاپ سپرده خواهد شد و مورد استفاده فارسی زبانان قرار خواهد گرفت.

بنابر این یادآوری می شود در حالی که بیش از پنجاه هزار کتاب خطی فارسی از این قبیل در شبه قاره وجود دارد ، چگونه می توان تصور کرد رویدادها و طوفان های سیاسی روابط دیرینه دو ملت مسلمان و همسایه ایران و پاکستان را دستخوش دیگرگونی نماید.

*****

دکتر مهر نور محمد خان
• بخش فارس موسسه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

زبان اردو در دانشگاه تهران

دولت پاکستان در سال ۱۹۵۶م برای آموزش اردو و آگاه ساختن ایرانیان از فرهنگ و تمدن پاکستان، «کرسی اردو» را در دانشگاه تهران دایر ساخت. فعالیت های کرسی اردو تا ظهور انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م ادامه داشت، ولی وقتیکه بعد از انقلاب اسلامی دانشگاههای ایران جهت تغییر نمودن سیستم آموزشی طبق تعلیمات اسلام، تعطیل شد، فعالیت کرسی اردو نیز متوقف گردید.

در سال ۱۹۸۶م هنگام دیدار رسمی رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی رئیس جمهوری وقت، در نتیجه توافقنامه آموزشی و فرهنگی که بین دو دولت پاکستان و ایران بعمل آمد، کرسی اردو احیاء گردید ولی در حقیقت این کرسی آن موقع فعال شد که دولت پاکستان یکی از استادان گروه زبان و ادبیات فارسی، موسسهٔ ملی زبانهای نوین، اسلام آباد (راقم این سطور) را در سال ۱۹۸۸م برای این کرسی در دانشگاه تهران مأمور ساخت.

قبل از ماموریت نگارنده از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۰م استادان زیر مسئولیت تدریس اردو را بر عهده داشته‌اند. جناب آقایان دکتر شهریارنقوی، دکتر محمود الحق انصاری، دکتر محمد ریاض، آقای شاهزاده حسن. مرحوم دکتر شهریارنقوی برای تدریس اردو به دانشجویان ایرانی کتابی بنام

راهنمای زبان اردو تالیف نمودند که از طرف دانشگاه تهران بچاپ رسید و تا امروز مورد استفاده استادان و دانشجویان قرار می گیرد. این کتاب در سالهای قبل از انقلاب اسلامی به عنوان کتاب درسی تدریس می شده است.

در دورهٔ قبل از انقلاب اسلامی علاوه بر دانشگاه تهران ، در دانشگاههای اصفهان ، مشهد و شیراز نیز اردو تدریس می شد. در اصفهان جناب آقای دکتر شهریار نقوی و دکتر شاهد چوهدری ، در مشهد دکتر گوهر نوشاهی و در شیراز یکی از استادان ایران به تدریس اردو اشتغال داشته اند. در این دوره اردو به عنوان یک درس فرعی اختیاری (Optional) که شامل چهار واحد بود تدریس می شد - دو واحد متعلق به درس فرهنگ و تمدن پاکستان بود . «اردو» در گروه زبانشناسی و «فرهنگ و تمدن پاکستان» در گروه فرهنگ و زبانهای باستانی تدریس می شد.

نگارنده پس از برعهده گرفتن مسئولیت کرسی اردو نه تنها شش واحد اختیاری فوق الذکر را در دانشگاه تهران تدریس نمود، بلکه برای آموزش زبان اردو در سطوح عالی و تشکیل رشتهٔ مستقل اردو کوششهای خود را آغاز نمود. سرانجام در نتیجه مساعی شبانه روزی اینجانب در دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران، رشتهٔ زبان و ادبیات اردو دایر گردید. در تاریخ فرهنگی ایران این اولین بار بود که در یکی از دانشگاههای ایران رشتهٔ اردو تشکیل می یافت.

بنابر این برنامه دورهٔ کارشناسی اردو تهیه و از طریق دانشگاه به شورای عالی برنامه ریزی آموزشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی برای تصویب فرستاده شد که به حمایت و عنایت خاص جناب آقای دکتر معین، وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی وقت ، و سایر مسئولان محترم وزارت فرهنگ و آموزش عالی در اسرع وقت تصویب و به دانشگاه تهران جهت اجرا ابلاغ گردید.

برنامه مصوب شورایعالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران که در یکصد و نود و سومین جلسه مورخ ۱۳۶۹/۲/۹

بر اساس طرح دوره کارشناسی زبان و ادبیات اردو به تأیید رسید ، دارای سه فصل (مشخصات کلی ، برنامه ، سرفصل دروس) می باشد... لیست دروس کارشناسی این رشته به قرار زیر است:

لیست دروس کارشناسی رشته زبان اردو

ردیف	شماره درس	نام درس	واحد	پیش نیاز	ردیف	شماره درس	نام درس	واحد	پیش نیاز
۱	۵۲۴۱۲۲۲	مقدمات زبان اردو	۴	ندارد	۲۶	۵۲۴۲۱۵۸	بیان شفاهی داستان	۲	۲۵
۲	۵۲۴۱۱۷۲	خواندن و درک مفهوم متون (۱)	۴	۱	۲۷	۵۲۴۱۲۱۷	ترجمه (۱)	۲	—
۳	۵۲۴۲۲۹۸	خواندن و درک مفهوم متون (۲)	۴	۲	۲۸	۵۲۴۲۱۳۱	ترجمه (۲)	۲	۲۷
۴	۵۲۴۲۱۹۲	خواندن و درک مفهوم متون (۳)	۴	۳	۲۹	۵۲۴۲۲۱۱	ترجمه (۳)	۲	۲۸
۵	۵۲۴۲۲۹۱	تدریس متون نثر ۱	۲	۴	۳۰	۵۲۴۲۱۲۲	ترجمه (۴)	۲	۲۹
۶	۵۲۴۲۱۱۴	تدریس متون نثر (۲)	۲	۵	۳۱	۵۲۴۲۱۱۵	تاریخ زبان و ادب اردو (۱)	۲	—
۷	۵۲۴۲۲۲۳	تدریس متون نظم (۱)	۲	۴	۳۲	۵۲۴۲۱۱۷	تاریخ زبان و ادب اردو (۲)	۲	۳۱
۸	۵۲۴۲۱۷۸	تدریس متون نظم (۲)	۲	۷	۳۳	۵۲۴۲۱۱۸	معانی و بیان و صناعات ادبی	۲	—
۹	۵۲۴۲۱۵۲	ادب منثور (۱)	۲	۶	۳۴	۵۲۴۱۱۱۲	فرهنگ و تمدن پاکستان (۱)	۲	—
۱۰	۵۲۴۲۲۳۰	ادب منظوم (۱)	۲	۸	۳۵	۵۲۴۲۲۲۷	فرهنگ و تمدن پاکستان (۲)	۲	۳۴
۱۱	۵۲۴۲۱۲۲	ادب منثور (۲)	۲	۹	۳۶	۵۲۴۲۲۹۲	کلیاتی درباره گویش های پاکستان	۲	—
۱۲	۵۲۴۲۱۶۳	ادب منظوم (۲)	۲	۱۱	۳۷	۵۲۴۲۲۱۸	انواع ادبی اردو	۲	—
۱۳	۵۲۴۲۲۱۲	ادب داستانی (۱)	۲	۶	۳۸	۵۲۴۲۲۲۵	زبان پشتو (۱)	۲	—
۱۴	۵۲۴۲۱۲۵	ادب داستانی (۲)	۲	۱۳	۳۹	۵۲۴۲۲۹۶	زبان پشتو (۲)	۲	۳۸
۱۵	۵۲۴۱۲۱۵	دستور (۱)	۲	—	۴۰	۵۲۴۲۲۱۴	زبان پنجابی (۱)	۲	—
۱۶	۵۲۴۱۱۵۶	دستور (۲)	۲	۱۵	۴۱	۵۲۴۲۲۲۷	زبان پنجابی (۲)	۲	۴۰
۱۷	۵۲۴۲۱۲۱	دستور (۳)	۲	۱۶	۴۲	۵۲۴۱۲۵۷	زبان سندی (۱)	۲	—
۱۸	۵۲۴۱۱۹۲	جمله نویسی و مقدمات انشاء	۲	—	۴۳	۵۲۴۲۲۵۰	زبان سندی (۲)	۲	۴۲
۱۹	۵۲۴۱۱۲۸	انشاء ساده (۱)	۲	۱۸	۴۴	۵۲۴۱۱۲۸	دستور زبان فارسی (۱)	۲	—
۲۰	۵۲۴۲۱۶۳	انشاء ساده (۲)	۲	۱۹	۴۵	۵۲۴۱۱۵۱	دستور زبان فارسی (۲)	۲	۴۴
۲۱	۵۲۴۲۱۲۶	انشاء ساده (۳)	۲	۲۰	۴۶	۵۲۴۲۲۲۰	تاریخ زبان فارسی	۲	—
۲۲	۵۲۴۲۱۵۵	انشاء پیشرفته (۱)	۲	۲۱	۴۷	۵۲۴۲۲۱۲	مرجع شناسی و روش تحقیق (۱)	۲	—
۲۳	۵۲۴۲۱۵۱	انشاء پیشرفته (۲)	۲	۲۲	۴۸	۵۲۴۲۲۱۴	آئین نگارش فارسی	۲	—
۲۴	۵۲۴۱۱۱۱	گفت و شنود در مطالب ثقافی (۱)	۲	—	۴۹	۵۲۴۲۲۲۱	[illegible]	۲	—
۲۵	۵۲۴۱۱۲۵	گفت و شنود در مطالب ثقافی (۲)	۲	۲۴					

اولین گروه دانشجویان در کنکور سال آموزشی ۱۳۷۰ شرکت جستند و پانزده دانشجو پذیرفته شد. اولین کلاس دورۀ کارشناسی اردو از مهر ماه همان سال آغاز گردید.

ناگفته نماند در تشکیلات سازمانی دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران پیش بینی شده که در سالهای آینده تعداد دانشجویان حد اقل ۲۵ تا ۴۰ نفر خواهد بود. بدین طریق تعداد دانشجویان تمام کلاسهای اردو در یک زمان به صد نفر می رسد. تاکنون دو دورۀ کارشناسی فارغ التحصیل شده مشغول انجام خدماتی در سازمانهای مختلف دولتی و غیر دولتی می باشند. برای دورۀ کارشناسی ارشد و حتی دکتری در زبان و ادبیات اردو نیز گنجایش در نظر گرفته شده است. برای حصول این هدف و تامین استاد اردو، دولت پاکستان به دو دانشجوی فارغ التحصیل رشته اردو جهت تحصیلات عالی در

مقطع کارشناسی ارشد و دکتری در اردو بورس تحصیلی اعطا کرده است و آنها در دانشگاه پنجاب لاهور پذیرفته شده اند.

جهت تکمیل و تحکیم و پیشبرد روابط دیرینه تاریخی ، فرهنگی و دینی پاکستان و ایران ، تدریس زبانهای یکدیگر نیاز اساسی وحیاتی زمان است و تا وقتی که ما مرتکب غفلت در مورد ترویج و توسعه زبانهای یکدیگر می شویم رویای برادری و تعاون تحقق نخواهد یافت. نظر باین حقیقت، برای اجرای دورهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات اردو باید برنامه ریزی کرد و اگر ما با جدیت و صمیم قلب اقدام نمائیم هیچ دلیلی ندارد که در چند سال آینده در اکثر دانشگاههای ایران رشتۀاردو نداشتبه باشیم . علاوه بر دانشگاه تهران ، سرویس اردوی صدای تهران نیز در رونق اردو نقش مهمی ایفا کرده است. سرویس اردوی صدای تهران هر روز برنامه یک ساعتی دارد و شامل برنامه های گوناگون ومتنوع مانند اخبار ، برنامه اقتصادی ، سیاسی و مذهبی می باشد.

***

سید افسر علیشاه
اسلام آباد
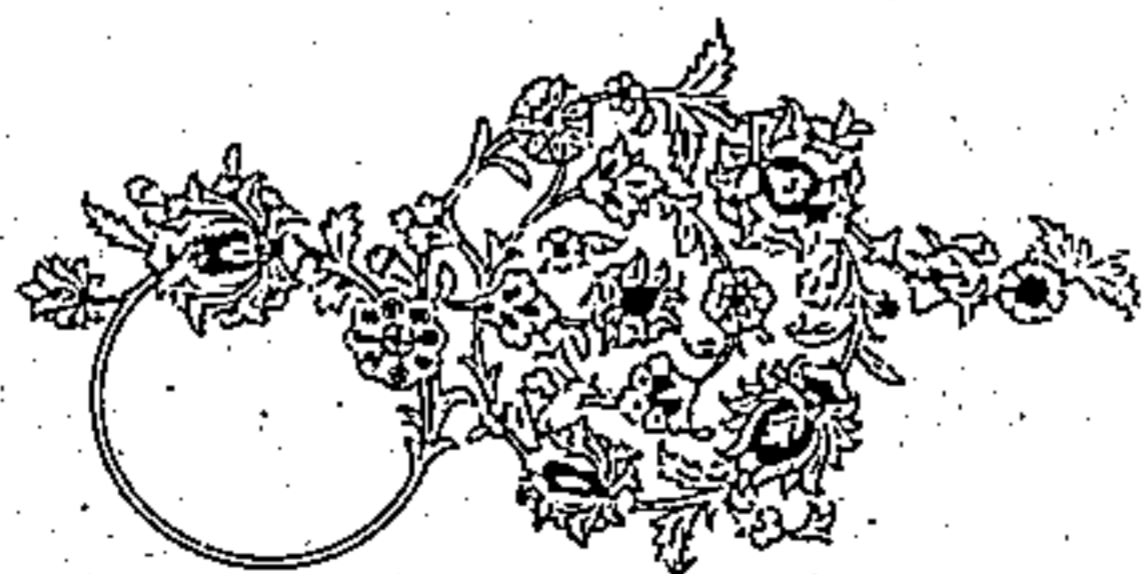
بخش فارسی مؤسسه‌ملی‌زبانهای‌نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) مانند گذشته فوری به ندای "دانش" پاسخ داد و حدود ۲۰ جلد از پایان نامه‌های تحصیلی‌دوره کارشناسی ارشد(فوق لیسانس)فارسی را برای معرفی ارسال نمود.از همکاری صمیمانه بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین بویژه سرکار خانم دکتر صغری شگفته موسوی رئیس محترم بخش مزبور بسیار سپاسگزاریم. "دانش"

معرفی سه پایان نامه فارسی (دوره کارشناسی ارشد)

۱ – عشق از دیدگاه سعدی

پایان نامه برای دریافت مدرک فوق لیسانس فارسی ، تحقیق : خانم فرزانه ماجد ، بخش فارسی موسسه ملی زبان های نوین.استاد راهنما: دکتر کلثوم فاطمه سید . سال: ۱۹۹۱ .

این پایان نامه در سه ۳ بخش ، یک مقدمه ، فهرست مطالب ، پیش گفتار و فهرست منابع و مآخذ، جمعاً ۸۰ صفحه و در ۳ بخش تدوین و تنظیم شده است . بخش او شامل شرح حال مختصری درباره زندگی و آثار سعدی و بخش دوم توسعه شعر فارسی در عصر سعدی (عصر مغول و تیموریان) را در بر می گیرد .

بی شک زبان و ادبیات فارسی و بویژه کلام سعدی در پاکستان از اهمیت بالاتری برخوردار است . زیرا همه میراث فرهنگی ، ادبی و تاریخی به زبان فارسی نگارش یافته است ؛ بویژه گلستان و بوستان سعدی درین کشور بعنوان کتاب های مذهبی شناخته می شوند و از شهرت فوق العاده برخوردارند . لذا یکی از دلائل پرداختن نویسنده پایان نامه به این موضوع در واقع همین منابع غنی فارسی در پاکستان است .

نویسنده در پیشگفتار نسبت به کشور ایران،که سرزمین ادبیات فارسی است ، می نویسد : "خداوند فضیلت هایی به این کشور اعطاء فرموده است که از همه مهمتر زبان و ادبیات غنی و توانگر فارسی است.»

نویسنده شهرت شعر فردوسی،حافظ و مولوی را متذکر گردیده و در مورد سعدی بالاخص نوشته است که سعدی نه تنها یکی از ارجمند ترین شاعران ایران است . بلکه وی بعنوان یکی از بزرگترین سخن سرایان جهان بشمار می رود.شکی نیست که سعدی در ایران از جهت شهرت بی‌نظیر است. در خارج از ایران نیز مخصوصاً در پاکستان هر خاص و عام او را بعنوان شاعرمذهبی و اخلاقی می شناسد .نویسنده جنبه‌های مختلف زندگی سعدی را ذکر نموده و به "عشق" از نظرگاه وی پرداخته است. او می گوید : « چون سعدی عاشق حسن و زیبائی است ، و من هم ازکودکی عاشق حسن و زیبائی بوده ام ، لذا به همین دلیل عنوان "عشق از دیدگاه سعدی " را انتخاب کرده ام.»

برای آشنایی بیشتر با محتوای پایان نامه ، فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم .

بخش اوّل : این بخش سه قسمت دارد . قسمت اول نام و کنیه سعدی شیرازی راتوضیح می دهد.در قسمت دوم زندگانی شیخ سعدی آمده است،و قسمت سوم اشاره به آثارسعدی دارد.

نویسنده می گوید که مهم ترین اثر منثور سعدی گلستان است ، این کتاب در سال ۶۵۶ ه نوشته شد و شامل هشت باب است یعنی :

در سیرت پادشاهان   در اخلاق درویشان   در عشق و جوانی   در ضعف و پیری

در فضیلت قناعت   در فوائد خاموشی   در تاثیر تربیت   در آداب صحبت

غیر از کتاب گلستان در آثار منثور مجالس پنجگانه ، و چند رساله کوچک مانند: سه رساله الملوک و رساله انکیانو و رساله عقل و عشق وغیره . و علاوه بر آن مجالس هرمل.البته این مجلس درنسخه‌های قدیم کلیات نیست.

۲ - آثار منظوم سعدی .

ا- آثار عربی ، ب : آثار منظوم فارسی

آثارمنظوم عربی: چند قصیده و قطعه درمدح و مرثیه و غزل را دارا می‌باشد.

آثارمنظوم فارسی: شاهکار این آثار "بوستان" است که شعر بی نظیر فارسی است . این کتاب ،یعنی شعر و گلستان نثر بسیار معروف سعدی می باشند. بوستان شامل ده باب است .

بخش دوم : استیلای مغول به ایران با حمله چنگیزخان که منجر به تاسیس سلطنت ایلخاخان گردید ، درین بخش با جزئیات ذکر شده است . نویسنده می گوید: فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت های بزرگ تاریخ است که نه تنها به ایران روی آورد بلکه یک قسمت مهم آسیا و اروپا را ویران و پریشان نمود. تقریباً تمام شهر های بزرگ شمالی را غارت و ساکنین آنها را به قتل رساندند . تاثیر این قتل عام در ادبیات و علوم زیاد بود ، بیشمار علمای دین و دانشوران و ادباکشته شدند و مساجد و مدارس و کتابخانه ها نابود شدند . سلاطین مغول با اینکه در ابتدأ درنده و آدمی خوار بودند پس از اقامت در ایران کمی تغییر ماهیت داده و با تمدن اسلام و ایران آشنایی پیدا کردند و به مصاحبت باعلما پرداختند و حتی عده ای از دانشمندان و علمای ایرانی مانندخواجه نصیرالدین‌طوسی و خواجه شمس الدین را به وزارت برگزیدند. بااین همه ، در عصر مغول و تیموری با آن همه ویرانی و پریشانی، ادبا و فضلای نامی در ایران می زیستند . نه تنها بعضی از شعرای درجه اول ایران مانند سعدی در آن دوره شهرت یافتند، بلکه رومی و حافظ و جامی و دیگر مورخین و نویسندگان و شعرای بزرگی در آن عصر ظهور کردند..
بخش سوم : درین بخش نویسنده به تعریف عشق از دیدگاه عرفا و توجیه حدیث قدسی و آیه مبارکهٔ قرآن و انواع عشق ، درجات و مراحل عشق ، عشق در شعر فارسی ، سعدی و عشق ، بوستان سعدی ، گلستان و غزلیات سعدی را متذکر می گردد .

نسبت به سعدی و عشق او می‌نویسد:"صفت عاشقی و عاشق پیشگی برجسته ترین صفت سعدی است،زیراکه نه تنها بابی از "گلستان" (درعشق و جوانی) و بابی از "بوستان" (در عشق و مستی و شور) را برای این معنی مخصوص قرار داده است بلکه در سر تا سر غزلیاتش آن را بیان می دارد . حتی در جایی هم که از اندرز ونصیحت اخلاقی و نکات علمی وبیان شرافت و زهد و پارسایی سخن می راند ، بوی عشق از آن می آید ."

*

۲ – وضع سیاسی ، جغرافیائی ، ادبی و فرهنگی دوره سلجوقی
رساله فوق لیسانس فارسی . تحقیق :تسنیم اختر،بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین اسلام آباد. استاد راهنما : دکتر کلثوم فاطمه سید. سال:۱۹۹۲م.
این پایان نامه در سه بخش ، پشیگفتار ، مقدمه ، فهرست مطالب و

فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است. جمعاً ۱۳۵ صفحه.
بخش اول : نویسنده در بخش اول این پایان نامه ابتدا تاریخ ظهور سلاجقه رابا جزئیات متذکر گردیده است.وضع سیاسی و جغرافیایی دوره سلجوقی، اطلاع کامل نسبت به اصل سلاجقه، حکومت سلطان محمود غزنوی، غزنوی‌ها و سلاجقه، شکست مسعود غزنوی و پیروزی سلاجقه، احیای عظمت دوره اسلامی در ایران و نواحی آن کشور، فتوحات طغرل بیگ، الب ارسلان، سنجر، نظام الملک طوسی و ملک شاه و سقوط حکومت سلجوقیان در ایران دراین بخش مورد شرح قرار گرفته است. علاوه بر آن، تاریخ سلاجقه عراق، سلاجقه آسیای صغیر و سلاجقه شام (سوریه) نیز دراین قسمت به تفصیل بیان گردیده است.
بخش دوم : این بخش متعلق به وضع ادبی در دوره سلجوقیان می‌باشد. درین مورد نویسنده چنین می نویسد :

"دوره سلجوقیان ازجهت تعداد گویندگان ونویسندگان از درخشانترین ادوار ادبی ایران بشمار می رود. شعر ای برجسته مانند ناصر خسرو و خیام، انوری و سنائی و شیخ عطار و تاریخ نویسان از جمله راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند غزالی و نجم الدین کبری درین دوره ظهورکرده اند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منثور و منظوم بیشتر از دوره‌های گذشته بوجودآمد."

علم و ادب درین سالها پیشرفت کرد و همین است که پادشاهان سلجوقی اعم از ملک شاه و سنجر از خدمات ادبا قدردانی کردند؛ علاوه برآن برخی از آنان خود نیز سخن شناس و عالم بودند و وزیران لایق و دانش دوست مانند عمید الملک و نظام الملک طوسی وغیره داشتند.

شعر فارسی در نیمه دوم سدهٔ پنجم و سده ششم تا آغاز سده هفتم از همه جهت در مراحل کمال و درحال تحول بود. سبک شعر فارسی آن دوره در مسیر تکاملی خاصی قرارگرفت و بعضی از شاعران روش دوره سامانی را زنده کردند. ناصر خسرو قبادیانی و برخی از آنها به سبک شاعران غزنوی نظر داشتند.

نویسنده راجع خصوصیت های شعرای آن دوره می گوید :
"شاعران دوره سلجوقی جهت آزمایش طبع خود در ایجاد مضامین تازه و تسلط بر لفظ و معنی مخصوصاً در قصیده، قافیه ها و ردیف های مشکل را بکار برده اند. غیر از داستانسرائی ،اشعار عارفانه، هجویات، وعظ، حکمت

و اشعار عاشقانه در دوره سلجوقیان نیز رواج داشت . درین مورد نویسنده می نویسد :

«درباره تصوف عقاید گوناگونی اظهار شده است . دسته ای می گویند پس از آنکه ایرانیان درجنگ های قادسیه و نهاوند مغلوب اعراب شدند و استقلال خود را از دست دادند ، ناچار قبول دین اسلام کردند و وضع روحی خود را به شکل کشمکش افکار در آوردند.»

در خصوص «شعرای صوفی متعلق به دوره سلجوقی » نویسنده شرح کاملی در بخش بعدی آورده است.

دربخش سوم وضع فرهنگی دوره سلجوقی را مورد شرح قرار می دهد. درین راستا می نویسد : «مدارس شیعه اثنی عشریه بیشتر در شهرری و قزوین و قم و مازندران و کاشان که از مراکز عمده اجتماع آنان بشمار می رفت ، ایجاد شده بود . مهم ترین مدارسی که در دوره سلجوقی احداث شدند مدارس نظامیه اند . نظام الملک در غالب شهرها از آن جمله در بلخ و نیشاپور و هرات و اصفهان و بصره و آمل و موصل مدارسی بنا نهاد . وی اولین کسی بود که برای دانشجویان علوم وسائل آسایش را از هر جهت فراهم می آورد . از این مدارس از همه معروف تر، مدرسیه نظامیه بغداد و نیشاپور بود . از استادان معروف مدارس نظامیه یکی عبدالملک بن عبدالله جوینی است که به فرمان نظام الملک مدت سی سال در نظامیه نیشاپور به امر تدریس اشتغال داشت.

فهرست منابع و مآخذ در پایان تدوین شده است.

*

۳ – ترجمه بخشی از کتاب یوسف بن تاشفین

تالیف : نسیم حجازی پایان نامه برای دریافت مدرک فوق لیسانس فارسی ، تحقیق و ترجمهٔ : ثمینه اسلم ، مؤسسه ملی زبان های نوین استاد راهنما : خانم دکتر شگفته سال :۱۹۹۲م.

این پایان نامه در ۵ بخش تنظیم شده است ، حاوی فهرست مطالب، پیشگفتار و در پایان فهرست مآخذ و منابع می باشد .

بخش اول : نویسنده در پیشگفتار ضمن تشکر از استاد راهنما خانم دکتر شگفته، اظهار داشته که هدف او از این ترجمه رمان نویسی تاریخی زبان اردو

به زبان فارسی است تا از این رهگذر به دوستان ایرانی معرفی گردد و از طرفی وطن عزیز خود پاکستان را به ایرانی ها بشناساند.

پس از پیشگفتار شرح احوال زندگانی نسیم حجازی، مؤلف "یوسف بن تاشفین" را باجزئیات کامل در ۶ صفحه تحریر نموده و سپس نسبت به آثار وی و مقایسه‌اش با نویسندگان دیگر از جمله عبدالحلیم شرر، شاد وغیره پرداخته و چهار صفحه دیگر تلخیص داستان های مختلف از جمله یوسف بن تاشفین و محمد بن قاسم که توسط نسیم حجازی تالیف شده اند، اضافه نموده است. وی در همین بخش در مورد سبک نثر نسیم حجازی و هدف و مقصود نویسنده از تالیف مورد نظر می نویسد:

«به خیال بلند نسیم حجازی ما می توانیم مسائل زندگی را از طریق داستان و رمان مورد پسند و علاقه قرار دهیم و از آن راه حل مشکل ها را دریابیم. ایشان در رمان های خود نسبت به چاشنی ادبی، رنگ تاریخ اسلامی را بیشتر اهمیت می دهد ولی باوجود اینکه رنگ تاریخی زیاد دارد، لطافت و شیرینی را نیز از دست نداده. بلکه موضوع عشق و محبت را که لازمه زندگانی است، باتمام عفت و پاکی بیان نموده است، سخن کوتاه اینکه نسیم حجازی، "نسیمی از حجاز" است، که محیط را مشکین می سازد و رمان های وی ادبیات زبان اردو را معطر می سازد.» نویسنده نسبت به ارزش های مشترک بین اقبال و نسیم حجازی می‌نویسد که عشق مجاز در هر دو شخصیت های فوق الذکر بی نهایت موجود است.

دربخش دوم: نویسنده تاریخچه اندلس (اسپانیا) و اوضاع آن کشور قبل از ورود مسلمانان به منطقه؛ فتح اندلس درسال ۹۲ هجری توسط مسلمانان به دست طارق بن زیاد، و یوسف بن تاشفین را متذکر گردیده است.

نسبت به فتح اندلس، آمده است:

«طارق بن زیاد در ماه رجب سال ۹۲ هجری باسپاه مختصری متشکل از ۷ هزار تن در محلی که بنام و معروف گردید؛ یعنی "جبل الطارق"، پیاده شد و از آنجا برای اولین بار به شهر الجزیرة الخضرا فرود آمد. نماز صبح آنجا خواند و برای لشکریانش پرچم ها بست و بعداً در آنجا مسجدی بنام "مسجد الریات" ساخته شد. مردم آن ایالت از جمله پسران پادشاه به سپاه طارق پیوستندووی علی رغم مقاومت شدید سپاهیان مسیحی، پیروزگردید.»

دربخش سوم نسبت به رمان تحت عنوان «رمان چیست»، به تجزیه و تحلیل

رمان پرداخته می نویسد که رمان با واژه Novel در ادبیات ایران بکار رفته و این کلمه پس از سده هجدهم با کـلمه Fiction(افسـانه) مـترادف مـی‌گردد. Fiction کلمه ای است که ریشه آن در لاتین Fingere می باشد .

نویسنده تحت عنوان "تاریخچه رمان نویسی در ایران" در همین بخش اضافه می کند که با ظهور ادبیات فارسی داستان نویسی ، حکایت و قصه کوتاه هم به چشم می خورد و تمام این شکل های سخن با مرور زمان رشد کردند و روزی رسید که داستان کوتاه بوجود آمد .

دربخش چهارم : ترجمه و اهمیت آن در عصر حـاضر ، عقـاید و نـظرات دانشمندان شرق وغرب پیرامون ترجمه‌ومترجم‌باتفصیل‌کامل دراین‌بخش قید گردیده است.نـویسنده دراین راستـابه‌نقل از مـنوچهر بیـات مختـاری می‌نویسد:

"نگارنده نیز کار ترجمه را بسیار حساس و ظریف می پندارد . مترجم را هم چون ساقی می داند که وظیفه انتقال محتوای یک جام زیبا را به جام دیگری بر عهده می گیرد . او باید بکوشد تا جام دوم تا حد امکان از جهت زیبایی و ظرافت با جام اول هم آهنگ باشد ."

دربخش پنجم وی با آوردن خلاصه رمان یوسف بن تاشفین این بخش را رونق بخشیده است.رمان یوسف بن تاشفین به پانزده فصل تقسیم شده است. در فصل اول درباره عبدالمنعم و فرزندان وی یاد آوری شده است . در آغاز داستان تذکره ای از سه برادر سعد و احمد و حسن و یک مردی قوی هیکل موسوم به الیاس است . در فصول دیگر قهرمانان از جمله سرباز ، مـمونه و معتمد و ... نقش‌های مهمی دراین رمان ایفا می نمایند . وی با این روال، متن کامل داستان را تلخیص کرده است . در قسمت آخر این بخش دو عنوان مهم بنام "سربازی در جهان شعراء" و "صدای من صدای یک ملت است به حسن و زیبایی داستان و هنر رمان نویسی نسیم حجازی زینت می بخشد .

در پایان فهرست منابع و مآخذ آورده شده است .

*****
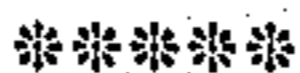
از گلستان سعدی

حکایت - یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز شبی در خدمت پدر رحمة الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانه ای بگزارد چنان خواب غفلت برده اند که گوئی نخفته اند که مرده اند گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی

نبیند مدعی جز خویشتن را — که دارد پردهٔ پندار در پیش

گرت چشم خدا بینی ببخشند — نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش

فهرست مجله ها و مقاله های رسیده

الف) مجله ها:

فارسی

۱. نقد و نظر، فصلنامهٔ فرهنگی ـ عقیدتی و اجتماعی؛ سال سوم، شمارهٔ دوم و سوم: بهار و تابستان ۱۳۷۶.

□ نشانی :فصلنامه نقد و نظر - قم - صندوق پستی : ۳۶۹۳ / ۳۷۸۵

از فهرست:

عدالت و انصاف، و تصمیمگیری عقلانی، ترجمهٔ مصطفی ملکیان

تعریف عدالت از زبان امام صادق (ع)، محمد رضا

داد ورزی و تقریری نو از مساله شر، محمد سعیدی مهر

مبنای عدالت در نظریهٔ جان رالز، حسین توسلی

قدرت سیاسی و اصل عدالت، ناصیف نصار ترجمهٔ محمد مهد خلجی

تجدد: غیریتها و محدودیتها، حسین بشیریه

عدالت برمثابهٔ قاعدهٔ فقهی، مهدی مهریزی

حقوق و عدالت، ناصر کاتوزیان

۲. کیهان اندیشه ، دوماهانه؛ شماره ۷۳ : مرداد و شهریور ۱۳۷۶

□ نشانی : قم - خیابان - حجت - شماره ۴۵ .

مسیحیت معاصر ، جریانها و هدفها ، گفتگو با محمد مسجد جامعی

معرفت شناسی حضوری ، علی رنجبر

احیای فکر دینی ، احمد آکوچکیان

شناخت اجتماعی ، محمد صادق رحمتی

مختصات و تقسیمات علم ، علی عابدی شاهرودی

جنبش ذاتی طبیعت، محمد علی گرامی

در آمدی بر فلسفهٔ دین ، علی ربانی گلپایگانی

تاثیر عارفان بر گلستان و بوستان ، احمد عزتی پرور

۳. آشنا ، فصلنامه ادبی و فرهنگی ؛ سال ششم ، شماره ۳۵ : تابستان ۱۳۷۶ش

□ نشانی : تهران - خیابان ولی عصر (عج) - پایین تراز خیابان فاطمی - نبش کوچهٔ کامران - شماره ۷۶۶ - بنیاد اندیشهٔ اسلامی - کدپستی ۱۴۱۵۸ - صندوق پستی ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵

از فهرست :

از آن سموم که طرف بوستان بگذشت (۲) دکتر جعفر موید شیرازی

ادبیات باستانی ایران ، دکتر ژاله آموزگار

تاریخچهٔ زبان و ادبیات فارسی ، دکتر ابو القاسم رادفر

منقول و مرتجل ، مترادف و مشترک ، دکتر محسن ابو القاسمی

مروری بر روابط فرهنگی ایران و چین ، دکتر اسماعیل حاکمی

فرهنگ در کنار هم ، خانم کازوکو کوساکابه (ژاپن)

۴. اطلاعات ، ماهنامه ؛ شماره ۱۱ و ۱۲ : مرداد و شهریور ۱۳۷۶

□ نشانی : تهران - خیابان خیام - موسسه اطلاعات سیاسی - اقتصادی - کدپستی ۱۱۱۴۴

مبادی ارزشی وایدئولوژیک لیبرالیسم ، وین گلوسر (ترجمه عبد الرحیم گواهی)

انقلاب ، اریک جی بهابرباوم (ترجمه دکتر سیاوش مریدی)

جدایی آسیای میانه از ایران ، افشین پرتو

رقابت قدرتهای منطقه ای در آسیای میانه ، دکتر احمد نقیب زاده
نقش و نفوذ روسیه در تاجیکستان ، دکتر الهۀ کولایی
برخی اوهام اقتصادی ، دکتر حمید الیاسی
۵. زن روز ، هفته نامۀ اجتماعی ؛ شماره ۱۶۲۹ : آبان ۱۳۷۶
□ نشانی ، تهران - خیابان فردوسی ، کوچۀ شهید شاهچراغی - صندوق پستی ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵

ج) مجله ها

اردو

۱. معارف ، ماهنامه ؛ جلد ۱۶۰ ، شماره ۳ : ستمبر ۱۹۹۷م
□ نشانی :ماهنامه معارف ،دار المصنفین ، شبلی اکادمی اعظم گڑھ، هند
از فهرست :
دنیائی نباتات میں خدائی نظارے؛ مولانا محمد شهاب الدین ندوی
تمدن های قدیم مین جرم و سزا ؛ نور احمد شاهتاز
ملفوظات اقبال کی ادبی اهمیت ؛ ڈاکٹر محمد مظهر صدیقی ندوی
شیخ عبد النبی شامی ؛ شیخ نذیر حسین
آنند نرائن ملا کی مجاهدانه اردو خدمات ؛ ڈاکٹر عبد الرشید ظهیری
۲. مجله تحقیق ، جلد ۱۸ ، شماره ۶۱ - ۶۲ : ۱۹۹۷م.
□ نشانی : کلیه علوم اسلامیه و شرقیه ، جامعۀ پنجاب ، لاهور
از فهرست :
عربی ادب کےلیےاهل ایران کی خدمات ؛ محمد علی بی تقصیر
انبیائےکرام کی تعداد ؛ پروفیسر محمد اکرم مدنی
حضرت علی اور آپ کی شاعری ؛ ڈاکٹر محمد افضل زبانی
کشمیر میں مغل باغات ؛ خواجه شکیل احمد
تخریج احادیث کشف المحجوب للهجویری ؛ ڈاکٹر خالق داد خان

۳. فکر و نظر ، سہ ماہی ؛ جلد ۳۵ ، شمارہ : ۱ ، جولائی - ستمبر ۱۹۹۷م
☐ نشانی : ادارۂ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی ، اسلام آباد.
از فهرست :

سنن ابی داود کی شروح و حواشی ؛ سهیل حسن
ربا پر بعض معاصر نقطۂ نظر کا علمی جائزہ ؛ طاهر منصوری
قرآن و سنت میں باهمی تعلق - چند اهم مباحث ؛ ڈاکٹر محمد امین
تاریخ سمرقند ؛ ڈاکٹر احمد رنجبر - مترجم ڈاکٹر سید حسن عباس

۴ . قومی زبان ، ماهنامه ؛ جلد ۶۹ ، شماره : ۱۰ ، اکتوبر ۱۹۹۷م.
☐ نشانی : انجمن ترقی اردو ، شعبه تحقیق ، ڈی - ۱۵۹ ، بلاک ۷ ، گلشن اقبال ، کراچی
از فهرست :

دیوان درد ؛ ڈاکٹر نسیم احمد
دیوان یقین دهلوی ؛ پروفیسر شارب ردولوی
ڈاکٹر اقتدا حسن ؛ ڈاکٹر امین الله وثیر
شمس الرحمان فاروقی اور سرسوتی سمان ؛ ڈاکٹر اصغر عباس

۵ . صحیفه ، سه ماهی ؛ شماره ۱۱۵ : اپریل - جون ۱۹۹۷م
☐ نشانی : سه ماهی صحیفه ، مجلس ترقی ادب ، کلب روڈ ، لاهور
از فهرست :

بهاولپور میں مسند نشینی ؛ ڈاکٹر اکبر حیدری کشمیری
اردو زبان میں قرآن پاک کی تفاسیر ؛ مسعود احمد خان
لسانیات قدیم هند میں ؛ ڈاکٹر نعمت الحق
مخفی بدایونی اور عروس سخن ؛ سید نور محمد قادری

۶. پیام ، ماهنامه ؛ جلد ۳ شماره ۳ و ۴ : ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۷م.
☐ نشانی : اخوت ٹرسٹ (رجسٹرڈ) پی او بکس ۱۳۷ ، اسلام آباد
از فهرست :

همارا نظام تعلیم اور عربی زبان؛ ابو مسعود حسن علوی
اسلامی نظام کا نفاذ کهاں سے شروع هو ؛ ابو مودت

کیا مذہبی جماعتیں ناکام ہیں؛ آغا مرتضی پویا

۷. کنز الایمان، ماهنامه؛ جلد ۷، شماره ۷: ستمبر ۱۹۹۷م.

☐ نشانی: کنز الایمان سوسائٹی، ۱۴۲۲/۶ دهلی روڈ، صدربازارلاهور چهاونی

از فهرست:

قادیانیت؛ علامه اقبال

مسئلۀ ختم نبوت کی نزاکت؛ مولانا ابو داود محمد صادق

ختم نبوت اور امام احمد رضا خان؛ مفتی محمد خان قادری

۸. همدرد صحت، ماهنامه؛ جلد ۶۵، شماره ۹ و ۱۰: ستمبر -اکتوبر ۱۹۹۷م

☐ نشانی: همدرد صحت، همدرد ڈاکخانه، همدرد مرکز، ناظم آباد، کراچی

۹. وحدت اسلامی، ماهنامه؛ شماره ۱۴۸: اکتوبر ۱۹۹۷م

☐ نشانی: دفتر ثقافتی نمائنده اسلامی جمهوری ایران، مکان نمبر ۲۵، گلی نمبر ۲۷، F6/2 اسلام آباد

د) مقاله ها

دکتر حسینعلی قبادی - ایران: نظری بر نمادشناسی و اختلاف و اشتراک آن با استعاره و کنایه

دکتر قاسم صافی - تهران - ایران: جاذبه های فرهنگ و تمدن اسلام و ایران در فرزانگی تیموریان

دکتر ظهور الدین احمد - لاهور - پاکستان: پنجاه سال فارسی در پاکستان

دکتر سید حسن عباس - رامپور - هند: مثنوی جواد

پروفسور منیر احمد بهاولپور - پاکستان: شعرای متصوفه معروف بهاولپور

نوید احمد گل، سیالکوٹ - پاکستان: غنیمت کنجاهی

دکتر عمر کمال الدین، لکهنو - هند: حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر ابن شاه محمد کاظم قلندر
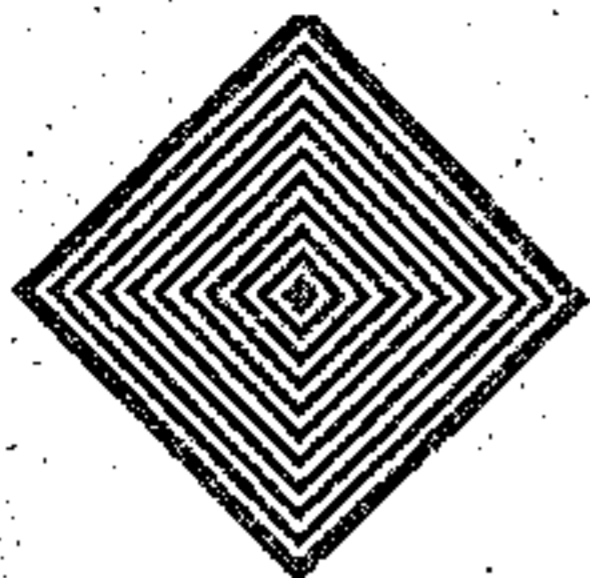
فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانهٔ دانشگاه استانبول

گردآورندگان:
توفیق هاشم‌پور سبحانی
حسام‌الدین آق‌سو

مولانا جلال‌الدین
زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها

تألیف
عبدالباقی گولپینارلی

ترجمه و توضیحات
دکتر توفیق سبحانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
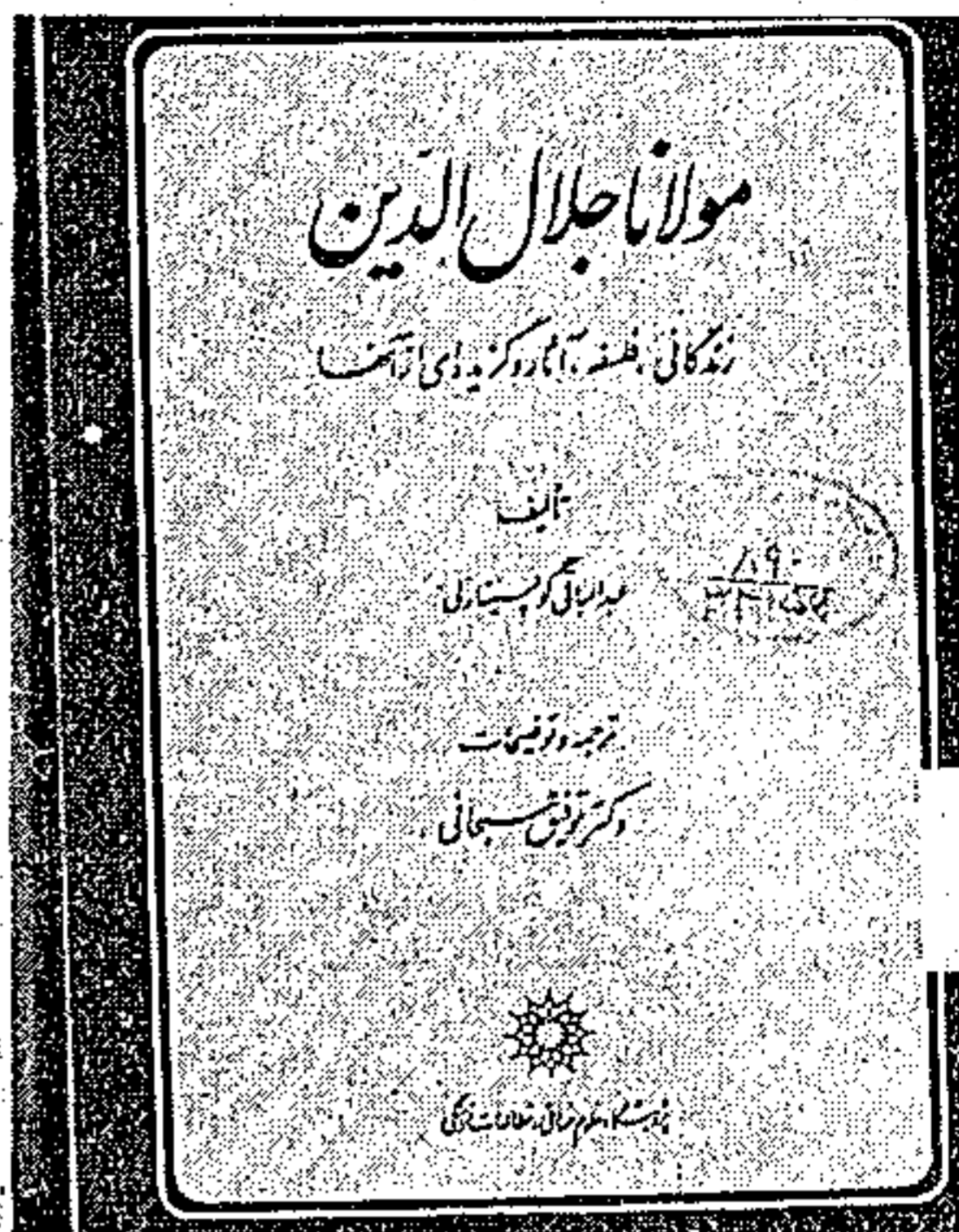
کتاب
موسیقی کبیر

تألیف
ابونصر محمدبن محمدبن طرخان فارابی

ترجمه
دکتر آذرتاش آذرنوش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران، ۱۳۷۵

کشکول
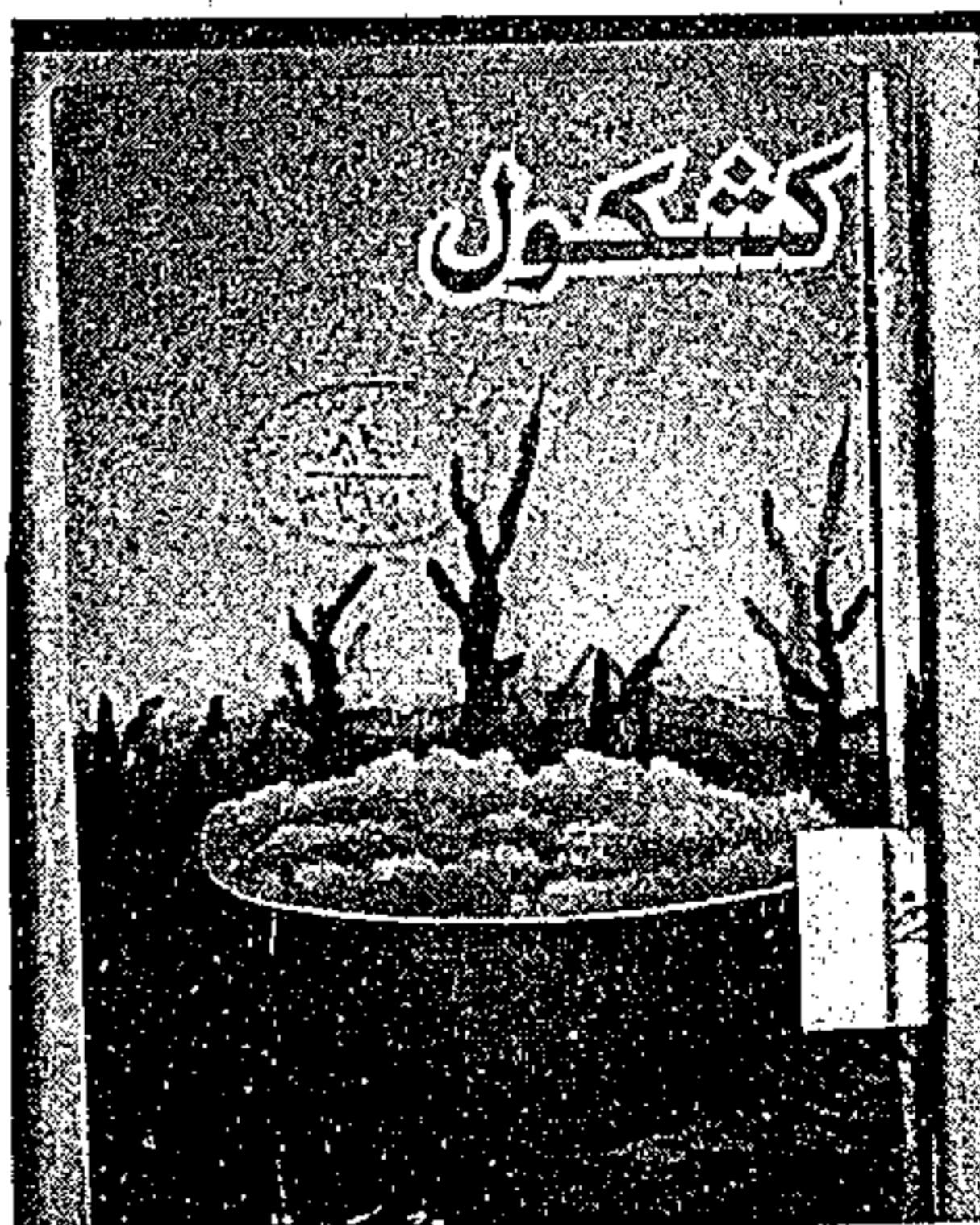
کتابها و نشریات تازه

فهرست ذخیره کتب حکیم محمد موسی امرتسری (اردو) (ج ۱ و ج ۲)

این کتاب فهرست نسخه های خطی و کتاب های چاپی کتابخانه حکیم محمد موسی امرتسری است که مشتمل بر ۵۰۴۸ عنوان کتاب و رساله و مجله و نشریه است. زبان های این کتاب ها و رساله ها و مجله ها به تمام زبان‌های کشورهای اسلامی است، مانند: عربی، فارسی، اردو، پنجابی وغیره. مصنف فهرست سید جمیل احمد رضوی خود کتابدار کتابخانه دانشگاه پنجاب است. حکیم محمد موسی امرتسری، کتابخانه خود را به کتابخانه دانشگاه اهدا کرده که تحت عنوان «ذخیره کتب حکیم محمد موسی امرتسری مخزونه پنجاب یونیورستی لائبریری» شامل کتابخانه دانشگاه پنجاب شده است. جلداول در ۹۰۴ص در سال ۱۹۹۶ و جلد دوم در ۳۲۰ص در سال ۱۹۹۷م چاپ شده است. تعداد کل کتاب های خطی و چاپی اعطایی ۹۲۹۲ جلد است که در جلد اول فهرست ۵۵۱۷ نسخه و کتاب در جلد دوم ۱۴۴۱ نسخه و کتاب معرفی شده است جلد سوم هم در دست تالیف است.

این دو جلد فهرست با کاغذ خوب و جلد ممتاز و تجلید زیبا و کتابت نستعلیق و بهای مناسب حدود ۵۰۰ روپیه در اختیار همگان قرار گرفته است.

دیوان غلام حیدری و گلزار صفدری (فارسی و اردو)

این کتاب مجموعه اشعار فارسی «سید غلام علی شاه میروی» است که تحت عنوان «دیوان غلام حیدری» با ترجمهٔ پنجابی آن به نام گلزار صفدری به طبع رسیده است. مترجم پنجابی «مولوی نور عالم لندپوری» است. ناشر کتاب «قاضی احمد جی» می باشد. چاپ دوم در سال ۱۹۹۱م در راولپندی به طبع رسیده. سید غلام علی شاه میروی شاعر سخنور فارسی گوی در سال ۱۳۴۳هـق/۱۹۲۴م درگذشته است. اشعاراوبه پیروی از حافظ شیرازی سروده

شده ، این کتاب در ۲۰۰ صفحه با جلد زیبا و کاغذ خوب و کتابت و رسم الخط اردو و دو تصویر از شاعر و پسرش در اختیار همگان قرار گرفته‌است.

حضرت ایشان (رح) (اردو)

کتاب «حضرت ایشان اور ان کا قُرب و جوار» تألیف احمد بدر اخلاق است که از طرف « میان اخلاق اکیدمی ، لاهور» چاپ و منتشر شده است . این کتاب در ۱۰۴ صفحه به زبان اردو به همراه تصاویر رنگین از آرامگاه و درگاه و مقابر اطراف آرامگاه « حضرت ایشان » است . اما نام اصلی «حضرت ایشان (رح)» ، «خواجه خاوند محمود (رح)» است که در قرن ۱۰ هـ ق می زیسته و اصل او از بخارا بوده است.

این کتاب در سال ۱۹۹۷ م / ۱۴۱۸ هـ‌ق به تعداد ، ۵۰۰ جلد چاپ شده و در اختیار همگان نهاده شده است . کاغذ و تجلید و چاپ مناسب و جلد با تصاویر مزارات مزین شده است .

مولانا جلال الدین (فارسی)

کتاب « مولانا جلال الدین : زندگی ، فلسفه ، آثار و گزیده ای از آنها » تألیف دکتر عبدالباقی گولپینارلی به زبان ترکی ، ترجمه و توضیحات و حواشی از دکتر توفیق سبحانی ، از انتشارات علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (تهران) ۱۳۷۰ هـ ش ، ۵۰۶ ص، مشتمل برچهار بخش و چند فصل است که هر کدام از آنها به تقسیمات دیگر منقسم می گردد : مقدمه مترجم ، مقدمه مؤلف ، (دیباچه چاپ اول و دوم و سوم) ، بخش یکم : شامل تاریخ و اوضاع سیاسی عهد مولانا جلال الدین ، و همهٔ معاصران او ، زندگانی مولانا و استادان و تدریس و تعلیم او . کتابی است جالب و خواندنی با جلد زیبا و کاغذ خوب و چاپ مرغوب به مبلغ ۹۸۰۰ ریال (تقریبا ۹۸ روپیه) .

فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی قدّس سرّه الشریف

جلد ۲۷ (از نسخه خطی شماره ۱۰۵۰۱تا ۱۱۰۰۰) ، زیر نظر : سید محمود مرعشی و نگارش : سید احمد حسینی . در این مجلّد ۴۹۹ نسخه خطی به زبان های فارسی و عربی و ترکی و اردو درموضوعات مختلف

فهرست نویسی شده است. این مجلد ۴۰۶ صفحه و حدود ۱۰۰ صفحه نمونه‌های نسخه های خطی و فهارس اعلام دارد.
نکته: کتابخانهٔ آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدّس سرّه الشریف در شهر قم (ایران) از بزرگترین کتابخانه های جهان اسلام است که اکثر انتشارات وخدمات کتابداری و کتاب شناسی آن به طور رایگان ارائه می شود و همه عاشقان معارف و حکمت و علوم اسلامی و انسانی را خشنود می‌گرداند.

جهان اقبال (اردو)
این کتاب تألیف دکتر سید معین الرحمن است که از طرف آکادمی اقبال به کوشش دکتر وحید قریشی به طبع رسیده است. بها ۱۰۰ روپیه، ۱۸۵ ص. در لاهور چاپخانه «سعادت آرت پریس» به طبع رسیده. این کتاب در نوع خود، جالب و خواندنی و سودمند است و از مآخذ معتبر اقبال شناسی است.

کتاب موسیقی کبیر
اصل این کتاب به زبان عربی تألیف ابونصر فارابی (۲۶۰-۳۳۹هـ ق) (محمد بن طرفان فارابی) است. توسط دکتر آذرتاش آذر نوش به زبان فارسی برگردانیده شده و اداره انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با بهترین کاغذ و زیبا ترین تجلید و ممتاز ترین حروف چینی و صفحه آرایی و جداول و نمونه‌های مختلف آن را چاپ کرده است. کتاب موسیقی کبیر در ۶۰۵ صفحه با ۲۳ صفحه پیشگفتار به بهای ۲۵۰۰۰ ریال (تقریباً ۲۵۰ روپیه) به بازار علم و ادب خاصه به جامعه موسیقی دانان اهدا شده است. فهرست مطالب واعلام و واژه نامه ارزش کتاب را بیشتر کرده است.
تقسیمات این کتاب عظیم براساس «کتاب، جزء، فن، مقالت» می باشد.

کشکول (اردو و فارسی)
مجموعه اشعار فارسی و اردو سروده پروفسور محمد جمیل قلندری استاد زبان عربی و انگلیسی در مؤسسه ملی زبان های نوین پاکستان وابسته به دانشگاه قائد اعظم می باشد. این مجموعه از طرف سراینده و به تعداد ۱۰۰۰ جلد در سال ۱۹۹۶م در ۱۴۲ صفحه در اسلام آباد به چاپ رسیده و به بهای

۱۷۰ روپیه‌دراختیار دوستداران شعر و ادب فارسی قرار گرفته است.جمعاً ۵۴ غزل‌وقصیده و دوبیتی ورباعی و نظم کوتاه و بلند در این مجموعه آمده‌است.

آفاق الحضارة الاسلامیه (مجله – العربیه)

مجلهٔ شش ماهه عربی شماره اول ، سال اول ، ۱۴۱۷ هـ ق . آبان ماه ۱۳۷۵ هـ ش در ۱۹۰ صفحه ، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی . در این شماره مقالاتی از ادیان و عالمان ایرانی و فلاسفه اسلام چاپ شده است . مدیر مسئول آن دکتر مهدی گلشنی و سردبیر (رئیس التحریر)دکتر صادق آیینه‌وند می‌باشد. مباحث علوم اسلامی و مطالب علمی و تاریخی و تمدنی و فلسفی همه مستند و ارزنده در این شماره آمده است. تولد این نشریه جدید را به جامعه نویسندگان و مطبوعات و اهل ادب و فرهنگ تبریک می گوئیم .

مجله بررسی و تحقیقات اسلامی (ترکی)

این مجله ترکی از طرف مرکز تحقیقات اسلامی در ترکیه (اداره اوقاف) چاپ و منتشر می گردد ، ویژه نامه علوم اسلامی (تفسیر و فقه و حدیث و تاریخ و فرهنگ و ادب اسلام) در ترکیه است ، ش ۱، سال ۱۹۹۷م، ۲۶۶ ص . مقالات به زبان ترکی و عربی و انگلیسی است . تصاویر گوناگون از مرکز تحقیقات مولانا جلال الدین محمد بلخی و تحقیق درباره آرامگاه وی و نقشه و طرح آن به دست داده شده است .

تراثنا (نشریه ۳ ماهه)

این نشریه (مجله) از طرف مؤسسه آل البیت علیه‌السلام برای احیای میراث اسلامی چاپ و منتشر می گردد ، شماره اول (شماره مسلسل ۴۹) سال ۱۳ (محرم الحرام) ۱۴۱۸ هـ ق . مقالات و مطالب این نشریه در مباحث علوم اسلامی علوم قرآنی (فقه و حدیث و تفسیر و فلسفه و مناظره و ادب و تمدن و فرهنگ) است .

دیدار با سیمرغ

کتاب «دیدار با سیمرغ » مجموعه هفت مقاله در عرفان ، شعر و اندیشه

عطار تألیف دکتر تقی پورنامداریان ، از طرف پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی چاپ و منتشر شده است . چاپ اول ۱۳۷۴ و چاپ دوم ۱۳۷۰ در ۲۲۰۰ جلد به قیمت ۶۵۰۰ ریال (تقریباً ۶۵ روپیه) ۳۰ صفحه مقدمه ۲۷۵ صفحه متن . «کتاب دیدار با سیمرغ »، باکاغذ خوب تجلید زیبا و چاپ ممتاز در اختیار عطار دوستان و دانش پژوهان قرارگرفته است .

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول (فارسی)

فهرست نسخه ها.. گرد آوری دکتر توفیق هاشم پور سبحانی و حسام الدین آق سو ، یکی دیگر از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (تهران) می‌باشد که ۷۵۴ ص ، در سال ۱۳۷۴ هـ‌ش . ۱۵۰۰ نسخه و باتجلید و کاغذ و حروف زیبا و جالب منتشر شده است .

این کتاب از اهمیت خاص برخوردار است زیرا ۱۶۱۵ نسخه خطی و مجموعه رسائل ارزنده و منحصر بفرد را معرفی می کند . کتابخانهٔ دانشگاه استانبول در سال ۱۹۲۴ م تأسیس شده است و یکی ازکتاب خانه های معتبر و مهم ترکیه است . تهیه این فهرست بر اساس نام کتاب و شماره کتابخانه تدوین و ترتیب یافته است فهرست کتاب و نسخه ها و کاتبان و فهرست مآخذ در آخر آمده است اما « نمونه » ندارد . اگر همانند کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، بعضی نمونه از نوادر نسخه در آخر کتاب به دست داده می شد بسیار سودمند می افتاد .

فهرستواره کتابخانه مینوی (گنجینه مینوی) و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه (فارسی)

این فهرست شامل نسخ خطی، عکسی، میکروفیلم و یادداشت ها می‌باشد.

مصنف این کتاب مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار است . کتاب توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، در سال ۱۳۷۴ در تعداد ۱۰۰۰ جلد و ۲۵۲ صفحه همراه با ، عکس مرحوم استاد مجتبی مینوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ هـ ش) منتشر شده است. فهرست مقالات آن بدین ترتیب است : بخش اول : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مینوی

بخش دوم : فهرست میکروفیلم های کتابخانه مینوی

بخش سوم : فهرست عکس های کتابخانه مینوی

بخش چهارم :فهرست مجموعه پژوهشگاه
بخش پنجم :یادگارهای فرهنگی باز مانده از مینوی (زندگی‌نامه ، فهرست کتاب‌ها و نوشته‌ها ، یادداشت و یادگارها).
این کتاب با حروف زیبا و چاپ ممتاز و صفحه آرایی و تجلید خوب با قیمت ۲۸۰۰ ریال (تقریبا ۲۸ روپیه) در اختیار همگان قرار گرفته است.

فرهنگ (فصلنامه علمی - پژوهشی) : ویژه زبان شناسی
سال نهم ، شماره اول ، ۱۳۷۵ هـ ش

این فصلنامه از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است مشتمل بر ۴۴۶ ص و حاوی ۲۲ مقاله و ۵ گزارش علمی و فرهنگی و معرفی ۳ کتاب که همه مطالب و گزارش ها و کتاب ها در موضوع زبان فارسی و زبان هایی ایرانی و آسیایی و زبان شناسی است . صاحب امتیاز و مدیر مجله دکتر مهدی گلشنی است که خود مدیر پژوهشگاه نیز می باشند . سردبیر دکتر رضاداودی اردکانی و دبیران هیئت تحریر همه از دانشمندان و دانش پژوهان هستند . بهای یک شماره مجله ۵۰۰۰ ریال (برابر با ۵۰ روپیه) است . بسیاری از مطالب این شماره «فرهنگ ویژه زبان شناسی» مربوط است به اهمیت زبان و زبان شناسی و ارتباط آن با فلسفه و جامعه شناسی . این مجله با چاپ خوب و کاغذ و تجلید ممتاز در اختیار زبان شناسان و فارسی دانان قرار گرفته است .

فرهنگ (فصلنامه علمی - پژوهشی) ویژه فلسفه - پدیدار شناسی
سال نهم ، ش ۲ ، ۱۳۷۵ هـ ش ۲۹۵ ص

این فصلنامه نیز از انتشارات پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی است .دراین شماره که ویژه فلسفه (پدیدار شناسی - ۲) می‌باشد، مشتمل بر ده مقاله است در مباحث فلسفه که تقریباً همه آنها ترجمه و برداشتی است از نوشته فلاسفه اروپایی . چاپ و کاغذ و حروف و صفحه آرایی و تجلید مجله زیبا و ممتاز و دیدنی است . بهای مجله ۵۰۰۰ ریال(در حدود ۵۰ روپیه).

مجمل الحکمة (ترجمه گونه یی کهن از رسائل اخوان الصفا)

کتاب « مجمل الحکمه » به فارسی ترجمه شده ، اما مترجم آن شناخته نشده . اصل کتاب رسائل اخوان الصفا نام دارد که درپیشگفتار کتاب مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه ، آن را « اخوان صفا= برادران روش » نوشته و گفته است. این کتاب به کوشش مرحوم استاد دانش پژوه و ایرج افشار تصحیح و تنقیح شده و بر آن مقدمه تحقیقی و فهرست های گوناگون افزوده و بانمونه برداری از نسخه های مختلف موجود درکتابخانه های تهران و ترکیه واروپا و چاپ آنها در این کتاب ، ارزش کار خود را بسیار نموده اند . ظاهراً تاکنون تعداد رسائل اخوان الصفا« ۵۰ رساله» و بعضی« ۵۱ رساله»و برخی« ۵۲ رساله»شمار کرده و شناخته‌اند . کتاب در ۴۱۴ ص با ۴۹ صفحه مقدمه ، نمونه‌ها ، فهارس اعلام ، با کاغذ خوب تجلید مناسب به طبع رسیده است . ناشر:پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، بها ۸۰۰۰ ریال (تقریباً ۸۰ روپیه) تاریخ چاپ ۱۳۷۵ هـ ش.

بستان العقول فی ترجمان المنقول (فارسی)

مصنف این کتاب محمد بن محمود بن محمد زنگی‌بخاری (۷۱۳هق) است . مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار مصحح این کتاب هستند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۷۴ هـ ش در ۲۳۶ ص این کتاب را منتشر کرده است. متن کتاب بستان العقول فی ترجمان المنقول شبیه کلیله ودمنه است و همه مطالب آن از زبان حیوانات است. جمعاً ۱۹ فصل دارد و در آخر فهارس نام های کسان و اسامی جغرافیایی ، اسامی این ها و طایفه ها و قوم ها وفهرست واژه های دیر باب فارسی و ابزارهای زندگی و فهرست نامهای جانوران و فهرست کتاب آمده است . این کتاب با نثر محکم و آمیخته با آیات قرآن و احادیث و اقوال مشایخ و چاپ ممتاز و حروف زیبا و تجلید خوب به مبلغ ۶۰۰۰ ریال (۶۰ روپیه)به بازار علم و ادب فارسی عرضه شده است.

هستی شناسی (فارسی) در مکتب صدرر المتألهین

کتابی است ارزنده ، تألیف عالم دانشمند اسلامی آیة اللّه جعفر سبحانی تبریزی ، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

در ۱۳۷ صفحه ، چاپ ۱۳۷۵ هـ ق . مؤلف در آغاز مقدمه کتاب نگاشته اند : «فلسفه اسلامی ، بزرگترین گنجینه معنوی است . افکار و اندیشه های فلسفی ، یکی از بزرگترین و گرانبها ترین گنجینه های معنوی اسلام است که از اسلاف اندیشمند ، به دست ما رسیده است ».فهرست منابع کتاب در آخر آمده است . این کتاب در قطع زیبا و کاغذ خوب و حروف زیبا و تجلید جالب به بهای ۴۵۰۰ ریال (۴۵ روپیه) در اختیار همگان است .

لذت کرب

"لذت کرب " مجموعه اشعاری به زبان فارسی سروده «سرسوتی سرن کیف» متخلص به «کیف» است که از طرف «و مل پبلی کیشنز- بمبئی - هندوستان» در سال ۱۹۸۸م. در ۷۰ صفحه و بهای ۳۰ روپیه چاپ شده است . این مجموعه مشتمل بریک پیش لفظ (مقدمه) به قلم کالیداس گپتا رضا است . وی می نویسد :

«درمیان شاعران خوش بیان فارسی گوی هندوستان ، شاید درجه و مقام غالب در شماره اول است . در سال ۱۸۳۵ م ، در زمان کمپانی هند شرقی ، زبان فارسی ، در یک برنامه تمام عیار ، بپایان رسانید ، دیگر آن نیرو و توانایی سخن سرایی فارسی در هیچ شاعری باقی نماند و شعر فارسی خریداری پیدا نکرد ، در این حالت ضعف و زبون شاعری غالب سرود :

این می از قحط خریداری کهن خواهد شدن

اکنون زبان و شعر فارسی به صورت یک واقعه تاریخی در آمده است که در یکی از زمان ها در هندوستان شهرت ویژه داشت در این هنگام نیز اگر کسی ذوق گفتن شعر فارسی دارد ، می توان آنرا نوعی دیوانگی تصور کرد ! مجموعه اشعار فارسی آقای سرسوتی سرن کیف نیز همین حالت را دارد . وی اشعاری سروده است به این امید که شاید مورد قبول شعر شناسان واقع گردد و آن نشئه خمار باقی مانده برقرار بماند ! » کیف شاعر این مجموعه خودش می‌گوید : «من هندی ام ، چنانچه در خانواده ام کسی به زبان فارسی صحبت نمی کند . مذهب هندو دارم . نشست و برخاست با پارسی دانایان و مسلمانان ندارم . تعلیم و تربیت مرا به پارسی در مدرسه ثانوی (متوسطه) برای دو سال بود... خاندان من به این زبان ، علاقه خاندانی و فرهنگی دارند ، زیرا همه بزرگان من فارسی می دانستند ، و مرا به عنوان شاعر و گوینده

فارسی قبول داشتند ، اما من در شعر گوی فارسی ضعیف هستم!»
اما با این تواضع و فروتنی که شاعر از خود ابراز داشته ، غزل و دوبیتی‌های او خوب است و خواندن اشعار کیف یک نوع تأثر و ذوق عارفانه در خواننده ایجاد می کند :

غم دهر «کیف» همی کنداثری نه بردل عاشقان
به هزار حمله دشمنان نشود شکسته حصار ما

و یا:

من خواهش عمر جاودانی نکنم	واللّه در این لغوییانی نکنم
زینگونه که بگذرد شب و روز من	بهتر آن است که زندگانی نکنم

عنوان نجات (اردو ، نظم)
حمد و نعت و سلام و منقبت ، سروده عارف مهجور رضوی ، از انتشارات تیپو سلطان پبلی کیشنز ، گجرات (علی پوره رود) ، ۱۴۱۷ھ در ۱۵۷ صفحه.نام کتاب از این بیت علامه دکتر محمد اقبال اقتباس شده است :

نقش الا اللّه بر صحرا نوشت — سطر عنوان نجات ما نوشت

نیز این دو بیت اردو «عنوان نجات» را در بر دارد :

جب تک نفس مین تاب نظر مین اثر رہے	عنوان نجات کا مرے پیش نظر رہے
دائم رہون مین مدحت مولی مین منہمک	تازیست یہ وظیفہ شام و سحر رہے

از مطالب کتاب روشن می شود که بیشترین اشعار در توحید حضرت ذات باری تعالی ، نعت حضرت رسول اکرم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم ، و چند قصیده در مدح قرآن می‌باشد . این کتاب با جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ ممتاز به قیمت ۱۰۰ روپیه در اختیار همگان است .

ترجمان فارسی وحی ، ش ۱ ، سال اول ، ۱۳۷۶ ، قم ، انتشارات اوقاف و امور خیریه.
این مجله دربارهٔ قرآن و ترجمه های قرآن و مباحث قرآنی به زبان های خارجی است . برای اولین بار در علوم قرآنی چنین مجله یی نشر می شود ؛ هر سال ۲ شماره . مدیر مسئول و سردبیر آن محمد نقدی است. نویسندگان «ترجمان وحی» همه از قرآن و علوم قرآنی گفت و گو کرده‌اند . جمعاً ۱۷۰ ص. خلاصهٔ مقالات فارسی به زبان انگلیسی و عربی در ۸ صفحه در پایان آمده است. بهاء ۲۵۰۰ ریال (تقریباً ۲۵ روپیه) است.

«جرنل»(مجلهٔ کتاب شناسی)اردووفارسی وانگلیسی، ش ۱۰۹، سال...، ۱۹۹۷، هند.
این مجله توسط کتابخانه عمومی خدابخش به صورت فصلنامه منتشر می شود. مدیر و سردبیر: حبیب الرحمن چغانی. از لحاظ ادب فارسی و اردو وعلوم اسلامی و ادبیات هندویی و تاریخ و کتاب شناسی و نسخه های خطی و مطالب متفرقه تاریخی مرجع و مأخذی مهم است. این شماره در دو بخش اردو (۲۴۰ ص) و انگلیسی (۱۴۲ ص) جمعاً ۳۸۲ صفحه منتشر شده است. بعض تصاویر نسخه های خطی و خوشنویسی رنگین نیز دارد. بهای این شماره ۷۵ روپیه هندی و سالانه ۳۰۰ روپیه است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

دیوان ظفر خان احسن (منتخب اشعار)
به انتخاب نذر صابری
ناشر: مجلس نوادرات علمیه اتک، ۱۹۹۷م (طبع اول)، ۷۸ صفحه، قیمت ۶۰ روپیه.

ظفر خان احسن (احسن الله خان) بن خواجه ابو الحسن تربتی از شاعران معروف سدهٔ ۱۱ ه به شمار می‌آمد. وی از کابل به هند آمده و در زمان شاهجهان والی کابل، کشمیر و تته بوده است.

در این کتاب ۶۴۲ بیت شعر فارسی از نسخهٔ خطی دیوان ظفر خان احسن به انتخاب نذر صابری آمده است. نسخه خطی از دیوان احسن در کتابخانهٔ «دیال سنگ ترست، لاهور» به شماره های «۲۹۲ ج» با عنوان «بیاض احسن» (۱۹ برگ) و «۷۵۳» (۱۳۸ برگ) نگهداری می شود. (رک: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، از احمد منزوی، ج ۸، صص ۹ - ۸۸۸) علاوه براین «مثنویات ظفر خان احسن» به اهتمام دکتر محمد اسلم خان، ۱۳۶۴ ش در دهلی و «دیوان احسن»نیز در ۱۹۷۱م در دهلی چاپ شده است. احسن دربارهٔ کشمیر اشعار زیبایی سروده است. از جمله:

بیار باده که فصل بهار کشمیر است　　　پیاله لاله ای از کوهسار کشمیر است

(ص۲۲)

باوجود آن وی وطن مالوف خود کابل را فراموش نکرده و می گوید: گرچه احسن گلشن کشمیر رشک جنت است

مرغ روح م نبه شوق باغ کابل می پرد (ص ۴۰)

بررسی تاریخ و تحقیقی سند [سند جو تاریخی تحقیقی جائز و]
تألیف غلام محمد لاکو ناشر : ماریی سماجی سنگت ، کراچی ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷م صفحات : ۴۰۳ ، قیمت : ۲۰۰ روپیه

کتاب حاضر مجموعه سی و چهار مقالهٔ تحقیقی غلام محمد لاکو به زبان سندی است که در مدت ۹۶ - ۱۹۷۶م در مجله های پاکستان در موضوعات تاریخ ، سوانح ، آثار تاریخی باستانی ، مآخذ تاریخی ، آثار ادبی ، تذکره های فارسی و زبان سندی به چاپ رسیده است. کتاب شامل پنج بخش است. دو بخش اول شامل هیجده مقاله در خصوص تاریخ ، شرح احوال شخصیتهای برجستهٔ سند و مآخذ مهم تاریخ آن است.

۱ - تذکره های سرایندگان فارسیگویی که در سند تألیف شده است.
۲ - بیگلار نامه : مآخذ مهم درباره تاریخ سند
۳ - انتخاب منتخب : مآخذ مهم تاریخ سند.
۴ - مآخذی از تاریخ سند.

بخش چهارم دارای هفت مقاله دربارهٔ تاریخ زبان سندی و نسخه های خطی آن زبان است.

بخش پنجم شامل پنج مقاله متعلق به کارنامه های ادبی ، علمی و تحقیقی سید حسام الدین راشدی است. وی از چهره های درخشان فرهنگی پاکستان به شمار می آید که برای شناساندن آثار فرسی این منطقه و گسترش زبان فارسی تلاش ارزنده ای انجام داده است.

نویسنده محترم در خصوص مآخذ تاریخ سند به زبانهای فارسی ، سندی و انگلیسی آشنایی کافی دارد و کتاب او برای کسانی که تاریخ و ادب و فرهنگ سند را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده اند، بسیار مفید است.

انجم حمید

*****

تجلیل
و
یاد

جواد محقق
** ایران

یادی از
جلال آل احمد
(به بهانه بیست و هشتمین سالگرد در گذشت او)

زنده یاد، «جلال آل احمد» در سال ۱۳۰۲ شمسی ، در یکی از چهار محله بزرگ تهران قدیم به نام محله «سید نصر الدّین» به دنیا آمد. پدرش «حجة الاسلام حاج سید احمد آل احمد» طالقانی ، امام جماعت مسجدهای «پاچنار» و «لباسچی» بود.

کودکی جلال، و پنج خواهر و دو برادرش ، در همان محله گذشت. دورهٔ دبستان را که تمام کرد، به سفارش پدر ، که در آن سالها به دلیل فشارهای حکومت رضا خان ، خانه نشین و عصبی شده بود ، به بازار رفت و پیش یکی از آشنایان به کار پرداخت و همزمان در مدرسهٔ «خان مروی» نزد « سید هادی طالقانی » به تحصیل زبان ادبیات عرب مشغول شد. همچنین در کلاسهای شبانهٔ دبیرستان «دار الفنون» هم که تازه راه افتاده بود، شرکت کرد.

جلال در سالهای آخر دبیرستان با تعدادی از همکلاسیهای مؤمن و مذهبی خود ، تشکیلاتی به نام «انجمن اصلاح » درست کرد که در واقع یک انجمن تبلیغات اسلامی بود و در آنجا به کارهایی مانند تهیهٔ روزنامه دیواری، تشکیل کلاسهای زبان و سخنرانی می پرداختند. نخستین نوشته های جلال به

حوادث همین سالها مربوط است.

جلال در سال ۱۳۲۲ دیپلم گرفت و در تابستان همان سال، که همزمان با آغاز جنگ جهانی دوم بود، به قصد ادامه تحصیل در بیروت، به خرمشهر رفت تا از راه عراق و سوریه به لبنان برود. اما پس از گذشتن از بصره، ابتدا برای زیارت قبر امام علی علیه‌السلام و دیدن برادر بزرگش «سید محمد تقی» به نجف رفت. اما نتوانست به بیروت برود و پس از سه ماه زندگی و مطالعه در آن شهر، به ایران برگشت و دانشجوی دانشسرای عالی شد و چند سال بعد، پس از نوشتن پایان نامه اش دربارهٔ سورهٔ یوسف، شاگرد اول رشتهٔ ادبیات فارسی در دورهٔ کارشناسی شد. آن گاه به تحصیل در دورهٔ دکترای همان رشته پرداخت و این بار پایان نامه اش را قصه های «هزار و یک شب» انتخاب کرد و به نوشتن آن مشغول شد، ولی چندی بعد به دلیل شرایط روحی خودش و اوضاع سیاسی کشور در سال ۱۳۲۵، آن را رها کرد.

جلال در سال ۱۳۲۶، به استخدام وزارت آموزش و پرورش که در آن زمان ادارهٔ «فرهنگ» نامیده می شد، در آمد و با حقوق ماهیانه ۱۹۲ تومان، به تدریس در دبیرستانهای تهران پرداخت. او در طول سالهای تدریس، به مدت یک سال «مدیر مدرسه» شد و حاصل آن کتابی است به همین نام که در سال ۱۳۳۷ چاپ شد. این کتاب، قصه واره ای است به زبان گزارش که « حاصل اندیشه های خصوصی و برداشتهای سریع عاطفی از حوزهٔ بسیار کوچک اما بسیار مؤثر فرهنگ و مدرسه » است.

در سال ۱۳۴۱، هنگامی که دوستش «محمد درخشش» وزیر فرهنگ شد، دو – سه سالی را به خواهش او به عنوان مشاور کتابهای درسی کار کرد. در زمان وزارت دکتر خانلری نیز، یک سال تبعید و یک سال هم از کار برکنار شد. بعدها او چند سال در دانشسرای تربیت معلم ما مازان، دانشسرای عالی تهران و دانشکدهٔ علم و صنعت نارمک تدریس کرد.

زنده یاد جلال آل احمد، در فاصلهٔ همین سالها، علاوه بر سفرهای متعدد داخلی، سفرهایی هم به کشورهای دیگر کرد. او در این سفرها به نوشتن

اوضاع و احوال آن سرزمینها پرداخت.

در سال ۱۳۳۳، او رازان را نوشت. کتابی ... و چند صفحه ای در حال و روز روستایی فقیر و فراموش شده که زادگاه پدران اوست.

در سال ۱۳۳۷، تات نشین های بلوک زهرا را قلمی کرد که گزارشی است از زبان و زندگی و فرهنگ مردم دو سه روستای بویین زهرا در جنوب قزوین.

در سال ۱۳۳۹، جزیره خارک در یتیم خلیج را منتشر ساخت، که در شناساندن فرهنگ رو به ویرانی آن دیار که قربانی صنعت نوپای نفت شد، بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۳۴۱، به دعوت «سازمان یونسکو» برای دیدار از موسسه‌های فرهنگی و انتشاراتی چند کشور اروپایی به آن قاره شتافت. بخشی از یادداشتهای این مسافرت هم با نام «سفر فرنگ» موجود است که هنوز منتشر نشده است.

در همین سال، سفر کوتاهی نیز به اسراییل داشت که دست نوشته های آن سفر هم با نام سفر به ولایت عزراییل منتشر شده است.

در سال ۱۳۴۲ هم به دعوت «دانشگاه هاروارد» سفری به آمریکا کرد. یادداشتهای بازنویسی شده این سفرنامه هم با نام «سفر آمریکا» آماده چاپ است.

در سال ۱۳۴۳، خسی در میقات را نوشت که محصول سفر او به خانهٔ خدا در مکه است. این کتاب که سفرنامهٔ حج اوست، نشان دهندهٔ سرخوردگی کامل جلال از گروهها و گروهکهای وابستهٔ به شرق و غرب، و مقدمه بازگشت او به دامن فرهنگ ملی و مذهبی است.

در همین سال به دعوت «انجمن فرهنگی ایران وشوروی» برای شرکت در یک کنگره مردم شناسی، سفری به روسیه کرد. یادداشتهای این سفر بعد از انقلاب به نام «سفر روس» در بیش از سیصد صفحه منتشر شد.

جلال، علاوه بر اینها، نوشته ها و ترجمه های داستانی و غیر داستانی دیگری هم دارد که بیشتر آنها بارها چاپ شده است. معروفترین آثار آن زنده

یاد ، که تأثیر گذارترین آنها هم به شمار می روند ، کتابهای غرب زدگی و خدمت و خیانت روشنفکران است.

□□
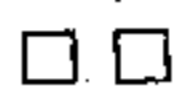
زندگی جلال نیز ، مانند زندگانی بسیاری از روشنفکران معاصر ، خالی از انحراف و اشتباه و کجروی نیست ، اما آن چه که او را از این گروه جدا ساخته و تبرئه می کند، مجموعه ویژگیهایی است که در روشنفکران دیگر معاصر او کمتر دیده می شود. این ویژگیها عبارتند از : سازده زیستی ، بی اعتنایی به مال و مقام ، عشق و علاقهٔ واقعی به مردم و میهن ، شجاعت اقرار به اشتباه و نقد گذشته خویش ، حق گویی، حق جویی و حق پذیری، و در یک جمله ، صراحت و صداقت در گفتار و رفتار. همین ویژگیهاست که فراز و فرودهای سیاسی و عقیدتی او را ، و از چاه در آمدن و به چاله افتادن‌هایش را توجیه می کند. اشتباهات جلال کم نبود. اما او هرگز روی اشتباهاتش نایستاد و آنها را توجیه نکرد. حتی به نقد و افشاگری آنها نیز پرداخت . به همین دلیل ، هرچه اندیشه و تفکر او ، به سالهای آخر عمرش بیشتر نزدیک می شود ، پخته تر می شود و صحت و سلامت بیشتری پیدا می کند.

هوش نیرومند سیاسی و صراحت و صداقت بی مانند جلال باعث شده است که نسلهای آزاد دیروز و امروز ، او را به عنوان مسئول ترین روشنفکر زمانهٔ خویش بپذیرند و دوست داشته باشند؛ چون او ، نه مانند بسیاری از شبه روشنفکران معاصر ، بهترین استعدادهای نیم قرن ایران را به نفع بیگانگان به تکاپوانگیخت ، و نه آب در آسیاب دشمن ریخت ؛ نه سر در آخور پست ومقام حکومتهای ستمشاهی فرو برد، و نه نانی گلوگیر از سفره این و آن خورد.

آری جلال ، تنها وبی یاور ، یک تنه در برابر هجوم فرهنگ شرق و غرب ایستاد، و فریاد بیداری سرداد. تا آن که در هیجدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۸ ، در کلبهٔ کوچک روستایی اش در «اسالم » گیلان ، به مرگی مشکوک در گذشت.

□□

* در خاتمه ، نظر سه تن از شخصیتهای ارجمند ایران و اسلام را به عنوان نمونه می آوریم تا مایه و پایه آشنایی بیشتر با آن عزیز از دست رفته باشد.

امام خمینی (ره)

«... آقای جلال آل احمد را،... یک ربع ساعت بیشتر ندیدم، در اوایل نهضت [پانزده خرداد] یک روز دیدم که آقایی در اتاق [من] نشسته اند و کتاب «غرب زدگی» ایشان در جلو من بود. ایشان به من گفتند: چطور این چرت و پرتها ، پیش شما آمده است؟ یک همچون تعبیری ، و فهمیدم که ایشان هستند [متأسفانه] دیگر او را ندیدم، خداوند ایشان را رحمت کند.»

آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)

«...بهترین سالهای جوانی ام با محبت وارادت به آن جلال آل قلم گذشته است. کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل ومردمی را از غربت در آورد... دو کتاب غرب زدگی و دستهای آلوده ، جزو قدیمیترین کتابهایی است که از او دیده ام ... در روزگاری که من او را شناختم، به هیچ وجه ضد مذهب نبود ؛ بماند که گرایش به مذهب هم داشت. بلکه از اسلام وبعضی از نمودارهای برجستهٔ آن به عنوان سنتهای عمیق و اصیل جامعه اش ، دفاع می‌کرد... حوادث شگفت انگیز سالهای ۴۲ و ۴۱ او را به موضوع جانبدارانه تری نسبت به اسلام کشانیده بود... بخش مهمی از شخصیت جلال و جلالت قدر او ، همین عبور از گردنه ها و فراز و نشیبها و متوقف نماندن او در هیچ کدام از آنها بود . کاش چندصباح دیگر هم می ماند و قله های بلندتر را هم تجربه می کرد...« در حکومت و خیانت روشنفکران » نشان دهندهٔ شخصیت حقیقی آل احمد است... در سال ۴۷ که او را در مشهد زیارت کردم ، سعی او را در جمع آوری مواردی که «کتاب را کامل خواهد کرد» مشاهده کردم. خود او هم همین را می گفت ... آل احمد به راستی نعمت بزرگی بود . حداقل یک

نسل را او آگاهی داده است و این برای یک انقلاب ، کم نیست... اگر جلال چند سال دیگر هم می ماند،... افسوس!»

آیت الله طالقانی (۵۰)

«...جلال نه تنها همولایتی ، بلکه از اقوام نزدیک ما بود. جوانی بود واقعاً فوق العاده ، با استعداد و باسواد و مبارز. قلم بسیار شیرینی داشت... با این که به طرف توده ایها و مارکسیستها جذب شد... به برداشتهای عمیق و تعبیر جالبی دربارهٔ مسایل اسلامی رسیده بود و بخصوص این اواخر هرچه می گذشت،دربارهٔ اسلام و تشیع به بصیرت و بینش بهتری می رسید. جلال در بعضی از جلسات تفسیر قرآن که داشتم ، شرکت می کرد و گاهی اظهاراتی هم داشت. بارها با اصرار ورزیدن از من خواسته بود که همراهش به کلبه‌ای که در جنگل داشت و گاه برای استراحت به آنجا می رفت، بروم ولی من فرصت نکرده بودم دعوتش را بپذیرم...»

*****

خاموشی

پروفیسر بشیر احمد نذیر

پروفسور بشیر احمد نذیر در ۱۹۳۷ در شرقپور نزدیک لاهور در یک خانوادهٔ شیوخ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در شرقپور به پایان رساند و از دانشگاه لاهور در رشته زبان و ادبیات فارسی درجهٔ فوق لیسانس گرفت. سپس بعنوان استاذ فارسی در دانشکدهٔ دولتی جهنگ شروع بکار نمود. وی در ۱۹۶۷ به دانشکدهٔ دولتی جرانواله بخش (فیصل آباد) منتقل شد و تا آخرین روزهای حیاتش در همان شهر زیست. در سال ۱۹۷۵ برای شرکت در دورهٔ دانش افزائی سفری به ایران نمود و با زبان فارسی آشنایی بیشتری بدست آورد.

استاد بشیر احمد نذیر ، پس از سال ها خدمت صادقانه و عاشقانه به زبان فارسی ، در ۱۴ ژوئن ۱۹۹۷م بازنشسته شد و سرانجام در ۳ سپتامبر ۱۹۹۷ جان بجان آفرین تسلیم کرد. کتاب حیات سعدی و حیات حافظ از او به یادگار مانده است.

«دانش» این ضایعه اسف انگیز را به خانواده شریف آن مرحوم و کلیه استادان بزرگوار زبان فارسی تسلیت می گوید .

***

وحدت

تا بر سر گور خصم، دست افشانیم — ای دوست بیا سرود وحدت خوانیم

تکرار خطا، دوباره ما را نسزد — ما عاقبت تفرقه را می‌دانیم

وارث خون

سبزیم که از نسل بهاران هستیم — پاکیم که از تبار باران هستیم

دور است ز ما تن به مذلت دادن — ما وارث خون سربداران هستیم

بیداری

تا بار دگر حماسه تکرار کنیم — برخیز دوباره عزم پیکار کنیم

وقت است به شکرانهٔ بیداری خویش — عالم همه را ز خواب بیدار کنیم

حسن حسینی ـ معاصر

گلی از گلستان ادب پارسی

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً" تأکید می کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

پاسخگو: بشارت میرزا

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

اسلام آباد : ملک محمد اعظم خان نون، رضا المشتاق ، جاوید اقبال غوری ،بهاولپور : شمیم اختر ، ذیشان احمد هاشمی ، بهکر : ظفر عباس ، پیشاور : عبد الرحیم زئی ،توبه‌تیک سنگهـ: حکیم محمد نذیر خان رائیکوتی ، خوشاب : ملک نواب دین کلیرا، رحیم یارخان:ریاض علی، سرگودها : عبدالسلیم پراچه ، صادق آباد : سید انیس شاه جیلانی ، فیصل آباد : دکتر محمد اختر چیمه ، پروفسور محمد طارق ، محمد زمان خان چشتی سیالوی ،کراچی : خانم فرزانه کوثر ، علی محمد ، کوئته : حسن رضا ،گوجرانواله : شهباز احمد جامی ، لاهور: دکتر آغا محمد یمین ، نعیم اختر قمر مجددی ، نوشهره: سید فیروز شاه اثر گیلانی

ایران :

تهران :دانشکده الهیات و معارف اسلامی،مدرسهٔ عالی شهید مطهری کتابخانهٔ مرکزی ، رشید فرزانه پور

ترکیه :

استانبول: دکتر حارث ایرن

کشمیر :

دکتر جی آر جان ، عبد الرحمن کوندو

هندوستان :

دکتر شعائر الله خان وجیهی ، دکتر رئیس احمد نعمانی

***

آقای قمر یزدانی - سیالکوت، پاکستان

از حسن نظرتان سپاسگزاریم. دو قطعهٔ شعر که در نعت حضرت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم و حضرت علی علیه‌السلام سروده اید ان شاء الله زینت بخش شماره های آیندهٔ فصلنامه دانش خواهند شد. برای همکاری بیشترتان چشم انتظاریم.

آقای سجاد میرزا - گوجرانواله

مقاله هایی که ارسال داشته بودید ، بهتر می بود نام مقاله ها را هم ذکر می‌کردید تا بعد از بررسی لازم دربارهٔ اقدامات بعدی نسبت به چاپ آنها تصمیم گیری می شد. غزلی که در پیروی از سبک علامه اقبال لاهوری سروده‌اید مورد استفاده فصلنامه قرار خواهد گرفت.

***

آقای سرسوتی کیف - وارانسی ـ هند

تشکر از نامهٔ مفصل شما با مقالهٔ خوبتان بنام « اهمیت فارسی برای هند» و نکاتی که برای بهتر شدن فصلنامه اشاره فرموده اید. بعضی از ابیاتی را که در رثای یار زندگانی تان سروده بودید، در فصلنامهٔ دانش در شماره ۴۵ با اظهار تسلیت چاپ شد و از برگردان فارسی «اشعار کبیر» هم در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد.

***

جناب آقای مهدی افتخاری - بیرجند ـ ایران

تشکر از اعلام وصول فصلنامهٔ دانش شماره ۴۷ و نامهٔ توصیفی مفصل‌تان با ذکر عنوان بعضی مقاله های حایز موضوعات متنوع که دانش همیشه متقاضی آنها بوده است؛ نیز شماره های فاقد آن کتابخانه تا حدی که امکان داشته جمعاً بسته بندی شده ارسال می گردد. برای همکاری بیشتر تان با «دانش» چشم انتظاریم.

***

دکتر رئیس نعمانی - دانشگاه اسلامی علی گره ـ هند

باتشکر از ارسال نامه شما ، کتاب «آئینه حیرت » در فصلنامه شمارهٔ ۴۸ و ۴۹ روی صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ معرفی شده است. امیدواریم چیزی راکه «وام » نامگذاری کرده بودید ما نیز از آن بهره مند شویم. از همکاری دیرینه و پیوسته تان متشکر هستیم.

***

دکتر غلام رسول جان - پاندرتن ـ کشمیر

تشکر از نامهٔ شما بااعلام وصول شمارهٔ ۴۷ فصلنامه و ذکری از مقاله «سیاحت شیخ یعقوب صرفی در هند و پاک » و تصنیف خود بنام « شیخ یعقوب صرفی - شخصیت و فن » که در ماه فوریه ۱۹۹۷م برای دانش ارسال داشته اید. متاسفانه هنوز دریافت نشده است. انتظار می رود که مقاله ای در خصوص وضعیت فارسی در آن منطقه و کم و کیف آن برای درج در دانش بفرستید. خداوند یار و یاورتان باد

***

دکتر جمیل جالبی - لاهور

فصلنامهٔ دانش افتخار اشتراک افرادی دانشمند و پر تلاش مثل شما را دارد که نه تنها دانش را می خوانند بلکه در راه پربار تر کردن این نشریه از نظرات خود نیز به این اداره راهنمائی می کنند. فصلنامهٔ دانش منتظر بهره‌اندوزی بیشتر از وجود جناب عالی است..

بخش اردو

ڈاکٹر وحید قریشی
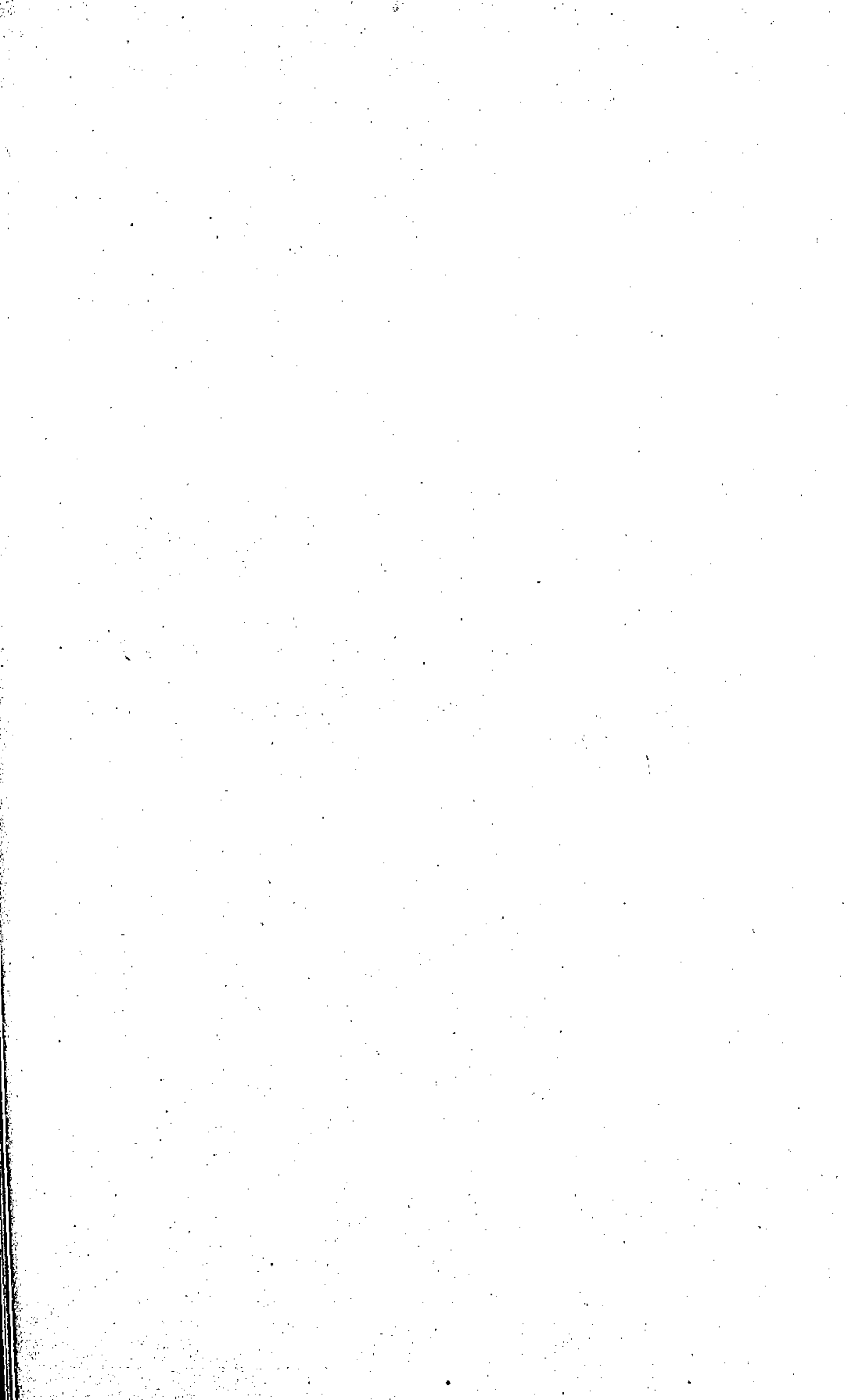
فلسفۂ خودی کے بعض عمرانی پہلو

علامہ اقبالؒ اسلام کو (اس کے دیگر پہلوؤں سے صرف نظر کیے بغیر) ایک عالم گیر سماجی قوت کے طور پر دیکھتے ہیں اور اس کی مدد سے انسانی زندگی کی معاشرتی اساس میں تبدیلی کے خواہاں ہیں۔ ان کے نزدیک اسلامی اصولوں کا دائرہ اتنا وسیع ہے کہ انسانیت نے اپنی دنیاوی بقاء کے لئے جتنے تعینات وضع کر رکھے ہیں، اسلام انہیں توڑ کر ان میں ایسی وسعت پیدا کر دیتا ہے، جو زندگی کے دنیاوی پہلوؤں سے ماوراء کا احاطہ کر لیتی ہے۔ رنگ، نسل، قوم اور وطن کے تنگ دائروں سے بلند ہو کر بنی نوع انسان کی فلاح کے لئے اسلام ہی ایک قابل عمل معاشرے کی تشکیل کا ضامن ہے، فرد معاشرے کی روحانی اساس ہے، اس اعتبار سے فرد اور معاشرہ دونوں لازم و ملزوم ہیں، روحانی اقدار کے تحت مادی حقائق کی نشو ونما دراصل اس وحدت کی تلاش کا عمل ہے، جو حیات و کائنات کو ان کی تمام تفصیلات سمیت ایک ترکیبی معنویت ادیتی ہے، اس سطح پر پہنچ کر فرد کی داخلی زندگی، اس کی خارجی زندگی کے ساتھ وہ تعلق پیدا کر لیتی ہے، جس کے استحکام پر انسانیت

کا مستقبل موقوف ہے۔ اس اعتبار سے یہ عمل وحدت، منتقل ہونے کا عمل بھی ہے، اس لئے کہ روحانی ترقی اور مادی پیش رفت ایک ہی کل کے دو پہلو ہیں، گویا توحید کا مابعدالطبیعاتی تصور یہاں ایک معاشرتی اور اطلاقی تصور بن جاتا ہے اور " انا " کا وہ رخ سامنے آتا ہے، جسے اقبال نے اناالحق کے حوالے سے یوں بیان کیا ہے کہ:

اگر فردی بگوید سرزنش بہ اگر قومی بگوید ناروانیست

خدا کی حاکیت کا تصور معاشرے کی حاکمیت کے تصور میں اس وقت متشکل ہو گا، جب معاشرہ روحانی اور دینی اقدار کا پابند رہے گا، اس لحاظ سے " اسرار خودی " فرد کی داخلی زندگی کی تراش خراش کا لائحہ عمل ہے، تو " رموز بے خودی " اس کی خارجی زندگی کی ہمواری و استواری کا جامع پروگرام ۔یہی نظام فکر عالمی سماجی نظام کی تشکیل نو کا ضامن بھی ہے، جیسا کہ علامہ اقبالؒ خود فرماتے ہیں:

"The object of my Persian poem is not to make out a case for Islam, my aim is simply to discover a universal social reconstruction and in this endevour, I find it philosophically impossible to ignore a social system which exists with express object of doing away with all the distinction of caste, ranke or race; and which, while keeping a watchfull eye on the affairs of this world, fosters a spirit of unworldliness so absolutely essential to man in his relations with his neighbours (1)

اسلام وہ واحد معاشرتی نظام ہے جس میں وسعت پذیر ہو کر عالمی معاشرہ بننے کی لازمی صلاحیت موجود ہے، فرد ہو یا معاشرہ، دونوں کی تشکیل یکساں بنیادوں پر ہوتی ہے، انسانی تکمیل کا سفر ایک ہی راستے پر ہوتا ہے، جس میں فرد اور نوع کے امتیازات ایک محدود واقعیت رکھنے کے باوجود اس حقیقی وحدت کو مجروح نہیں کرتے، جس کا دائرہ ایک طرف تو انسان کی تمام جہات تک پھیلا ہوا ہے اور دوسری جانب عقیدہ توحید کی عملی تصدیق بھی اسی سے فراہم ہوتی ہے ۔ اقبالؒ جس فکری روایت کے نمائندے ہیں اس کی رو سے حیات انسانی کی حقیقت کا تعین اس غایت سے ہوتا ہے، جو وحدت کلی کی طرف پیش قدمی کا تقاضا کرتی ہے، سماجی سطح پر بھی یہ اصول وحدت انسانی شخصیت کی نشو نما میں اہم

ترین ہے ۔

زندگانی را بقا از مدعاست کاروانش را درا از مدعاست
زندگی در جستجو پوشیدہ است اصل او در آرزو پوشیدہ است ...
اے زراز زندگی بیگانہ ، خیز از شراب مقصد مستانہ خیز
مقصدی مثل سحر تابندہ، ماسوا را آتش سوزندہ، ...
ما ز تخلیق مقاصد زندہ ایم از شعاع آرزو تابندہ ایم (۲)

زندگی ہر سطح پر حرکت و عمل کا نام ہے ، جس میں نت نئی تبدیلیاں آتی رہتی ہیں ، ایک کشمکش ، ایک پیکار مسلسل جاری ہے ، اگر انسان حرکت کے اس کائناتی اصول کو بامقصد اور بامعنی نہ بناتا تو یہ ایک ہمہ گیر انتشار بن کر رہ جاتا ، یہ انسان ہی ہے جو قانون تغیر سے متصادم ہوئے بغیر اس سے وہ نتائج تخلیق کر سکتا ہے ، جو حصول کمال کے لئے درکار ہیں ، اقبالؒ کے نزدیک زمان و مکان کا مسئلہ مسلمانوں کے ہاں موت و حیات کا مسئلہ ہے (۳) ۔ مکان سے زمان تک کا سفر متواتر جاری ہے ، جو روحانی ارتقاء کا بھی ضامن ہے ، زندگی کی حقیقی معنویت اسی سفر میں پوشیدہ ہے جو انسان کو اس " مکانیت " کا شکار نہیں ہونے دیتا ، جس میں محصور ہو کر وجود اپنی تکمیل کے امکانات سے محروم ہو جاتا ہے موت گویا مکانی ٹھہراؤ ہے اور زندگی زمانی بہاؤ ۔

اے مسافر جان بمیرد از مقام
زندہ تر گردد ز پرواز مدام (۴)

اسی زاویہ نظر کی بناء پر علامہ اقبالؒ نے فکر اسلامی کی تشکیل نو کے عمل میں تصوف کے ان عناصر کو رد کر دیا ، جو بے عملی ، ترک دنیا اور جمود کی دعوت دیتے تھے ۔ " اسرار خودی " میں ایسے تمام رجحانات کو غیر اسلامی قرار دیا اور ان کی شدید مخالفت کی ، ان رویوں نے چونکہ وحدت الوجود کے مسئلے میں عقیدے کی شکل اختیار کر لی تھی ، لہٰذا توحید کی اس غیر قرآنی تعبیر کو خاص طور پر ہدف تنقید بنایا گیا ، علامہ کی رائے میں اسلامی تصوف تزکیہ نفس کے قرآنی معیارات اور اخلاق بالعمل کے مسنون نمونوں کا پیرو ہے اور اللہ تک پہنچے

کے لئے صراط مستقیم سے انحراف نہیں کرتا، جو کتاب و سنت کی تراشیدہ ہے، اسی لئے علامہ فنافی اللہ کے ویدانتی تصور کو قبول نہیں کرتے بلکہ انسانی صفات کو برقرار رکھتے ہوئے خدائی صفات پیدا کرنے کے قائل ہیں۔ "اسرار خودی" کا پہلا ایڈیشن شائع ہوا، تو وجودی صوفیہ کے حلقوں میں شدید رد عمل کا اظہار کیا گیا اور اقبالؒ کے خلاف باقاعدہ مہم چلائی گئی۔

یہ مخالفت علمی سے زیادہ جذباتی تھی اس لئے مثبت نتائج نہ پیدا کر سکی، اسی زمانے میں بیشتر وجودی متصوفین چونکہ اقبالؒ کے فکری پھیلاؤ کا احاطہ نہیں کر سکتے تھے، لہٰذا انہوں نے حافظ وغیرہ کی آڑ لے کر ایسا خلط مبحث پیدا کر دیا کہ اس مثنوی کا مقصود اوجھل ہو گیا اور ضمنی بحثوں نے زور پکڑ لیا۔

"اسرار و رموز" میں در اصل اقبالؒ کے مثالی فرد اور معاشرے کا ظہور ہوا ہے، وہ اسلام کو ایک سماجی حرکی قوت قرار دیتے ہیں جو روحانیت اور مادیت کی مغائرت ختم کر کے انہیں ایک وحدت بناتی ہے۔ جس کا اصل اصول "توحید" ہے، یہاں ظاہر و باطن، انفس و آفاق، زمان و مکان، فکر و عمل او روح و مادہ کے امتیازات تحلیل ہو کر ایک حقیقی کل میں تبدیل ہو جاتے ہیں، یہ اس توحیدی سفر کی منزل ہے، جس سے حیات انسانی اپنے مقاصد اور غایات کا تعین کرتی ہے، بالفاظ دیگر انسانی زندگی کا مقصد یہی ہے کہ انسان اور کائنات کے درمیان حقیقی تعلق کی تلاش اور تنظیم کی جائے، انسان کی تخلیق کا منشا یہی تھا کہ وہ زمین پر اللہ تعالیٰ کی نیابت کا حق ادا کرے، اسی لئے اسے احسن التقویم قرار دے کر اسے اشرف المخلوقات میں شمار کیا تھا، یہ شرف کوئی استحقاق نہیں ہے بلکہ یہ ذمہ داری ہے، جس سے عہدہ برآ ہونے کے لئے مسلسل جدوجہد اور پیکار لازمی ہے۔

نوع انسانی چھوٹی چھوٹی خودیوں کا مجموعہ ہے، "اسرار خودی" کے طبع اول کے دیباچے میں علامہ اقبالؒ نے خودی کی توضیح کرتے ہوئے اسے "تعین ذات" اور "وحدت وجدانی" یا "شعور کا روشن نقطہ" قرار دیا (۵):

نقطۂ نوری کہ نام او خودی است

"احساس نفس"، "وحدت وجدانی"، "شعور کا روشن نقطہ" اور "تعین ذات" یہ جملہ تراکیب خودی کے ایک ایک پہلو کی نشان دہی کرتی ہیں، "میں" یا "انا" ایک مجرد تصور ہے، مگر شعور اور ارادے کی ہر فعلیت اس کے اثبات پر منحصر ہے، بقول اقبالؒ:

"یہ "خودی" یا "انا" یا "میں" جو اپنے عمل کی رو سے ظاہر اور اپنی حقیقت کی رو سے مضمر ہے، جو تمام مشاہدات کی خالق ہے، مگر جس کی لطافت مشاہدے کی گرم نگاہوں کی تاب نہیں لا سکتی.... "(۶)

خودی کا یہ تحقق فلسفیانہ تقاضا نہیں ہے بلکہ اخلاقی مطالبہ ہے، یہاں حقیقت کی عقلی تحلیل کی بجائے، اس کی عملی تعیین درکار ہے تاکہ آدمی اس نظام کا فعال حصہ بننے پر قادر ہو سکے، جو زندگی کے ارتقائی مراحل کی نقش گری کرتا ہے، یہ اسی صورت میں ممکن ہے کہ انسان اپنی ذات اور نوع کے ان اولین اور اساسی تعین کو ایسی مقصدی حرکیت کا حامل بنائے کہ انفسی و آفاقی تبدیلی کا ہر اصول یا تو خودی سے متشکل ہو یا اس کے ساتھ ہم آہنگی رکھتا ہو، اس کے لئے خودی کی تراش ضروری ہے تاکہ ان مقاصد کا حصول ہو سکے، جو ایک اعلیٰ سطح پر اس کا جواز فراہم کرتے ہیں۔ اقبالؒ نے تربیت خودی کے تین مرحلے بتائے ہیں: اطاعت، ضبط نفس اور نیابت الٰہی (۷)

اطاعت بندگی کی صورت ہے، ضبط نفس معنی ہے اور نیابت الٰہی بندگی کی تکمیل بھی ہے اور اسکی جزا بھی۔

فرد واحد کے روحانی اور مادی ارتقاء کے لئے پہلی منزل اطاعت قرار دی گئی ہے، علامہ اقبالؒ نے قرآن پاک کی آیات کریمہ سے یہ لفظ لیا ہے کہ انسانی تربیت کا پہلا مرحلہ اطاعت قرار پایا ہے، اطاعت خدا و رسولؐ دونوں کی ہے۔ اطاعت نبی، جس میں عشق کو بنیادی اہمیت حاصل ہے، علامہ اقبالؒ کے نزدیک عشق سے مراد مقصد کے حصول کی لگن بھی ہے اور عشق رسول بھی۔ عشق رسول کا مطلب اسوہ حسنہ کی پیروی ہے اور اس طرح عشق رسول عشق خداوندی تک جا پہنچتا ہے، جب کوئی فرد اپنے عقاید و خیالات میں پختہ ہو

جاتا ہے تو اس کے بعد دوسرا مرحلہ ضبط نفس کا ہے، جب انسان غور و فکر کرنے لگتا ہے، حدود و قیود کا احساس کرتا ہے، اپنے آپ کو جذباتیت کا شکار نہیں ہونے دیتا، وہ فکر و عمل میں بصیرت سے کام لیتا ہے، یہ معرفت کا مرحلہ ہے، ان دو مرحلوں کے بعد تیسرا تکمیلی مرحلہ ہے جس میں انسان نیابت الہی کا حق دار بن جاتا ہے، یہ انکشاف ذات کا مرحلہ مکمل ہوتا ہے، تو انسان مرد مؤمن یا مرد حر بن جاتا ہے، یہی مرحلہ فکری اور روحانی تکمیل کا ہے جس کا سب سے زیادہ مکمل نمونہ رسول پاکؐ کی ذات ہے ۔ انسان کامل کا یہ تصور مرد مؤمن کی اعلیٰ صفات کا مجموعہ ہے، اسی کو آگے چل کر اقبالؒ نے جاوید نامے میں فقر کے لفظ سے بھی ادا کیا ہے، لیکن اسرار و رموز میں یہ لفظ استعمال نہیں ہوا، جاوید نامے کے بعد علامہ اقبالؒ نے مسلسل فقر کی خصوصیت کا ذکر کیا ہے ۔

علامہ اقبالؒ نے خاص طور پر خودی کے حوالے سے اپنی فکر کا سرچشمہ سورہ اخلاص کو قرار دیا ہے، یہ سورہ مبارکہ اللہ تبارک و تعالیٰ کی وحدت محض کا معجزانہ بیان ہونے کے ساتھ ساتھ وحدت امت اور اتحاد فکر و عمل کا حکم بھی ہے ۔ وحدت اللہ کا وہ رنگ ہے جو امت مسلمہ پر نہ چڑھے تو اس کا وجود مشتبہ ہو جائے گا، " قل ھواللہ احد " کا مطالبہ اسی وقت پورا ہو سکتا ہے، جب مسلمان انفرادی اور اجتماعی سطح پر اس توحید کو منعکس کریں جو ذات باری تعالیٰ کا خاصہ ہے:

رنگ او برکن مثال او شوی — درجہان عکس جمال او شوی ...

وارہان نامیدہ را از نامہا — ساز باخم درگذر از جامہا ...

با یکی ساز از دوئی بردار رخت — وحدت خود را مگردان لخت لخت ...

یک شو و توحید را مشہود کن — غائبش را از عمل موجود کن (۸)

توحید ان معنوں میں وحدت کی تلاش کے علاوہ وحدت فکر Integrated Vision کی تشکیل کا عمل بھی ہے تاکہ اسلام کی تہذیبی و معاشرتی قوت کا اظہار ہو سکے ۔

خودی کی شخصی و نوعی یکتائی کے بعد اس کے دوسرے تشکیلی عنصر کی سند " اللہ

الصمد" سے ملتی ہے ، یعنی بے نیازی ۔ اللہ کے بے نیاز ہونے کا مطلب ہے کہ سب اس کے محتاج ہیں ، اسے کسی کی حاجت نہیں ۔ یہ شان صمدیت ملت اسلامیہ میں بایں طور ظہور کرتی ہے کہ مسلمان اللہ کے سوا کسی کی احتیاج نہیں رکھتا جب کہ دیگر اقوام و ملل اپنی ہدایت و فلاح کے لئے مسلمانوں کے محتاج ہیں ۔ غیرت اور خودداری اس مطلوبہ بے نیازی کے بنیادی اجزائے ترکیبی ہیں ، جو فرد اور قوم میں ایک ایسی بلندی پیدا کرتے ہیں کہ دنیا و مافیہا کی طرف وہ کشش محو ہو جاتی ہے ، جس کا شکار ہو کر انسان اپنی حقیقی تکمیل کے وسائل فراہم کرنے سے قاصر ہو جاتا ہے :

گر بہ اللہ الصمد دل بستہ ای   از حد اسباب بیرون جستہ ای ...
بی نیازی رنگ حق پوشیدن است   رنگ غیر از پیرہن شوئیدن است ...
از پیام مصطفیٰ آگاہ شو   فارغ از ارباب دون اللہ شو (۹)

آیہ "لم یلد و لم یولد" کے معنی کا ظہور ان تمام حدبندیوں کو منہدم کر دیتا ہے جن کا مرکزی نقطہ جسم یا مادہ ہے ، جسمانیت ادنیٰ نسبتوں کا اصول ہے اور اس ترفع کی سمائی نہیں رکھتا ، جو انسان کو حقیقی معنوں میں موجود ہونے کے لئے درکار ہے ، علاوہ ازیں Body Principle اقلیم کثرت سے منقطع نہیں ہو سکتا اور کثرت بھی ایسی جس کا ہر جزو دوسرے سے متصادم ہو ، اس آیت کی تفسیر میں اقبالؒ ایک بلند معنوی آہنگ کے ساتھ امت مسلمہ کی مثالی وحدت کے سرچشمے کی نشاندہی کرتے ہیں :

نیست از روم و عرب پیوند ما   نیست پابند نسب پیوند ما
دل بہ محبوب حجازی بستہ ایم   زین جہت بایکدگر پیوستہ ایم
رشتہ ما یک تولایش بس است   چشم مارا کیف صہبایش بس است ...
عشق او سرمایہ جمعیت است   ھمچوخون اندر عروق ملت است ...
امت او مثل او نورحق است   ھستی ما از وجودش مشتق است ...
ہر کہ پادر بند اقلیم و جداست   بی خبر از لم یلد لم یولد است (۱۰)

"ولم یکن لہ کفواً احد" کا زبانی دعوی امت محمدیہ سے اس طرح منعکس ہوتا ہے کہ

اللہ کی بے ہمتائی پر شدت ایمان اور اس کے فیضان سے یہ امت بھی بالقوہ بے مثل ہے، اپنے اس جوہر کو عملاً آشکار کرنے کے لئے اسے حالات کے مسلسل تغیر کی لگام اپنے ہاتھوں میں رکھنی ہو گی اور دنیا پرستی کے پورے نظام کو چیلنج کرنا ہو گا، یہ تربیت خودی کا بنیادی نکتہ ہے، جسے ہدف بنائے بغیر انسانی انا خواہ انفرادی ہو یا اجتماعی، حیاتیاتی حدود سے بلند ہو کر اسلامی تعین کو قبول نہیں کر سکتی، اسی سے مسلمانوں کے انفرادی اور اجتماعی کردار کا نصب العین متعین ہو گا، اس نصب العین کے حصول کے لئے سب سے پہلے فرد کی روحانی ترقی لازم ہے، جس کے لئے علامہ اقبالؒ نے تربیت خودی کے تین درجے مقرر کئے ہیں، جن کا حوالہ ہم اوپر دے چکے ہیں، یعنی: اطاعت، ضبط نفس اور نیابت الٰہیہ، "خطبات" میں انہوں نے ان مراحل کو جدید فلسفیانہ زبان میں یوں بیان کیا ہے:

۱۔ ایمان (Faith)

۲۔ تفکر (Thought)

۳۔ تکشف (Discovery) (۱۱)

گو کہ علامہ اقبالؒ نے انہیں مذہبی زندگی کے تین ادوار سے تعبیر کیا ہے، تاہم تفصیلی تجزیے کے بیشتر نتائج ایمان اور اطاعت، تفکر اور ضبط نفس اور تکشف اور نیابت الٰہیہ کو ایک فلسفیانہ رو سے تقریباً ہم معنی ثابت کرتے ہیں، جیسا کہ خود اقبال ان تینوں ادوار کی جو توضیح کرتے ہیں، وہ "اسرار خودی" میں مذکور تربیت خودی کے سہ گانہ مراحل کی یاد دلاتی ہے۔

In the first period religious life appears as a form of discipline which the individual or a whole people must accept as an unconditional command without any rational understanding of the ultimate meaning and purpose of that command. This attitude may be of great consequence in the social and political history of a people, but is not much consequence in so far as the individual's inner growth and expansion are concerned. Perfect submission to discipline is followed by a rational understanding of the discipline and the ultimate source of its authority. In this period religious life seeks its foundation in a kind of metaphysics a logically consistent view of the world

with God as a part of that view. In the third period metaphysics is displaced by psychology, and religius life develops the ambition to come into direct contact with the Ultimate Reality. It is here that religion becomes a matter of personal assimilation of life and power; and the individual achieves a free personality, not by releasing himself from the fetters of the law, but by discovering the ultimate source of the law within the depths of his own consciousness.

اسرار خودی جب شائع ہوئی اور اس کا انگریزی ترجمہ چھپ کر آیا تو بعض شرق و غرب کی اصطلاحات کی وجہ سے غلط فہمیاں بھی پیدا ہوئیں ۔ جن کی وضاحت علامہ نے بعض خطوط میں کی ہے ، رینالڈ نکلسن کے نام اپنے ایک خط مرقومہ ۲۴ جنوری ۱۹۲۱ء میں لکھتے ہیں :

I wrote on the Sufi doctrine of the Perfect Man more than twenty years ago, long before I had read or heard any thing of Nietzche (۱۳)

نٹشے کا سپرمین دراصل Shiva کا غیر مابعدالطبیعی مظہر ہے ، جو اس نئے دائرے میں تخلیق و تخریب کا وہ نقطہ ارتکاز ہے ، جہاں " موجود ہونا " ، " معدوم کرنے " کی لاانتہا قوت کا دوسرا نام ہے ، نٹشے کا کمال یہ ہے کہ اس نے وجود کے کائناتی سانچوں کو توڑ دیا اور صورت و معنی کا ایک نیا اتحاد ایجاد کیا ، گو کہ اقبال کا مرد کامل بھی اسی " روح انکار " کا حامل ہے ، جو سپرمین میں نظر آتی ہے ، مگر اقبال نے اس کے لئے کچھ ایسے حدود مقرر کر دیئے ہیں ، جو حقیقی ایجابیت پر دلالت کرتے ہیں ، سپرمین اور مرد کامل بعض یکساں عناصر سے تشکیل پانے کے باوجود اپنی تکمیلی حالت میں ایک دوسرے سے مختلف بلکہ متصادم ہو جاتے ہیں ، نٹشے کو اپنے ابتکار Originality پر ناز تھا جب کہ اقبالؒ شدت سے اس بات پر اصرار کرتے ہیں کہ میری فکر کی بنیاد قرآن اور مسلمان صوفیہ و حکماء پر استوار ہے (۱۴) ، نٹشے بھی انسان کو کائنات پر غالب کرنا چاہتا ہے اور اقبالؒ کی بھی یہی آرزو ہے ، تاہم جرمن فلسفی کا اثبات انا ، نفی غیر سے مشروط ہے جب کہ علامہ اقبالؒ وجود غیر سے خوف زدہ نہیں

بلکہ اس کے لئے بھی وہی اسلوب اثبات تجویز کرتے ہیں جس سے خودی کا تحقق ہوتا ہے ۔

اقبالؒ کے بنیادی تصورات کو ایک وسیع تقابلی فضا میں دیکھنے کی ضرورت ابھی کماحقہ پوری نہیں ہوئی ، ان کے اصولی امتیازات قطعیت کے ساتھ واضح نہیں ہیں ، ہمیں ایک نئی صورت حال کا سامنا ہے ، فکر کے تقریباً تمام نظام Disciplines منقلب ہو گئے ہیں ، ایسے میں اقبالؒ کی Relevance کو از سر نو ثابت کرنا ہو گا ، لیکن اس کام کی ابتدائی تیاری کہیں نظر نہیں آتی ، ہم نے اس مضمون میں " اسرار و رموز " کے حوالے سے انسان کے بارے میں حقائق کی اس نئی ترکیب تک پہنچنے کی کوشش کی ہے ، جس کے دو بنیادی عناصر ہیں ، ایک مابعدالطبیعی اور دوسرا عمرانی ۔ اقبالؒ کی نظر میں اس ترکیب کی اصل توحید ہے ، جس کی الوہی جہت مابعدالطبیعی ہے اور انسانی پہلو ، عمرانی ۔ توحید کی حقیقی معنویت ان دونوں کے امتزاج میں پوشیدہ ہے ۔ انسانی میڈیم کو نظر انداز کر کے وحدت الہیہ کے اطلاقی ظہور کا مشاہدہ اور اثبات کیا ہی نہیں جا سکتا ۔ عقیدہ توحید کا لازمی تقاضا ہے کہ آدمی ، زندگی کی ہر سطح پر اس کا مظہر بن جائے ، یہی فکر اقبالؒ کا جوہر ہے ، جس کا پہلا تفصیلی اظہار " اسرار و رموز " میں ہوا ۔

حواشی

۱- " Letters of Iqbal " B.A. Dar, Iqbal Academy, Pakistan Lahore, 1978, P. 146

۲ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " اسرار خودی " ، " دربیان این کہ حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است " . اقبال اکادمی پاکستان لاہور ، ۱۹۹۰ء ، ص : ۱۹ / ۳۵، ۲۱ / ۳۷

۳- " The Reconstruction of Religious Though in Islam ", " The Spirit of Muslim Culture", P.105 Iqbal Academy, Institute of Islamic Culture, Lahore, Second Edition, 1989

۴ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " جاوید نامہ " ، " فلک قمر " ، ص " ۳۴ / ۵۰۶

۵ ۔ تفصیل کے لئے دیکھئے : " دیباچہ مثنوی اسرار خودی " (اشاعت اول : ۱۹۱۵ء) ، مشمولہ در " مقالات اقبال " ، مرتبہ سید عبدالواحد معینی محمد عبداللہ قریشی ، ص : ۱۹۳ ۔ ۱۹۹ ، آئینہ ادب لاہور ، بار دوم ، ۱۹۸۸ء

۶ ۔ " مقالات اقبال " ، ص : ۱۹۳

۷ ۔ ر ۔ ک ، " کلیات اقبال (فارسی) " ، " اسرار خودی " ، ص : ۴۰ / ۵۲ ۔ ۴۶ / ۶۲

۸ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، قل ھواللہ احد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۹ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، اللہ الصمد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۱۰ ۔ " کلیات اقبال (فارسی) " ، " رموز بے خودی " ، خلاصہ مطالب مثنوی ، در تفسیر سورہ اخلاص ، لم یلد ولم یولد " ، ص : ۱۴۷ / ۱۹۳

۱۱ ۔ "The Reconstruction of Religious Thought in Islam." "Is Religion Possible ?", P. 143

۱۲ ۔ Ibid

۱۳ ۔ "Letter of Iqbal ", B.A. Dar, P. 141

۱۴ ۔ Ibid, P. 146

ooo

ناظرین سے

جب تک نہ زندگی کے حقائق پہ ہو نظر
تیرا زجاج ہو نہ سکے گا حریفِ سنگ

یہ زورِ دست و ضربتِ کاری کا ہے مقام
میدانِ جنگ میں نہ طلب کر نوائے چنگ

خونِ دل و جگر سے ہے سرمایۂ حیات
فطرت لہو ترنگ ہے غافل! نہ جل ترنگ

بخش انگلیسی

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

Hafiz's diction , as he has himself acknowledged in one of his letters , saying : " Whenever I follow the diction of Hafiz in my poetry , his soul enters mine." In most of the ghazals in ***May-e Baqi*** Iqbal has followed Hafiz's diction . Likewise , Goethe is entirely enamoured by Hafiz , and considers the poetry of Hafiz as eternally great. The writer has then proceeded with further points of similarlity of ideas and diction among the three great poets .

INTRODUCTION OF SOME DISSERTATIONS(II) In the last issue of ***Danesh***, three dissertations of M.A. Persian students of NIML,Islamabad have been briefly introduced. Now, in this issue three more monographs of M.A. Persian of NIML, Islambad have been introduced by S.Afsar Ali Shah. The first one entitled "Love from Sa'di's view-point" has been written by Ms Farzana Majid under the guidance of Dr. Kulsoom Sayyad in 80 pages in 1991. The second one is entitled :" The Political, Geographical, Literary and Cultural Conditions during Seljuq period" written by Tasnim Akhtar under the guidance of the same Professor in 135 pages in 1992. The third one is a Persian translation of part of Nasim Hijazi's Urdu novel: "Yousuf b. Tashfin" written by Ms Samina Aslam under the guidance of Dr. Shagufta, Head, Department of Persian, NIML, Islamabad, in 1992 in ...pages.

B-Urdu section

A FEW SOCIOLOGICAL ASPECTS OF THE CONCEPT OF EGO. In this article Dr.Wahid Qureshi has thrown light on Iqbal 's concept of "Khodi" or Ego from sociological point of view. The writer has corroborated his statements and opinions with illustrations from Iqbal's writings in prose and poetry .

Dr.Ali Raza Naqvi

IN MEMORIUM OF JALAL AL-E AHMAD .On the occasion of 28th death anniversary of Jalal Al-e Ahmad , Dr .Jawad Mohaqqeq has given here a brief biographical sketch of the well-known Persian writer, and described some of his works with their dates .In the end , the writer has appended the opinions of three leading personalities of modern Iran about Jalal Al-e Ahmad , namely , Imam Khomeini , Ayatollah Khamene'i and Ayatollah Taleqani .

URDU LANGUAGE IN TEHRAN UNIVERSITY.Here Dr.Mehr Noor M.Khan of Persian Department, NIML , Islamabad has given a brief history of the Urdu Department at Tehran University, himself being one of the teachers of Urdu at that University . He has recounted how the Urdu teaching was started at Tehran University in 1956 , and after an interregnum of about eight years after the Islamic revolution , it resumed in 1988 under his charge with a new and improved program,so that as a result of his constant efforts it was taught not only to the B.A.classes,but the Supreme Council for Higher Studies in the year 1990 also approved its teaching to the M.A.classes.

AN OVERVIEW OF THE IDENTITY OF VIEWS OF IQBAL , GOETHE AND HAFIZ . In this brief article Dr.S.M.Akram Shah , Chairman , Department of Iqbaliyat , Lahore has compared the basic ideas of the three great poets of the East and West , namely , Iqbal of Pakistan , Goethe of Germany and Hafiz of Iran.The writer says that although these great poets differed with each other as regards their time , place , race (and faith , in case of Goethe vis-a-vis Hafiz and Iqbal) , yet there is a considerable identity of views among the three poets. For example, the best proof of such identity of thoughts is Iqbal's ***Payam-e Mashriq*** which the poet has composed in reply to Goethe's ***Diwan-e Gharbi*** (Western Diwan) . Inspite o f the difference of ideas between Iqbal and Hafiz , Iqbal has been influenced by the magic of

brief history of the Hindu poets of Kashmir who have composed poetry in Persian from the earliest Muslim period to 1850,after which the writer has said that from 19th century on there have been very few Hindu Persian poets in Kashmir .

INTRODUCTION OF MARAHATA HISTORICAL MUSEUM.In this article Dr.M.Mehdi Tavassoli, a Professor of the Teachers Training University of Tehran and presently Director of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies , Islamabad has described his visit to the Marahata Historical Museum of Research Institute of Deccan University, Poona in the Maharashtra Province in India in 1994. After a brief description of some of the historical remains lying in the museum, the writer has introduced briefly the collection of eleven Persian manuscripts which, though small, is of great value in that distant part of India where such collections are a rare commodity .

INTRODUCTION OF A RARE MS OF PAKISTAN . Here Dr.S.Kamal Haj S.Jawadi has introduced a Persian manuscript of ***Akhbar-e Madina*** , Persian translation of Allama Samhudi's ***Wafa-ul Wafa bi Akhbar -i Dar-il Mustafa*** presumably by a non-Iranian scholar of India or Central Asia done in Mecca . The writer has given a biographical sketch of Samhudi and list of his works and then described three extant copies of the Persian translation lying in the libraries of Golra Sharif , Rawalpindi , Punjab University, Lahore and Ganj Bakhsh Library of Iran-Pakistan Institute of Persian Studies , Islamabad in Pakistan and eleven manuscripts in other libraries of the world along with the microfilms of the book lying in some libraries . In the end,Dr.Jawadi has given the glad tidings that he has edited the Persian translation along with the necessary indices and notes , and will publish it in near future .

MUSLIMS UNITY IN IQBAL'S CONCEPT OF INTERNATIONALISM. In this article M.Taqi Jamshidi, Consul-General of IRI in Lahore has discussed Iqbal 's concept of Muslims Unity within the frame-work of his concept of Internationalism. The writer has also alluded to the tragedies of massacre in Mailsi and Masjidul Khair of Multan and said that these anti-Islamic incidents are reminiscent of the brutal genocide of Muslims in Masjid al-Khalil at the hands of the Zionists in Ramazan 1995.It is because the above terrorist acts of murdering people while offering their prayers in mosques in Pakistan cannot be perpetrated by believers in Islam and particularly in the province of Punjab. Such deplorable incidents have occurred in a country which was established in the name of Islam and on the basis of the revolutionary ideas of Allama Iqbal.The writer has then discussed Iqbal's concept of Muslims Unity under the headings of the Greatness and Glory of Islam, the Crisis of Disunity, Dependence on God and Rejection of Aliens' Aid and the Inter-relationship of the World and Hereafter.

A VISIT. It is an essay written by Ali Musavi Garmarudi, a well-known writer of contemporary Iran, which has appeared in the Journal ***Ashena,*** No. 34. This has been reprinted here as a specimen of modern literary writing in Iran,in which the writer has described his visit to the World Book Fair, and his meeting with Ayatollah Ali Khamene'i and his brief conversation with him.

MORE EFFECTIVE THAN A LAMENT .It is a criticism on a collection of stories of M.Azizi by Ruhollah Mahdipour Emrani which has been published recently. It is a specimen of modern literary criticism in post-Revolution Iran.

HINDU PERSIAN POETS OF KASHMIR.In this article Dr.Asefa Zamani, Professor of Persian in Lucknow University, has given a

Research on the Life and Personality of Hazrat Owais Qarani" in the last issue of Danish. Qarakhanian, a dynasty of Turk Muslim rulers, ruled the Transoxiana for about 230 years after the Samanids and before the Mongols (about 380 - 609/990-1212). They put an end to the rule of Samanids and were themselves exterminated by Khwarazmshahis . The writer has given brief account of the 22 rulers of the dynasty after they embraced Islam .

HEDAYAT'S KHAYYAM. Engr.Reza Jawaher Dashti in this article has dealt briefly with the biography , works and thoughts of Omar Khayyam , the well-known Iranian poet -cum-philosopher-cum Mathematician who is famous in the world particularly for his quatrains . Then he has criticized ***Taranahaye Khayyam*** by Sadeq Hedayat , the well-known Iranian contemporary fiction writer , published in 1311/1932 in Tehran .

UNITY IN IQBAL 'S VIEW by Allama.M.Taqi Jafari .In this scholarly article the writer has dealt with the theory of Unity from the point of view of Allama Iqbal . The able writer has corroborated his statements and opinions with documentary evidence from the works of Allama Iqbal in prose and poetry and supported his ideas through quotations from the Qur'an . The author has tried to prove by solid arguments that Iqbal 's theory of Unity of Humankind is not a utopian concept,but is based on arguments derived from the original Islamic sources.

FAMOUS IRANIAN SCHOLARS ON IQBAL .In this article Dr.Mahmuda Hashemi has briefly dealt with the ideas of some of the famous scholars who have discussed the teachings and thougts of Allama Iqbal in their writings . They are Prof .Saeed Nafisi, Malik-osh Sho'ara Bahar , Mojtaba Minavi, Dr. Kachkine Kazemi, Allama Ali Akbar Dehkhoda, Dr. M.Moin, etc.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

MAYKADAYE MAHABBAT This is the First Part of an unpublished MS of a Sufistic treatise entitled : ***MAYKADAYE MAHABBAT*** by Muhammad Qasim lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad under No. 13839, duly edited by Dr. M.H. Tasbihi. The treatise consists of replies to some sufistic queries put up by the author himself in the light of the teaching of his master, Khawaja Muhammad b. Baha al-Din, alias Naqshband, founder of the Naqshbandi order of Sufism. The queries relate to ***Khalvat dar anjoman***, ***Safar dar vatan, hoosh dar dam***, and ***nazar bar qadam / qedam.*** The replies in prose have been corroborated by illustrations from poetry and verses from the holy Qur'an, Prophet's traditions and Arabic sayings and maxims.

BRIEF BIOGRAPHY & WORKS OF AMIR HOSSEINI HERAVI by Dr. M.Akhtar Cheema.In this article the writer has dealt briefly with the biography of Shaykh Amir Sayyid Ruknuddin Hossein Ghowri Heravi Ghaznavi alias Amir Hosseini and ***nome de plume*** Hosseini , one of the leading Sufis of the Suhrawardi order of Khorasan and a famous Persian writer and poet of his time . He was the person who put up certain queries regarding different matters relating to sufism to the well-known Sufi Mahmud Shabestari and he replied them in the form of poetry in his famous work : ***Gulshan-e Raz.*** The writer has also dealt briefly with the works of the Shaykh in Persian prose and poetry , and has given some illustrations from the Shaykh's poetry.

A RESEARCH ABOUT THE QARAKHANIAN. This is the second part of the Introduction of Dr.M.Munir Alam to his book : ***Tazkera-e Bughra Khani*** being published by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, the first part having appeared under the title of "A

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves. - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : *Dr. M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr.S.S.H.Rizvi*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 263194 Fax : 263193

شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲
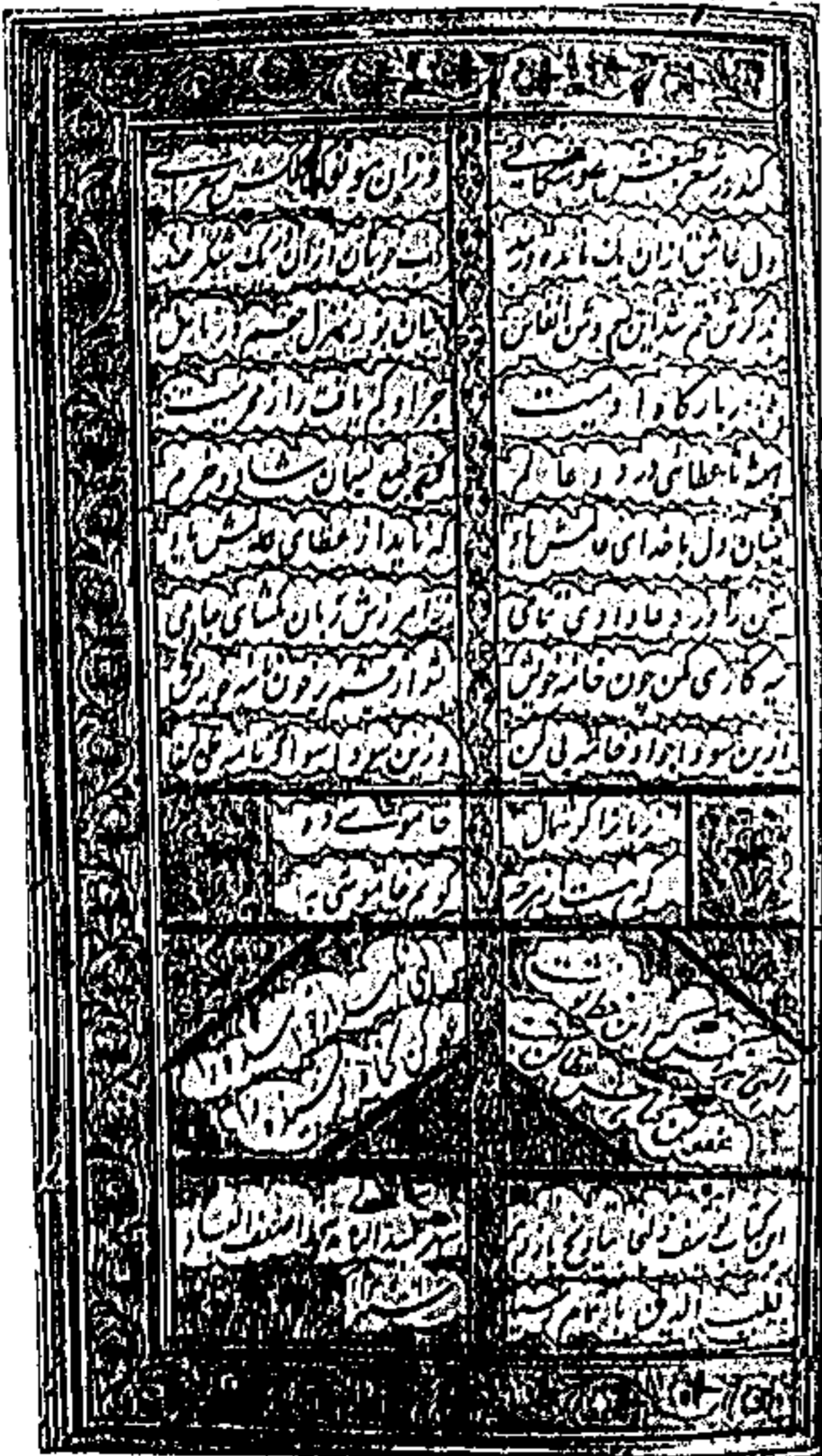
۱ و ۲ - یوسف و زلیخا

موزه تاریخی مراته (هند)

کتابت آغاز ترن ۱۳ هـ.ق.

DANESH

Quarterly Journal

of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

AUTUMN, 1997
(SERIAL No. 50)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent